

UNIVERSAL  
LIBRARY

**OU\_228990**

UNIVERSAL  
LIBRARY



مقاصد شگرف هست

بیان بعضی از آیات حکمت و قدرت اوتعالی در خلق حیوانات  
و آلات و اسباب آنها بحسب ضرورت و احتیاج هر یک از آنها  
فائده مذکور بعضی از احوال ماهیان و مرغان و حیوانات دیگر  
بقول کلی بر سبیل اجمال

بیان نمودن گوش در ماهیان

بیان بعضی از آیات حکمت و قدرت اوتعالی

فائده مذکور آلات و اسباب بعضی از مخلوقات

بیان اندک از آیات حکمت و قدرت اوتعالی شانه

بیان تخریر البحر و شیر و خرس و اسب و گاو و فیل و یوزایی

بیان جانوری عجیب مشترک میان بط و چهار پا

بیان حال خلقت عجیب سابقه که آنرا دینوثر یوم نامیده اند

فائده در بیان خلقت اول زمین

بیان زرافه که بفارسی آنرا اشترگا و پینگ گویند

بیان نمودن اکصوت در ماهیان

فائده در ذکر انواع تناسل و تولید حیوانات

مقدمه در مبادی دوران و مبدأ هست

مبدأ اول در بیان اجمالی حال عنقا و عجائب خلقت  
 از برزی و آبی قبول کلی و بیانی کلام و مساک و مردم و تاریخ تصنیف  
 بدانکه سخن درباره عنقا مختلف افتاده چنانچه ذکر آن در کتب و قصص  
 امم سالنه و خالفه یافته می شود اما در اکثر ممالک سموره و مسالک معروفه  
 موجود و مشهور نیست از آن هر قومی برای شتافتن اندک ثری از  
 اسباب حکمت و تبحر بت و سیاحت چون نشان و علامت آن نبافته  
 اند بعد مآن قائل شده اند بعضی از آنها می گویند که در واقع هیچ مرغی  
 بدان صفت که مذکور است نبود آنهمه افسانه باطله پیشینیان و اساطیر  
 الاولین است و بعضی از آنها میگویند که در زمان تدبیر موجود بود اما حکم  
 خداوند تعالی از جهان معدوم گشته است و بعضی میگویند که در کوه قاف  
 رفته و از نظر های مردم غائب شده چنانچه سعدی گفته  
 چنان بین خوان گرم گسترده | که سیر مرغ در قاف شمت خورد  
 و بعضی میگویند که در اقصای ترک اطراف چین دیده می شود و مرغی  
 بسیار عظیم الجثه که پیل و کرگدن را شکار می کند و چین پر داز چون قطعه  
 ابر عظیم روی خورشید تیره و محبوب می سازد و آنچه محوس ایران  
 می گفته اند آنهمه سخنان پرافسانه و مبالغه و برضلات تلباس است اما  
 بالفعل سیاحت و سیر حکمایی و سیه از قوم انگلیشه و بریطانیه و آفریقه

و اشال آنها که بسیر و سیاحت اطراف و جوانب دنیا بذریعہ سفاین و  
 مرکب پرداخته اند در این حدیسی بامریکا مرغی بسیار بزرگ غلامی به  
 بصفت عنقا یعنی سیم رخ شرک سالخه پیشینان برای العین بشهر و احوال  
 آن در سیر و تاریخ و سفرنامه های خود مانند کور ساخته اند بقیاس صحیح تویم  
 می نماید و بقل سلیم و ذریعہ سقیم می آید که این همان مرغ مفقود البحر  
 است چنانچه گفته اند و الله اعلم خوستم که رساله در بیان حال  
 عنقا از آنچه در کتب و اخبار و قصص انسانه ای سالخه سالقه و هر چه  
 در سیر و تواریخ خالفه لاحقه مذکور است مرقوم و مستطوره سازم و نیز  
 احوال چندی از جانوران عجایب عالم که در غایت وندرت و لطافت  
 و شگفتی بهتر از حال عنقا است و حال پریدن مرغان که آن چگونه و  
 بجهت و بیان آن پرازد حکمت و منفعت است و حال عیث حرکت و  
 جنبش طیر در پریدن بقیاس و تجربه که حیرت افزای اصحاب فطرت  
 و خبرت است و کیفیت سباحه یعنی شناوری ماهیان و جانوران آبی  
 که خرد و جنبش ارباب فکر و عبرت است و کیفیت بیضه نهادن مرغان  
 و نیاز جانوران و انواع تناسل و تولید و منتجع علم و حکمت است  
 و بیان چندی از آیات حکمت و قدرت خداوند و انامی توانا و توانایی  
 و انانیت سلطانه و عز برهان و جل شانہ بطریق انمودگی که خلاصه سطر

واصل اصول مقاصد و بابت ترمید یقین و معرفت و تمهید و ایقان از این  
 غفلت و دفع شکوک و وسوس و طرد او با هم باطله و ظنون فاسده خنثا  
 بازن رب الناس است باز نمایم بناء علیه این رساله را که بهشت در خندان  
 خند به قوم شد یقین کرم تا نشاء باشد از انمود بابت قدرت الهی  
 فبذلک الله احسن الخالقین سیرا لوطالب علیه السلام می گوید که در  
 نشان احقر الهام یافته بود که گفته  
 چو باز گشت خبر از اشیان غنما داد  
 و این رساله بمنصف باد حسب

من سنده هزار و صد و هشتاد و دو و هجری مصنف شد و تاریخ آن  
 جز آنچه که در دیاجه مذکور شد بحساب جمل از اجزاء و نامش به در هیچ می برید  
 یکی غرائب انهار که می کید و که با هم الغیب احقر را بدان نام ساخته  
 دیگر الاخبار عن وجدان العنقا که بلا کم و بیش در رساله  
 ما فاضل حافظ قاری مخیم مولوی عبدالرحیم با خراج آن پرداخته و نیز  
 از عبارت بیان الاخبار عن العنقا که می کید و تاریخ می برید  
 و الله ولی التوفیق آید از مکارم شفاق و محامد اخلاق ناظرین  
 این رساله آنست که اگر خطائی یا غلطی از من بکار رود و فوج آن را  
 بر من نکیرند و اگر حسنی داشته باشد بپذیرند و عیب آنرا بذیل طفت  
 بپوشند و بخموشند و برای اظهار فضیلت خود با نخوشند و بخموشند

ع که فو ک کل ای علم علیه و این آیه با کاف بر وزن مصرعی می نشیند  
 ای عزیز این رساله را افسانه میندار بلکه در آن بیان بسیاری از حقا  
 و دقایق حکمت و قدرت حکیم و تدبیر است که اصل اصول تفکر و عبرت است  
 که ما را بدان فرموده اند چنانچه در خاتمه که ختم مقاصد و اہم مطالب این  
 رساله است این معنی بخوبی واضح شود انشاء اللہ تعالیٰ چرا که در آن بسیاری  
 از منافع او تعالیٰ و منافع حکم در آفرینش طیر و تنج آن و خلق حشرات  
 و ہوام مثل کرم و مار و گزوم و امثال آن مذکور است شعر مولف الرسالہ

|                                 |                                  |
|---------------------------------|----------------------------------|
| عنقا بدام خط و قلم کرده ام شکار | سیمرخ از تنفس دم کرده ام شکار    |
| در دام کرد خانه شطرنج جد و دم   | رخ را چنین بجانہ کم کرده ام شکار |
| اسفند یار فارسیم در زبان فارس   | سیمرخ در دیار عجم کرده ام شکار   |

### و مولفہ مثنوی

|                             |                           |
|-----------------------------|---------------------------|
| ز صحرائی کہ عنقا هست دروے   | تو گوئی رستہ شد کلک مرانی |
| کہ کلک من خبر دار در عنقا   | پیامی خوش ہی آرد عنقا     |
| دل آتش پرستان برخراشد       | کہ کلکم از پر سیمرخ باشد  |
| نہ پور سام را در دست پر بود | کہ کلک من بدست زال نہ بود |
| ز تیر رستم ستاین خامہ یاران | کہ دوزم دیدہ اسفند یاران  |
| نہ بیدق بی فرس در پنج باشد  | کہ رخ اینجا رخ شطرنج باشد |

|                               |                           |
|-------------------------------|---------------------------|
| درین خانه که از پرکار ملک است | چو اسب فیل اینجا رخ بسکست |
| حمید اینجا چه پر خیز و زلائی  | باید آخر چه داری بی گزائی |
| نگوید بیده بیوده سرفان        | شکر فی آراز بهر شکر فان   |
| نشان از صدق قول خود بر انگیز  | پری از بال سپرخ قلم ریز   |

بدانکه رخ که درین اشعار مذکور است یکی از نامهای این مرغ رزمگاری است چنانچه عنقریب در مقاله اولی دانسته شود انشاء الله تعالی

مبدأ تانی در اضافه و انضمام رساله مسماة بتعریف  
الحيوانات بدین کتاب و ایراد آن در اینجا بحسب  
مناسبت مقام لزیاودة الافاودة و تاسیس الکلام

اینجا قبل از غرض مقصود اعلام تمنینی کرده می شود که آنچه درین رساله  
یعنی تعریف الحيوانات بقول کلی بطریق اجمال مذکور شده است از آن  
مقاصد بسیار و مطالب شتی در کتاب غرایب الانهار بتفصیل و شرح  
و بسط جا بجایان کرده شده است خصوصاً در خاتمه آن بدگر حیوانات  
عجیب الخلق چنانچه معلوم شود انشاء الله تعالی و بسیاری از اهرار  
حقائق و اظهار دقائق و فرایده جلیله و فوائد جزلیه که در این است درین  
نیت تا بعضی را بتکرار محض گمان نبزد

رساله تعریف حیوانات که آنرا مبدی ثانی از مقدمین کتاب راوده

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي خلق كل دابة من ماء فمنهم من يمشي  
على بطنه ومنهم من يمشي على رجلين ومنهم من يمشي  
على أربع فيخلق الله ما يشاء إن الله على كل شيء قدير  
والصلوة والسلام على خير خلقه محمد البشير النذير الذي  
بين الحلال والحرام بين ما يوكل وبين ما لا يوكل من الحيوان  
بقواعد الشرع المنيرة وحل الخير على قول الأكثر وحرم الحمير  
وعلى آله واصحابه الذين قالوا سمعنا وأطعنا غفرانك ربنا  
واليك لمصير الذين تركوا الخيل يخوف الخيلاء من التواضع  
وركبوا البعير أما بعد پس میگوید العبد الراجی الى رحمة ربه  
الخاتمة والمبادی محمد حمید الله اسلام آبادی رحمه  
الله الحادی ونعم بالایادی وعصمه عن الاعادی  
که این رساله ایست در تعریف حیوانات تقسیم اجناس و انواع آن  
مع احکام حلت و حرمت انواع و اقسام آن که در طی بیان هر نوع  
از آن گفته شد و انشاء الله تعالی و بسیاری از عجائب و غرائب

جانوران و بیان بعضی از حال معیشت و خلقت آن که آنرا به تعریف  
 حیوانات نام کرده و تاریخ تصنیف آن باز دیوار حوت زای  
 منور یعنی زرافه پناهی و نباتات بر آوردم و تعریف حیوانات با و پنجم است

### فهرست اشیا نیکه درین رساله گویند

تعریف حیوان و تقسیم آن باعتبار خلقت و تولید  
 یکی کامل خلقت که تولید آن بیک تخمیر و نشاء تمام شود که حاله اولی باشد  
 و دوم متوسط خلقت که بدو تخمیر و نشاء تمام شود که حاله ثانی باشد  
 سیم ناقص خلقت که تولید آن بیک تخمیر و نشاء تمام شود که حاله ثالث است  
 چهارم آنکه از غنایات و رطوبات و بار و خندان تولید یابد

قول صاحب خوان الصفا و بیان انزوای و اعتکاف و زهد

تولید نباتات بیان که چند قسم است

از کمر نخودی مای بزرگ که آنرا موی گویند و نام آن  
 بیان آنی در کتب احادیث و سیر و جز آن و کمر مای و نام آن  
 که آنرا عنبر گویند و در دشته و شهر و گشته

و کرده هم سابقین قول چنین درباره عنبر که دوائی شریفه و پنهانیست

و که بعضی از غرائب و احوال

تقسیم آنی حسب عرف عام

ذکر انچه بر زمین رود  
 ذکر آنکه گیاره اشرا به سایم گویند  
 ذکر انچه که در ندره است که آنرا السباع گویند  
 ذکر انچه که در ندره است  
 ذکر انچه که عام آنرا مردم می پرورند و می خورند  
 ذکر انچه که عام آن اهل نیست  
 ذکر نوعی آهوی زیناب  
 ذکر زرافه و کمر گدن  
 ذکر زرافه  
 ذکر کمر گدن  
 ذکر انچه از حیوانات ندره است که آنرا هوام گویند و حشرات  
 اینصالح آنکه برای هر نوعی از جانوران خارج آن ازان بشیل  
 آنرا پدید شده است و بیان حال راسو  
 قسم هوام  
 ذکر نوعیکه پشتم دارد و بچه زاید  
 ذکر آنکه چند قسم از هوام که مثل مل هستند و اس اردو ذکر  
 ماهی سفید و همین

ذکر نوعی از هوام که چشم ندارد مثل مار و فعی و چلیپا سه

ذکر ضرب تحقیق آن که چیست و چگونه است و نوعی جانوری

چون درل از اقسام افاع

ذکر گزوم و جسد آن

ذکر آنچه که پرنده است

ذکر سباع طیور

ذکر بوم

ذکر آنچه که از مرغان شکاری نیست

ذکر مرغانی که جیفه و خبث خوردند چون خر و غرابها و آنچه از آن حلاست

ذکر آنکه مرغان غیر شکاری بر چند قسم اند بحسب غذا و آلات

ذکر آنکه چند نوع از مرغان رحلت صیفت و شتایمی کنند

ذکر اسر و اصطیاء و مروج بعضی از مرغان که رحلت صیفت و شتایمی کنند

ذکر اکثر آنچه که پرواز کند جفت یعنی زوج دارد

ذکر آنچه از مرغان پرواز نمی کنند و اوج نگیرد

ذکر نعامه یعنی شتر مرغ

ذکر خفاش که بر زخی است و طیر و بهائم و سباع

ذکر حیوانی از آن قبیل که بصورت مشترک میان بط و چهارپاست

ذکر نوعی از ماهی که پرند است و ذکر جزای البحر که حسیت و ملکوت است  
 بیان آنکه در جمیع اقسام موالید ثلاثه افق یکی متصل و مشترک  
 با افق دیگری است

ذکر کواکب البحر و قنفذ البحر که برزخ است با بین حیوانیت و نباتیت  
 ذکر طلیح البحر که برزخ است در حیوانیت و نباتیت

ذکر عرق مدنی که برزخی است در کرم و فضول خلط انسان  
 ذکر صدف مروارید و گوهرش که برزخاوند در حجریت و نباتیت  
 ذکر کرمی عجیب بعینه چون برگ درخت

ذکر نوعی از فراش که از بار درختی متولد شود و برزخی است  
 در نباتیت و حیوانیت

ذکر لجالو و جزآن از تخم و بیاره که برزخ است در شجری و حیوانیت  
 ذکر شاخ مرجان و عقیق البحر که برزخاوند میان حجریت و شجری  
 ذکر انچه از سواشی و پندگان که ناقص الخلقه هستند و آنرا  
 حشرات و کرم گویند

ذکر آنکه از جانوران ریزه زمین یعنی بعضی قوام ثالث ندارند

ذکر نوعی مار که سه پروان را گریتا گویند  
 ذکر تقسیم جانوران باعتبار جن سایل غیر سایل و طوط بدن سکتیفه

ذکر اختلاف مردم اندیاید درباره جبر یعنی ملخ و تحقیق آن که چیست  
 ذکر حال آنکسان که دل را نصب گمان کرده و بجلت آن حکم کرده اند

ذکر علت و حرمت زنجور قبل نفخ روح در آن

ذکر آنچه در آب تنکون می شود یا معیشت در آب دارد

ذکر یکی یعنی شمشیکه آنرا ماهی گویند و ذکر ماهی رو بیان

ذکر آنکه بعضی از ماهیان که خون گرم دارد و بچه زاید و آنرا شیر

خوراند مثل دلفین و خزان

ذکر سفاد ماهیان یعنی با هم نزدیکی و مجامعت و تولید آنها

ذکر آنکه عام ماهیان معروفه دو قسم هستند فلس و روبی فلس

ذکر آنکه چند قسم از ماهیان که دست و پا دارند و حکم ماهی رو بیان

ذکر نوعی ماهی که کسر و پاکی دارد و آن اسان البحر گویند

و از آن مداو حاصل شود

ذکر زبد البحر که چیست آن و بیان آنکه استخوان اسان البحر است

ذکر آنچه که از حیوانات آبی از حیتان یعنی از اقسام ماهیان است

از سنگ پشت و خرچنگ و اصدان و حلزونات و خزان

ذکر نوعی چند از حلزون بره

ذکر نوعی از حیوان آبی که آنرا اسیل گویند

ذکر یک نفع از آن که آن را اسپ آبی گویند  
 و ذکر شیر و خرس آبی و جز آن  
 ذکر آنکه در آب جعد خلقت هستند جز خدا تعالی ندانند و بیان  
 کثرت آن  
 ایضاح حال خلقت آتشی  
 ذکر سمندر که از ان حیوانات آتشی گمان میکنند و آن چیست حیسان  
 ذکر آنکه ازین قبیل او هامست آنچه در باب هما و سعادت و استخوان  
 خوردن آن گمان کرده اند  
 ذکر سخنی چند بحال این رساله بطریق خاتمه

### للمصنف مثنوی

|                            |                            |
|----------------------------|----------------------------|
| چون من را خودم بسیر اندر آ | زراف زمین بین همای هوا     |
| ز عنبر نشان جویدریا آب     | بقصد سمست در آتش شتاب      |
| تماشا بکن این عجب خاندرا   | چو از رنگ پین نقر کا شانرا |

### وله رباعیه

|                              |                                 |
|------------------------------|---------------------------------|
| ای آنکه نمودیم تو عنقا درینا | عنبر اگر از بحر و زمهر است زینا |
| ازو هم سعادت هماکان ز بهوتا  | بر کو مزن از سمندر آتش لاف      |

## آغاز مقصود

بدانکه حیوان بمعنی جانورست یعنی آنچه که جان دارد غیر فرشته و جن  
و آن را حکما چنین تعریف کرده اند که آن جسمی است نامی غازی  
حساس متحرک بالاراده و نزدیک حکما مطلق حیوان انسان را که نفس  
تاملقه و عاقله دارد شامل است چنانچه او را بحیوان ناطق تعریف کرده اند  
اما بعرف عام لفظ حیوان انسان را شامل نیست بالجمله حیوانات باعتبار  
سیر بر روی ارض و هوا و سیاحت فی الماء یعنی شناوری در آب  
قسمت است ماشی و طایر و طافی یعنی ساج که چرند و رنده و پرند  
و شناور باشد و باعتبار خلقت و تولید بر چهار نوع باشد یکی  
کامل الخلق که تولید او بیک تخمیر و احاله در شکم مادر تمام شود فقط  
و این احاله اولی باشد مثل انسان و سگ و چارپا و اشغال آن و دیگری  
از آن خون گرم و دم مسفوح دارند و بعضی از امانیان بزرگ جبهه که بچه  
زاید و آن را شیر دهد خون گرم داشتن زعم کرده اند و دم متوسط  
الخلق که تولید آن بدو تخمیر تمام شود که احاله ثانیه باشد اولاد  
شکم مادر بینه بگون شود و ثانیاً فی دیگر در بینه یا بعضی از این حیوانات  
خون گرم و دم مسفوح دارد چون طائر و بعضی دیگر چون سحفاة و دوا  
و صفت مناج و اشغال آن شیوم ناقص الخلق که تولید آن

البته تخمیر تمام شود که با حاله ثالثه موسوم گردیم مثل حشرات پرنده یعنی  
 کرمهای پرنده که اول شکم مادر مضیه متکون شود و بعد نهادن بیضه  
 زمانی از ایام در مضیه نشأتی ثانی باید بعد از آن کرمی ضعیف تا خلقت  
 بی پرویی دست و پای کامل از بیضه بیرون آید و در آن فی الجمله زمانی  
 و پاهای ناقص باشد که ازان بر برگ و شاخ و دختان و امثال آن  
 بچسبد و متحرک شود و ازان بار و برگ و قشر درختان یا از عفونات و  
 رطوبات و حبوب و امثال آن غذا حاصل ساخته زمانی دیگر پرورش یافته  
 بر خود سیال پس نشأتی ثالث بعضی در پیله که بعضی را خود چون کرم سیله  
 و بعضی را مادرش مثل عنکبوت که بعضی حال آن در جانوران ریزه  
 زمینی و تصریح و اقسام آن در کتاب عجائب المخلوقات در نوع سیدوم  
 از تولید مذکورست ساخته باشد و بعضی از خاک مثل نوعی زنبور که در  
 خانه های مردم و جای محفوظ مادرش از گل آشیانه ساخته در آن تخم بگذارد  
 و کرمهای دیگر آورده نزد یک تخم بگذارد و در خانه مسدود سازد و کرمی  
 یعنی بچه از تخم برآید آن کرمها را که مرده باشند خدا سازد و غرض در پیله یا  
 در خانه کلی یا شمعی مثل کرم نخل و امثال آن زمانی بی هوا و خدا مسدود  
 و متکلف شده بفسخ و نشخ و قالب اول قالبی دیگر پر داری و دست و پاهای  
 کامل خوش رنگ خوب صورت پیدا کند چهارم آنکه از عفونات و رطوبات

یابار و خنان بی مادر و پدر تولید یابد و ازین قبیل بعضی از بارها و اکثر  
 که همای بهشتند و بعضی ازین نوع که بی مادر و پدر منقول میشوند بعد تولید  
 تناسل بهم کنند و بجز مار که گویند هزاران سال زندگانی کند و بی قائل  
 نمیرد و بدان سبب آنرا عامر و حیه گویند اکثر ازین نوع جانوران در  
 هر چهار فصل نمایند و فصلی تولید یابند و در فصلی دیگر نمائند و بسبب  
 نقصان خلقت تغییر کیفیت هوای فصل گواری انسانند و اینها را  
 ولد الزنا گویند و صاحب خوان الصفا که بسیاری ازین نوع  
 حکم میان کرده است گفته که زنا بیره در موسم سرما در سوراخ خانها خزیده  
 می میرند و همچنان مرده بمانند تا در موسم گرمی که با جان در آنها دمیده شده  
 زنده میگردند و این گمانی است بعید مگر در آن دیار از برودت هوای  
 و سکوت و ساو و الحواس می باشد و در فصل بهار از آن افات می آیند که آنرا  
 به مات و حیات فرو آورده است و در دیار ما هم که گرم سیر است در موسم  
 بهار آنکه مسترخ میشوند و گوشت میگیرند مگر حیوان حرکت نمیشوند اما ما میمان پس  
 اکثر آنها از بیضه تولید یابند و بعضی بحکم خالق باقتضای هوای فصل حاصل آید  
 و بعضی بجهت زاید مثل نوعی ماهی بزرگ که در بحر فرنگ شمال و بحرین  
 جنوبی قریب قطب مکر می کنند و بوزن هزاران من بچینه پشته گوشتی بزرگ  
 می خورد و از آن هزاران من و غن و چربی حاصل می کنند که ذخیره خوردن و شستن

و امثال آن بدان طاعت ازان می سازند و بر پوست سرین ماهی سوار  
 است که بر روی آب آمده ازان تغذی می کند و آب ازان بچرخ نواری  
 بزرگ تابانندی بسیار می جود و در آن این حیوان بسیار فراخ میشود  
 بحدیکه در یکی آن تا قریب شش سید و دورای در یکی آن چشم آفتاب  
 و این حیوان را بزبان آنها بویل گویند و سه شتم میشود یکی معروف که  
 بدازی تا چهل فرس می شود و دیگری بزرگ تر ازان که بدرازی تا هفتاد  
 فرس و محیط یعنی دور عرض آن تا چهل فرس تخمینا میشود و آن ابدیان آنها  
 بویل پروار می نامند یعنی خار دار و ششم سیوم متقارب بصفت آنها  
 جزیره پیوزلین یافته اند و در کتب اساطیر و سیرده که ابو عبیده  
 بر الجراح رضی با صاحب خود و بعضی از سیرت ما بر کنار بحر قلزم که بحر احمر است  
 ماهی یافته بود که آنرا غنبر میگویند بسیار بزرگ که طعام نصف شهر صحابا  
 را که بقول مولانا جمال الدین محدث ریح سیصد نفر از مهاجر و انصار رومی  
 غنبر بودند ازان بودند و ماهی بقر بودند و ماهی نهشت و گوشت  
 آن آذینه منوره زاد و الاغیر از شرفا همراه ایشان بود و رسول ۳  
 صلی الله علیه و آله و سلم ازان خورد و آن ماهی آنقدر عظیم الجثه بود که  
 مولانا ریح فرموده است که از جابر رضی الله عنه منقول است که گفت  
 که در آن سیرت یکبار در یابرسیدند ماهی در کنار دریا یافتند بود مثال

کوی خور و رواتی آنگاه گفت ای خدای بزرگ و آن نوع ماهی را <sup>لغزش</sup> عنبیه  
 و قریب یکماه از آن ماهی تمام شکر بخوردند و هنوز بود از نگاه ابو عبیده  
 فرمود که دو ضلع از اضلاع آن ماهی را نصب کردند و مروی را که دراز  
 ترین اهل شکر بود برشته بالان دار سواری کردند تا از شیب آن دو ضلع  
 گذشت و سر آن بان دو استخوان نرسید و در جمیع امام مسلم پسند امام  
 احمد رحمة الله تعالی مروی گشته که ابو عبیده فرمود و مروی را که سه  
 چشم او در آیند و شبستند سیره در جای بود و سالی چند بگذرد  
 که بعضی از رعایای مالزماکنین ساحل بحر اسلام آباد استخوان مشلع  
 ماهی آورده بودند که بدرازی تخمینا هفت هشت ذرع بود و این ماهی  
 هم از آن قبیل بوده باشد و الله اعلم و در جمیع از سابقین قوم آن  
 بود که عنبیه که از شریف ادویه و الطیب و الفلفل و اللطیف آنست  
 سرگین همان ماهی است جمعی از متقدمین آن را سرگین گاو بجای این  
 کرده اند بنابر علیه صاحب قاموس رح آنرا دایه بحریه یا ماهی گفته <sup>لغزش</sup>  
 از روایات حدیث بجای لفظ حوت دایه وار شده است اما روایت  
 صحیحین بخاری و مسلم رحمة الله آنرا بحت متعین میکنند و الله اعلم  
 و تخمین در باره عنبیه یعنی دوی مشوره بسیار آمده و در آن اعتقادها  
 کرده اند اما حقیقت حال اینست که معدن منبع آنرا کسی بدین سمی ندیده

غیر ازین که از روی بحر و سواحل جزایر بحر محیط جنوبی هند و عرب یافته  
می شود آنچه اقرب بصواب می نماید آنست که آن از بعضی از عیون بحر  
چون قیر سیجیو شد و بتجادی ایام از تصریف ریاح و تلاطم امواج و تاب  
آفتاب و اثر آب شور بحر جمود و انعقاد یافته طبعیتی و خاصیتی و وجودی  
که مدور و منفرطح می شود در آن حاصل می آید و اندک علم و اکثر در اطراف  
جزایر مالدیپ یافته میشود و جز بقدر واکسی در تصرف آن از سلطان  
انجام آردن و مجاز نیست آنچه یافته می شود همه در خزانه سلطان داخل  
می شود و آنکه از بعضی از قطعات گیس های مرده و دست و پای آن یافت  
بعضی آنرا شمع نوعی از نخل قیاس کرده اند باشد که عین نرمی آن قبل انعقاد  
بجهت طعم آن که ایل شیرینی می باشد گیس به بران شسته باشند و از لحاظ  
و عزت آن بند شده و گین که آن را باغ یا پیه ماهی عنبرند کور بوده باشد  
که بعد مردن و ضحلال آن بسباب مذکور مزاج ثانوی یافته کیفیت  
عنبری بهم رسانیده باشد و از غرائب آنکه یکی از امرای اقامت سلطان  
مالدیپ بلکه اخص و مقرب ترین آنها که در ولایت خود پیش سلطان نزدیک  
اعیان آنجا اعتباری عظیم دارد و شغل تجارت قریب بزبان تصنیف  
این رساله وارد این یار بود و مرا قدری از عنبر داده و گفت که در خزانه  
سلطان مالدیپ قطعه عنبر بقدر حقیری بزرگ بعضی چند ذرع بوده و اندک

و آخر قبل از این در کتاب بشرح و بسط در کیفیت خلقت و صورت حیوانات  
 حیوان را بیان برخی از حکمت و قدرت او تعالی و در این صانع  
 پرداخته است گوی که بنابر انبیا الهام و عجایب الهام که به بایض برده شده  
 و بگیری البسط و اوضح از آن در حکمت و قدرت او تعالی بخلاق انسان حیوان  
 و فرشته و بنی جان بقدر علم و فهم این میچند آن که الله تعالی بطرف کرم  
 خود بدان بهم ساختن اظهار و قایق و هر احوال و حسن شریعت که  
 هنوز به بایض برده نشده است اگر الله تعالی توفیق یار و ساز و دواز  
 هموم و غموم لاحقه فرستد حاصل آید و حیات کفایت کند به بایض و خواهد  
 اکنون سخن دیگر که متعلق و موافق تفصیل این اجمال است این است که  
 سواهی انسان حیوانات که بفارسی آنرا جانور گویند حسب عرف عام  
 چند نوع هستند آنچه بر زمین رود و آنرا داب و دابی گویند عامه و دابی  
 و داب سطور را هم میگویند خامه و فی الصراح کل ماش علی الارض  
 دابة و هي ايضا سطور بر شمس یعنی سطور رکوب و گاهی داب بر  
 حیوان آبی هم اطلاق کرده میشود چنانچه غیر که در بعضی روایت است  
 آمده است و در بعضی روایت داب و داب شده و صاحب قاموس  
 رح آنرا داب بجهت یکسره از آن سطور آبی مراد داشته فی الجملة داب را  
 زمین و چند گونه است که بار آنرا یعنی بزرگ جمده آنرا بهاء و واحد آنرا

همیشه گویند که بفارسی دایم باشد و در صراح آنرا هم ستور نوشته و دایم  
 چشمی غیر از آن را گویند چنانچه صاحب برهان قاطع تصریح کرده <sup>الایام</sup> و همیشه  
 در کلام اسبب چند جا واقع است بیضاوی ح گفته و البهیمة کل حی  
 لا یمیز و فی کل ذات اربع پس همیشه عام باشد و در نزد و غیر در نزد  
 را اما عبارت عالمگیری دلالت دارد بر اینکه بهایم سباع را نمی گویند  
 و اسد اعظمی بجملة آن بر دو صنف است انچه از آن درنده است  
 آنرا سمع گویند که بفارسی دو باشد و بعضی از آن چنگ و برتن دارد  
 که از آن می در و اگر هم با آن ناب هم دارد مثل اسد یعنی شیر و نمرب و بیل  
 که مخطوط می شود و قند یعنی بوز که خال دارد و منقوط می شود و دب  
 یعنی خرس و قصب یعنی گفتار و بعضی اگر چه چنگ ناخن دارد اما از آن  
 نمی در و بلکه از ناب میدرد مثل سگ آبن آو یعنی شغال و بعضی چنگ  
 و برتن ندارد و صرف از ناب می در و مثل بیل و گراز و اگر این هر دو را  
 بعلت خوردن گاه و نباتات و نخوردن گوشت از چرندگان و از بزم  
 خوردن آنها حرام است و آنها از جمله حیوانات غیر ماکول هستند و هیچ  
 ورنندگان از وی ناب حرامند لحادیث آن رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم غنی عن کل کل ذی ناب من السباع و کل  
 ذی مخالب من الطیر کما فی الصحاح و کتب الفقهاء که انضیع

که نزد یک شافعی رح حلال است لوسر و بعضی الحدیث فیه  
و و سراد فیه حدیث النبی اینها و ذکر آنها موجب تطویل آن  
خارج ازین بحث است و الله اعلم و آنچه چهره است بر دو قسم  
آنچه که مردم عام آنرا می پرورند و میخورند انعام گویند و صاحب  
صریح آنرا چار پایه نوشته و گفته و هی المال الراعیة و اکثر  
ما یقع صلا الاسیر علی الابل و اکثری از اصحاب تفاسیر بر او  
انعام بل بقر و غنم را داشته اند و غنم گویند و گویند و مخر یعنی بز  
لمحق بدانست چنانچه در فقه تصریح یافته آنچه که عام آنرا می نامند  
یعنی شتی و حمرانی و جنگلی را خوش گویند که بفارسی دام باشد و از آن  
بعضی ماکول اللحم است چون گوزن و آهو و گوز و خرگوش و شال آن  
و بعضی غیر ماکول چون خوک و آحقر نوعی از آهو را که از بعضی کوهستانها  
اسلام با و صید کرده بودند دیده که آن دو ناب درازانه کفکاستی  
رنگ می داشت که از فک اعلی بسوی اسفل از دماغش بدن آمده بود چون  
ناب گمرازی یعنی خوک نر و از آن باریک تر و مثل نایهای خوک بسیار کج  
منود و خم نه داشت و سفید نبود و از بعضی از اجزای بدن اسافل آن  
مثلاً زیر جلن آن بوی مشک میدید گویا آهوی مشک بود و در کتاب  
مصورانگریزی تصویر آهوی مشک بدانصوت بانابهما کشیده اند از آنجا

مطنون میشود که در کوستان اسلام آباد آهوی مشک بندرت  
 بهم میرسد و الله اعلم اما سبب ناب آن از علت نمی برآید بل آن از  
 جمله بهائم ماکول اللحم و طعیر وحشی است چرا که آن بشکل و صفت و خواص  
 خود بیشک آهوست و آهورا بجلت در شرع نامزد کرده اند و آن از  
 جمله سباع نیست نمی ورد و از خوردن کل ذوات من السباع  
 و کل ذی مخلب من الطیر نمی واردست نه از اکل غیر سباع  
 و فی جامع الرموز و انما قلنا یصد احتراز عن البعیر و الکفأ  
 فان لهما نابا و مخلبا و دو جانوران از بهایم وحش که زرافه  
 و کرگدن هستند پس ظاهر بحسب قاعده شرع طلال می نماید  
 چرا که زرافه از حیوانات قدیم الخلق نیست بلکه جدید الوجود است  
 و در کتب قدما و در السنه قوم ذکر آن نبود یا خود من ندیده ام و از چند  
 صد سال در ارض مغرب صحاری سودان و نواح مصر دیده میشود  
 و اکثری زخم کرده اند که آن از نزدیکی گاو وحشی یا شتر وحشی حاصل شده  
 بنا علی چون گاو و کرش باریک و سینه اش عریض است و دو شاخ سر برشته  
 کوتاه که گویا سرخا بریده اند میدارد و چون شتر گردن دراز و زبان  
 دراز دارد که از آن سر شاخها را از بلندی بدامن خود فرو کشد و اما  
 اینکه بعضی خطه را چون عمر یعنی پلنگ می شود باشد که با ختمای خون

و نطفه و نوع جانور و آئینش آن چنان صورت بهم رسیده و مکن  
 که بقربت گوخر بتولید و اختلاط ثانی چنان شده و الله اعلم و سبب  
 مشابست رنگ آن با پلنگ آنرا بفارسی اشترگا و پلنگ گویند و آن  
 گمان کرده اند که قربت پلنگ هم در آن بوده است یعنی در مرتب  
 تولید یکمرتبه با پلنگ بهم حفت شده باشد و این گمانی بعید است که  
 حیوان وحشی با بعدوی جهانی خود که سببی خود بخوار قوی است مقاربت  
 کرده باشد و درین باب بیانی کافی در خاتمه کتاب غریب الملاء کرده  
 شده است فی الجمله کسیکه اختلاط حیوان غیر را کول بدان زعم کرده و بگوید  
 او حرام می تواند بود و گمان غالبین احمق است که آن حکم خداوند تعالی  
 نوعی از وحش علیحده فی نفسه فی اختلاط نوع دیگر متولد و متکون شده  
 درین زمان از تناسل افراد آن بسیار شده است بخلاف این که از تناسل  
 فرس و حمار حاصل یسبب اختلاط متضاده توالد و تناسل نمی کند  
 و نیز زبان این جانور بسبب پرور از تر از زبان اشترست تا بذریع کماشیر  
 بلکه زیاده ازان برون می برآید و سر آن چون شخص باهی معکوس و کج  
 و پیچیده می شود که ازان سر شاخ را می گیرد و می کشد و گاه و علف و آن  
 می خورد و ذی ناب و مغلب نیست ظاهر حال و سباب آن دلالت برت  
 دارد و الله اعلم اما اگر گردان که بعضی آنرا میس گویند پس آن هم بدو

فی الجمله چون جاموس بزرگی است و اقوی صلب از آن و کلاه و علت  
 و دانه می خورد و جره یعنی نشخوار می کند و ذی ناب نبوده باشد اگر چه  
 قوایم آن اندک غلیظ چون فیل و ناخن چند هم چون فیل دارد اما چون  
 سباع چنگ نمیدارد بلکه ناخنهای پهن و عریض و طرف سریشین  
 تردد از ظاهر جاش نیز بحسب قاعده شرع دلالت بر حلت دارد اما گوشت  
 آن بسیار غلیظ و درست و صلب است و اندک علم و آنچه از مواشی  
 یعنی از آنچه که بر روی زمین رو و خرنده است یعنی در سوراخها و شکافها  
 ما و کنند از راه اوام گویند و در صراح ما خرنده گزنده و حشره بالتحریک  
 جانور ریزه زمین حشرات جماعت است و در منتهی الارض حشره یعنی خرنده  
 گزنده یا جانوران ریزه زمینی است و در منتخب ما به باشد به چهار پایی  
 زمین است و در عالمگیری هر دو را شامل کرده جمیع الحشرات و هوام الارض  
 من الفار و الجرد و القنافظ و الیربوع و ابن عمر بن الخطاب و الیربوع و الیربوع  
 و تفصیل در آن هر دو نکرده و یک مضمون جانوران مرقوم بالا را در حشرات  
 و هوام مذکور ساخته که در آن هیچیک از جانوران ستمی نیست بلکه بعد از حشره  
 و وزغ و سام ابرص که جانوران ستمی اند و جمیع الحشرات و هوام الارض  
 عطا علیها کور است و فی جامع الرموز الحشرات الصغار من الدواب  
 جمیع الحشره مکرر که کافار و الوزغ و سام ابرص و القنافظ و الیربوع و الیربوع

والزنبور والبرغوث والنحل والذباب والبعوض والقراد وما قبل ان  
الحشرات هوام الارض كاليربوع وغيره فقيده ان الهامة تقتل من ذوات  
سم كالعقارب بالجملة اطلاق اين هر دو لفظ بسبيل تراوت بر جانوران  
صغار می نماید و قول حکيم از زانی و مولانا سديد کازونی هم بدان دلالت  
دارد و الله اعلم الغر من بعضی از ان گزنده است مثل مار و بعضی از ان  
غير گزنده است مثل موش و بعضی از ان از جوارح است برای هوام  
ابن عرس يعني راسو و واضح باد که برای هر نوعی از جانوران جابه  
يعني شکاری آن از ان قبیل و از امثال آن حکم خالق آفریده شده است  
چنانچه اسد و نم برای ستور بزرگ و فهد يعني یوز برای طبی یعنی آهو و  
امثال آن و گرگ برای گوسپند و بز و امثال آن و انواع سگ از  
خورد و بزرگ برای شکار آهو و خرگوش و امثال آن بحسب جثه و قوت  
خود و امثال سببیه گوش و روباه و گربه جنگلی و امثال آن از سباع صفا  
بر اکمرغان و جانوران صغار از موش و جز آن و راسو برای اکثر  
هوام از موش و مار و گزردم و مضجع بری و غیره و چون بیشتر از حیوان  
زهر دارند خداوند تعالی طبیعت بدن راسو را چنان آفریده است که  
زهر در ان اثر نکند و سهر گردان و گوش بلکه جمیع اعضای بدن او را  
بوضع ساخته که باسانی تا اقصی سوراخها و شکافها رفتن تواند و انقدر

سلطان اور ابرہو ام عطا کرده است که مارهای بزرگ که جانوران  
 بزرگتر از اسوار چند تا یکبار فرو بردن تواند بلکه مثل بره گوسپند  
 بکشد و بنفشه و بکشد و هلاک سازد و آن ماران بچرویدن او افتند  
 مهیوت و میخورد شوند که بغیر از و تا آنکه از نظر آنها غایب شود و بسوی دیگر  
 متوجع نشوند و نظر بر او دوخته باشند اگر چه مردی بلکه شیر میخورد  
 و همچنین در طیور و جانوران آبی هم برای هر نوع جارضه خلطه بر حسب  
 مناسبت آنها آفریده شده است فقیرا ک الله حسن الخالقین  
 اکنون گویم که هوام بر دو قسم است نوعی است که چشم دارد و بچه  
 زاید مثل موش اما خرگوش که خرزده است پس فصل مشترک است میان  
 چشم و پاهای میان هوام لیکن لعلت حلت و خوردن بقول عیون مثل  
 اغنام و آهوان اقرب بدان است باید که از آن شمرده شود و از آن است  
 هم میشوند و قنفذ یعنی خارشپت را از هوام شمرده اند لعلت آنکه خرزده است  
 و چندی از درندگان صغار هم خرزده هستند یعنی در سوراخها و اوارند  
 مثل شغال و روباه و اشغال آن اما آنها بحسب عرف از جمله هوام نیستند  
 و در عالم گری لعلت یعنی روباه و سنجاب که نوع سرخ از موشک پران است  
 و قسم سفید آنرا قائم گویند و از اقسام آن سیاه مخطوط و غالب دارد  
 منقوط هم می شوند و سمور و دلق که از خلیس و روباه هستند از دوزما سیاه

شمرده شده که آنها خرنندگان هستند یعنی بعضی در سوراخ و درز و شکاف  
 سنگها و بعضی در خنه های درختان ما و دارند و قرد یعنی بوزنه هم از تخم  
 داشته شده است و چند قسم از هوام مثل وریل می شود که بجای چشم  
 و خار چون ماهی فلس های درشت و صلب و غلیظ و سطر دارد و  
 آنرا بندی بن رهو گویند و صاحب خرن آنرا ستفقور دانسته  
 و آن در حقیقت ستفقور نیست بلکه ستفقور جا نوزی است با دست یا  
 که بفارسی آن را ریگ های خوانند و بر کنار رود نیل یافته می شود و  
 شیخ الرئیس آنرا وریل نامی گفته که از رود نیل صید کرده می شود و بعضی  
 گفته که حیوانی است بسیار شبیه بوریل یافته می شود در رطوبت های طرأ  
 نیل مصر می شکافد ریل او داخل آب نیل می شود و جمعی دیگر گویند که در آب  
 نیل می باشد در ایام زمستان از شدت سرد خشکی می برآید پس آن را  
 شکار می کنند و گفته اند که تخم چون تمساح بر خشکی گذارد و اقوال دیگر  
 بعید القیاس هم هست و الله اعلم و بن رهو از حیوانات مهرائی و بری  
 است مثل شب بلکه گوی یعنی جلی است و بپا های خود زمین سوراخ کرده  
 در آن ما و دارد و در کوهستان اسلام آباد که وطن ماست نیز بهم میرسد  
 و صاحب مخزن هم در اسلام آباد آنرا دیده ستفقور زعم کرده است مگر  
 بسبب آنکه آنرا بن رهو می گفتند و فلس می داشت چرا که رهو بزبان ما یا

نام نوعی ماهی بزرگ است در بن خجل امی گویند بن رهو بمعنی ماهی خشکی است  
 و سقنقور ماهی خشکی نیست که از لفظ بن رهو سقنقور دانسته شود و آنگزید  
 آنرا در کتاب الحیوانات گماریده باطن آن ساده ظاهر آن خط و خالدار و  
 بعضی چون پلنگ و گوز و گرون بلند و سرفراز و سر آن مائل بند و  
 و فکین آن حاد آنرا و یک مکر تقطوع الطرف است و بعضی سر آن بادامی  
 که آن را چند قسم نوشته است و نوشته که رنگ سر و گردن آن سیمین  
 یعنی لقرئی مائل بزردی و خاکستری است و شبه سقنقور را در از تر از  
 و رل فی الجملة شکل آن چون راس و کمر گاه بیخ و مائل سطر و خلیط و فقر  
 و پر گوشت و دم آن کوتاه تر از و رل و کمیت جثه آنرا نوشته ظاهر تصویر  
 و المالت بریل و رل بودن دارد و در دیار عرب و مصر و شبه بهم میرسد  
 و نوشته تخمینا قبل از دو صد و پنجاه سال آن در علاج باه و لقویت بسیار  
 مستعمل بود و دوائی عظیم القدر و صیل الشان و یکی از نوادر اسباب  
 تجارت و متاع گرانمایه شمرده می شد و آنرا نمک سود میگویند و در خمر سید  
 و باطراف و جوانب می بردند درین روزگار هیچ دوا مستعمل نیست که در  
 حقیقت فائده در آن نبوده است و در دیار عرب و مصر هم کساد کالای  
 آن گردیده قدر قیمت آن نمانده است و اندر اعظم و اکثر و بعضی آنرا  
 قوم اطلاق ماهی بر آن کرده شده اما آن بنا بر مذهب شافعی یا مالکی

رحمهما الله تعالى بوده باشند بجهت مابعلت برآمدن آن خشکی مباح  
 نیست و اجنبس مایهیان بنموده است بل نوعی از و دل است و صانعان  
 گفته که گویند گزنده در سبک است و بجای دیگر معنی ریگ زاده ماهی  
 سقنقور نوشته و آنرا شبیه ب ماهی گفته و این محب است از و الله اعلم  
 و مولانا سید کازرونی رخ فرموده هو حیوان شد بدل الشبه  
 بالورمل یوجد فی الرمال التي تلین مصر وهو ما یسعی  
 فی الرمل ویدخل فی ماء النيل ولذا لک قیل انه الورمل  
 المائی والفرق بینه و بین الورمل ان الودل یاوی فی البراد  
 و الجواهر و السقنقور یاوی الی شطوط النيل و ما یقرب  
 منها وان جلد الورمل لخصن و اصلب من جلد السقنقور  
 و نوعی دیگر است از سگ که چشم دارد بکافه قشر اندازد و بیل  
 پوست سازد و تخم نمند مثل تار و امنی و سامر بر من که آنرا نوعی از  
 چلیپا سه بری شمرده اند ووزغ که چلیپا سه است و سقنقور و و رل و تنب  
 و امثال آن و بعضی از من قشر غنید از و مثل رل چلیپا سه که وزغ است  
 و حردون و حربا و الله اعلم و جمیع قسام هوام حرام است الا الذهب  
 که نزدیک شامعی رخ حلال است بجهت پاک کرده تخمیری است چنانچه عبارت  
 عالمگیری و قول پشاه عبد الحق دهلوی و صاحب منتهی الارباب و لا یرد

و صاحب جامع الرموز آنرا از جمله سباع ذی ناب شمرده پس حرام شده  
 و الله اعلم و نصیب از آنچه که در کتب لغات و طب مرقوم است  
 چنان معلوم می شود که آن حیوانی است بزرگی که بفارسی آنرا <sup>موسمار</sup> موسمار  
 گویند و آن غیر درل است و شبیه بدرل که درل را جانوری چون <sup>موسمار</sup> موسمار  
 گفته اند و صاحب مخزن الادویه و صاحب تحفه آنرا کوکبتر از گربه بزرگ  
 سیاهی و زردی و دنباله آن بسیار کوتاه و درشت شبیه بشتر و خست <sup>موسمار</sup> موسمار  
 گفته اند و شاه عبدالحق دهلوی از سیوطی رح نقل کرده که نصیب و طبعه  
 است و آنضا <sup>موسمار</sup> موسمار و آنست که نر او را دوزک و بونج آن یکی است و او نمی بد  
 تا هفت صد سال آب نمی خورد و کفایت می کند بهل و بول می کند در  
 چهل و یک قطره و فی اقتدار و دمان و از صید شیخ الاسلام آنچ  
 نقل کرده آن قریب بقول سیوطی است و زیاده کرده که هفتاد و ضیه <sup>موسمار</sup> موسمار  
 داده او هم و فرج دارد آنکه نوعی جانوری صحرائی چون درل  
 و خورتر از آن زرد و سیاه و منقوط و مخطط بدایر با هم می رسد و آنرا  
 بزبان دیار یاسن گول میگویند آن از اقسام افعی بوده باشد  
 و الله اعلم و کثر و هم را هم بخت آنکه خزنده و گزنده است از هوا <sup>موسمار</sup> موسمار  
 و هم برین قبایل اربع و اربعین و امثال آن خواهند بود و اما حقیقت  
 آن از اقسام کرم است و این نوع اکثر از عفونات متولد میشود و نشأ

واحاله ثانی و ثالث در آن ندیده ام یعنی احواله ثانیه از بعضیه نهادن احواله  
 ثالثه از کبیل خود بآنرا و امری احقر نشده و الله اعلم اما آنچه پرسیده است  
 یا پدر و ارس آنرا ملکه گویند که صیفه جمع است بمعنی طیور و گاهی بر وجه  
 هم اطلاق کرده می سنود بمعنی طایر و بفارسی آنرا مرغ گویند و آن  
 بر دو نوع است آنچه سباع طیور است آنرا جوارح گویند  
 و گاهی سباع وحش را هم جوارح گویند و جوارح طیور بعضی شکار مرغ  
 کند و بعضی تعلیم شکار وحش کند چون عقاب سفید و زرین عقاب  
 و امثال آن و بعضی بخود یعنی بی تعلیم شکار وحش کند چون مارپی عقاب  
 که بر خطر و مردم در است و بعضی شکار بهرام کند چون غلیو و ج و بوم و بعضی  
 شکار باهی کند و همچون چند انواع جوارح که شکار باهی کنند در ننگاله  
 کثیر الوجود هستند در شکل فی الجملة شبیه به باز و شاهین و از آن کوتاه تر و  
 تیره تر و خاکستری رنگ و بعضی ابلق و نوعی سفیدی بر آن غالب باشد  
 دیگر هم میشوند و بوم از جوارح طیور است و چنگ دارد و از آن بزرگتر  
 و ضفادع و امثال آن شکار کنند و بعضی از کتب نقه که آنرا اطال توف  
 مثل عالمگیری پس در آن لفظ قیل است و آن بنا بر قول ابی یوسف  
 است چنانچه صاحب جامع الرموز رج بدان تصریح کرده و از خوردن کل  
 زی مخلب من الطیر نمی دارد شده است کما فی کتب الحدیث و الفق

والله اعلم و آنچه از مرغان که شکاری نیست آن اقسام است از اکول  
 اللحم و غیره یا کول یعنی آنچه حیثه و جنس غالب غذای آنست خوردن آن  
 حرام است مثل رخمه یعنی مردار و خوار که مرغی بزرگ حبشه ابلق با پایهای سیاه  
 بلند و درانست و اکثر غرابها که کلاغ و زاغ باشد و از اقسام آن  
 عقق یعنی عک که بقول ملا علی بر جندی رح نوعی از غراب طویل الذنب  
 است قال فی سواد و بیاض و صاحب منتخب آنرا سیاه و سفید و عک و  
 زاغ و تتی و صاحب منتهی الارباب آن را ابلق و عک گفته و در تصویر انگیز  
 اندک خورد و دم دراز و هر دو بازوهای آن ابلق و سر پرهای کبار  
 بازوهای آن قدری لاجوردی و آسمان گونی و پرینخ و دم اندک و دخی  
 سفیدی و نقار آن خورد و اندک خرم دار معاینه شده بحکم کتب فقه  
 حلال است بعلت اختلاط غذای آن نجس و غیر نجس از حیوان غیر  
 کذافی الهدایه و جامع الرموز و عالمگیری اما صاحب منتهی الارباب گفته  
 حرام است در صبح مانند غراب و دلیلی و سندی بر آن نیاورده الله اعلم  
 بدانکه عک غیر زاغ خاکستری رنگ بگردن و سینه است و غراب الزرع  
 یعنی زاغچه که منقار و پایهای آن سرخ است بعلت نخوردن آن نجس  
 و حنفیه را حلال است و قیاس میکند که زاغچه را به بنگاله بڑی مینا میگویند  
 که پرورش و تعلیم نوعی تقلید بعضی از نخلان مردم میکند اما از معنی معروف آن

خبرندارد صرف سخن بر وقت دعاوت می کند عوام گمان می کنند که تا  
 است نیست چنان و نوعی از زراعت در دیار ما در صحرا و دامن  
 کوهها به هم می رسد که رنگ آن کبود و آسمان بخونی و سیاه است و بر جناح  
 و دم آن نیلی و کبودی و آسمان بخونی غالب و بزبان اسلام آباد آنرا  
 کاچه گوا میگویند و بعضی از و همیان پرانیدن و گذشتن آن در  
 سر سال بنگالی شگون نیک میدانند اللهم لا خیر الا خیرک و لا طیل الا طیلک  
 و لا آله غیرک و این نوع بعلت نخوردن حیفه و حبس حلال است و الله اعلم  
 فی الجملة مرغان غیر شکاری که مقلب ندارند بر چند قسم اندکی  
 و تهری و صحرایی و جنگلی و کوهی و آبی و هر یک را انواع و اقسام بسیار  
 بعضی دانه میخورد چون کبوتر و فاخته و بعضی سنگ خوار است چون  
 قطا و بعضی بار درختان خورد و بعضی که میخورد و بعضی مورچگان را  
 بخورد و بعضی شکر و شهد از گاما و شگوفها بخورد و این نوع اکثر جانوران  
 صغار و خوش رنگ و خوش آواز می باشند و آنها را شکر خوار گویند و بعل  
 از جمله آنهاست و بعضی با می میخورد و بعضی کرم های آبی را غذا سازد  
 و بعضی شکر را غذاست چون زراعت و بعضی حیفه خورد و چنانکه گفته شد و الله  
 و اسباب ظاهری و باطنی بر نوع موافق و ملایم غذا می آید و نسبت فبتاد  
 الله احسن الخالقین و در کتاب غرائب الانها و تصریح آن در جات

بند کرات و اسباب حیوانات بشج و لبط کرده شده است و چند نوع  
 از مرغان صغار و کباب جمیع طلت صیف و شتای کنند مثل لاهی  
 حوصله قازها و سرخابهای بحری را در ننگال دیده می شود که در  
 موسم سرما در جزایر و سواحل غیر آباد بحر شور جنوبی که در آن مین سبوم  
 که رای آنست است رفته می باشند گویند که قازها و امثال آن آنجا  
 بر ریک های سواحل بخوف و خطر از چیری دیگر مضیه های می شوند و  
 می بر آند و حوصله در موسم گرما و بر ننگال ننگال از سمت جنوب  
 فوج صفت آمده در دجال و غذای ننگال و زمین های  
 نشیب شرقی و شمالی آن که در آن آب و ماهیان با نطر می باشند  
 و نستان ها و بیشه های دشتان و امثال آن آشیانه ها ساخته می  
 میگذارند و چو زها بر آورده باز در ابتدای موسم طر با چو زها و طشتها  
 می کنند و بعضی از مرغان صغار از قبیل سمانی و سلوی و تهور در  
 نواحی روم و فرنگ و جزایر بریطانیه و سواحل بحر اسود و بعضی از  
 بلاد شام در اوقات بعضی از فصل خاص ایامی معین از سال نهر را  
 هزار جوق جوق از راه دور بلاد شمالی در بهای سفر کرده فرو آید  
 و محمد ابن خاوند شاه گفته که در بلده کماج که بر لب فرات واقع است  
 هر سال در موسم بهار مرغان صغار چون عصفور و پیه و فرودی

و مردم آنها را گرفته می خوردند و نمک سود کرده در اوانی و ظرف و ث ذخیره  
 می سازند و هر چه در آن است ذری می گیرند بالش بزرگ شده می پر و نقطه  
 و حال آنکه بال می پر آنها از سابق می باشد و گرنه چگونه از هوا فرد می آید  
 اما چون از دور سفر در آن کرده و در راه می سرد از سر سیرات شمالی یا از جابا  
 و گیر می پرند از غایت لقب مشقت یا برودت هوا استرغای بل بهرسانند  
 تا زمانی آرام نگیرند پریدن نمیتواند و اعدا علم و تصور انگیز نکاشته که در  
 اوایل طهرین جمیع و صحاری و برابری اقصای بلاد شمالی از برف و غل  
 سفار که آنرا بزبان خود مرغ جنگلی خوانده جوق جوق پریده در سه اصل  
 بریطینیه فرود آیند و چین فرود آمدن پریدن نمیتواند و به آنها دست  
 می بایند و می گیرند و نصاری آنرا عزیز می دارند و بجوایش می خورند و در  
 آنرا چنانکه تصویر کرده اند از خبیس سمانی و سلوی می نمایند یا خود سمانی  
 باشد و بدیاری این مرغ را چا چیکا می گویند اما نوع اول که محمد خا و شاه  
 نوشته از قبیل سلوی یا تیم بوده باشد و اعدا علم و ازین قبیل مرغ  
 دیگر هستند از صحرای و بری و بحری که بیک موشم پیدای می شوند و بهر  
 دیگر غایب و بعضی در بهار و که یامی آید و بعضی در شتاد و سرا و بعضی جمعا  
 آید و بعضی فرو یعنی بعضی که ده کرده بعضی تنها آنها و اکثر آنچه پروا  
 کند جفت میدارد و آنچه پروا از نمی کند بلکه بطریق جست و خیز از

درختی بد رختی و از گوی بگوی رود و به بلندی گراید اما اوج گرفتن و  
 به یکبارگی برهوا پریدن نتواند و بیشتر بد و پاره رود بی جفت میشود و چون  
 طائوس و خروس و ماکیان و کبک و تیه و امثال آن و نعامه که  
 شتر مرغ است یک نر آن چند زوج میدارد و در معیشت خود با ازواج خود  
 و حضانت بقیه و وصیانت و تربیت چوزها و سیاست منزل حالتی عجب  
 دارد چنانچه در جمیع آن بجای خود در بیان احوالش مذکور می سازند اما  
 خفاش یعنی شب پره پس آن نیز زنجی است و فصلی مشترک میان طیر  
 بهیمه چرا که پریدن آن به بیست و یک بلک و پانچین او انچیم و پوست و تن  
 است و به ششم و شش و شیر دادن و دندان و دهن و با کش خاص و آلات  
 داخلی و خارجی مشترک با بهیمه دارد و به نایب مخلط چنگ سباع و حش  
 می ماند و به پریدن چون مرغان است مصرع نظامی اگر شتر مرغ  
 باید در است و ازین قبیل است حیوانی دیگر که بشکل شتر  
 مشترک میان بط و چهار پا است چنانچه در ساله مر قومه مذکور شد  
 و نوعی از ماهی است بحری که می پرد و پریدنی راست که چهار استا  
 در آن کمتر است بلکه پریش کینوع بستنی و از است ازین جهت بر  
 باد بانهای جهاز بر خورده بر سطوح جهاز ها می افتد و تا آنکه پرهایش  
 خشک نشود برهوا می رود و این ماهی غیر از پریدن هیچک شباهت

بمنرخ ندارد بلکه بصورت عام مابین فلس و پرش همچون پرما  
 خاردار است و در پر و جانب مقدس بسیار دراز و عریض است  
 و آن هر دو بمنزله جناحین اوست که بحرکت اخفاق آن می پرد و کثیف  
 کما بیش یک شبر یا اندک زیاده از آن می شود و حقیر یکی را از آن  
 که در شیشه در تزیاب نمر کرده آورده بودند دیده است و آنرا جهازیان  
 ماهی پرده میگویند و در حقیقت آن از اقسام مرغان نیست بلکه از  
 انواع ماهی است و جزا و البحر همین ماهی بوده باشد لکن صاحب سخن  
 و صاحب تحفه المونین سر جزا و البحر را مربع و از حوالی ستر نصف تن  
 صد فی و پاپیا چون عنکبوت و شش شاخ و از ششم بیرون برآید  
 و دیگر اسباب و علامات آنچه نوشته از آن ماهی ربیان می نماید بر ما  
 هم ربیان را جزا و البحر بیان کرده است خداوند تعالی نیکو داند که جزا و البحر  
 که است و الله اعلم بهر آنکه در جمیع اقسام ممالک ثلاثه بلکه تمامی مخلوقات  
 عالم حکمت الهی چنان مقتضای گشته که افق یکی را متصل مشترک با فلق  
 دیگری ساخته است از سوی علی و اسفل چنانچه در کتب حکمت تصریح  
 یافته است مثل انسان که بر نخ است میان فرشته و حیوان که در آن  
 چهار قوت هستند ملکی شیطانی و بعضی و بعضی همچنین حیوانات دیگر هستند  
 که یکی از آن فصل مشترک با این دو نوع حیوان است بعضی با این حیوانات

و نباتیت یا جمودیت بلکه بعضی باین هر سه چنانچه نوعی از کره های یافته اند  
 که آن برزخ است مابین حیوانیت و نباتیت و آنرا بزبان یونانی  
 و لاطینی بنا نهادند خوانده اند معنی آن کوکب البحر است بعلمت  
 خورشیدین بعضی از آن و قنفذ البحر است بسبب خارناک بودن  
 چندی از آن و نجسب گفته و تصویر کشیده آنها چنان است که آن  
 در کنارهای بحر شور بر گل و لای آن متکون می شود و آن ظاهر هیچ  
 شباهت و آلات و سباب اشکال اعضا بحیوان ندارد و غیر از اینکه  
 مرکب از اجسام و حلقه های غضروفی و غشائی و دهم مائی یعنی خون  
 رفیق چون غساله گوشت است و آن با اشکال و هیأت مختلفه می شود  
 بعضی با فروغ و اعصاب خود گره گره و بعضی خرد و بعضی چون گل  
 و شگوفه خیزی بر سر دارد و از آن بعضی چون گل شکفته منبسط و بعضی چون  
 گل شمرده منقبض و بعضی چون غنچه ناشکفته که اکثر آن همه آلات پیرش و  
 گیرای غذای آنست از کف دریا و جز آن که بر آنها متعلق و پیوسته شود  
 پس آن فروغ و اعصاب و گل و شگوفه و خرد و اشال آن منقبض گشته  
 آنرا بسوی باطن و ساقهای و تنه های آن فرو می کشد و بلع می سازد  
 و بعضی چون نجم و بیاره پرچ و پر گره می شود و در باطن تنه های بعضی از آنها  
 چیزی بجای شکسته و رودها برای اجتماع و دهم تحلیل غذای آن

و استحال آن با جزای جسم آنها می باشد اما بصورت شکسته و روده  
 حیوان نیست و یکنوع جانوران بحری هستند که آنرا بنام  
 که خوانده اند حاصل معنی آن طحلب البحر است و طحلب رتنی باشد  
 سبز رنگ که در آبهای استاده بصورت ریشیه یا تارها و لیفها و شبکه یا  
 متکون می شود و آنرا بفارسی چپر لاده و چپر پاره و خپرا به گویند و هندی  
 گویند سوال نامند و به بنگالی دربان دیار ما آنرا جل آنسوه نامند اما  
 طحلب البحر مثل صمبی منجمد از طوبیت زجاجی صاف و شفاف به شکلی  
 مختلف می شود و اکثر سوسوی فوق آنها مدور مثل شیشه پراز آب لعاب  
 و سمیت تحت غیر مستوی بعضی گره گره بعضی از آن یثیه های دراز بر آید  
 و به اشکال دیگر هم میشود و حیات آن ظاهر به بادی النظر محسوس نمی شود  
 و حس حرکت نمیدارد و مگر بتأمل بسیار اندکی حرکت خفی غیر ظاهر در آن  
 دیده میشود و دست و پا و چشم و گوش و سر گردن بلکه ظاهر است  
 به آلات و اعضا با حیوان ندارند و بر روی آب بجز شور طافی می باشند  
 و بجز آب متحرک میشوند و با آب می آیند و می روند و حشای در آن  
 مرئی نمی شود و مگر سمیت فوق آن دهانی مدور است که از آن بعضی از  
 اجزای دریائی را غذای خود ساختن قیاس کرده میشود و در داخل  
 آن و حای غشای خوانندک سفید یافته می شود که بمنزل لطن آنست

و افراد آن در خوردی و بزرگی آفتد متفاوت هستند که صغار آن بجز  
 کلان بین دیده نمی شوند و کبار آن بمن بایسرسند و آنها شب بامیدند  
 در سواحل بحر و دمانه های رودخانه های ایندیا می بینیم که روی دریا از آن  
 پرست بجایکه اگر بوقت شب آب بحر شور را حرکت دهند صغار آن چون  
 کرم های شب فروز می خیزند کبار آن را چون بردارند مانند قطع های  
 آتشی از دور بنظر می آید همچون نوعی از اباهی رویان که در بحر شنو شود  
 پس اگر این نوع را که کلب البحر گویند و نوع سابق را طحلب البحر نامند بجا  
 مگردانای آنها التباس کرده باشند یا ترجان غلط کرده و اسد اعلم  
 و اگر این چیز را بردارند و بر زمین گذارند تدریج رطوبتی کثیر از آن جاری  
 شده همه تجلیل میرود و چیزی نماند مگر اندکی شی لعابی فی الجمله این چیز  
 برزخی است در میان حیوان و نبات و میان جسم جامد و سیال آنرا زبان  
 اسلام آبادی نو نا و لو نا هم گویند لعلت تکون آن از لون که نکات گویند  
 و اسد اعلم و عروق مدنی یعنی رشته که بجای نیست مثل گل اکثر از پا  
 مردم و بندرت از دست و پهلوی و اعضای دیگر هم بیرون می آید و  
 حرکتی در آن یافته اند و خود حرکت خروج ظاهر است این جهت بعضی از  
 محققین مثل قرشی به کرم بودن آن قائل شده و گفته هذاهو الحی  
 چرا که وی دیده کسی را که بیرون شد از ورشته که حرکت میکرد و لحظه در

بعد خروج کما قال فقیس رح شراح الاسباب العلامات و این شسته  
 که به گرم بودن آن قائل شده اند از فضول ویه و فساد و اخلط بلکه از  
 عفونت و تغیر آن از مزاج انسانی متولد می شود و نوع خاص  
 صدوف مرورید که در بحر مشکون می شود چون نبات در درز و  
 شکاف سنگها ریشه می دواند و حرکت از جای خود کند چنانکه چمن  
 که تحقیق اینچنین امور دشت گفته و برین قول او از جهت اقتدار و اختیار  
 او باری بر اویش مظفر جنگ ناظم ممالک صوبجات شرفیه و اعتبار  
 او بسبب خوض و عوض و تفتیش او در علم حکمت مرا اعتماد است اگرچه  
 در کلام خود بنحاصیت طائفه خودش و بهم با و بمبالغه با هم دارد چه این  
 سخن از جمله او با هم او نمی نماید و هم او بسیاری از او با هم باطله و فحشون  
 فاسد و متوهین سابقین انکسر شده است و انصاف داده پس آن  
 صدوف به نبات می ماند و پو است یعنی خدوف آن حجر می است پس سنگ  
 می ماند و آشنای آن حیوانی است و تغذی همه از کف دریا و جز آن ارد  
 پس حیوان مانند چنبرین حال گوهر نیست که اگر آنرا نبات گیرند پس گوهر  
 باریکست چنانکه گفته که هر سال بعد از قضای سوّم چون در وقت صدم  
 و بیرون نیازند حل شده باز در سوّم سال دیگر گوهر دیگر تو متولد می شود  
 پس گوهر که هر سال بعد از نوسل شجر می آرد و اگر گوهر آنرا حجر گوهر میسند

هم چنانست بلکه صفات حجریت در آن غالبست اگر به استخوان میوانی  
 دارند نیز نر است چنانچه گرم افزای خورد و چون استخوان از گرمی در  
 و کیفیات متضاده زود فاسد میشود و نوعی از فم اشل است  
 که از بار درختی متولد می شود چنانچه در کتاب غرائب الانهار باب  
 تولید یاد کرده شد و از عجایب آنکه دیدیم گرمی را نزد طبیب  
 جراح انگریزی که از مقام سیتا کند آورده بودند بسطبری بغایت که کبر  
 مقدار دو انگشت و نیم بدرازی مقدار چهار انگشت اصل جثه آن با نا  
 سر و گردن تا بشش انگشت بوده باشد و اصل جثه آن مستطیل بودی  
 شکل یعنی چون برگ سبزی مضاعف دوتی و حتی که برگ در شیه های  
 آن چون برگ در شیه های برگ درخت بود که صفای آن با برگ بزرگ در میان  
 چون برگ پیوسته در میان آنها پرده های سبز رقیق چون برگ بود و در  
 جوف برگ بزرگ در میان اجشای آن بود که او عینه غذا و رطوبات است  
 و بنطام چون برگ بزرگ در میان برگ بود و سر و گردن آن بجای بسته  
 و قمع برگ بود و از آن شاخهای باریک برآمده که آن با هیالی بودند  
 و هر باری دو سه بند داشت و در هر بندی جای عارض داشت مثل دگر که صغیر  
 بهم پیوسته از دوسوی هر بند بود و گویا برگهای صفرا از این برگ بزرگ برآمده  
 بر سر شاخ یعنی انتهای هر باری و ناخن بغایت صغیر مثل بلخ داشت

که بخلا نیدن آنها چون کرمان دیگر حرکت و سکون اول بود و اگر حس و  
 حرکت نداشتنی بر گزنیاس کرده اندی که کرم است و ایضا چون برگها  
 رنگ ظاهر آن موافق رنگ باطن آن نبوده و فتبارک الله احسن الخالقین  
 و بعضی از نباتات و اشجار هم چون حیوان نوعی حس دارد چون کالو  
 که نباتی است خارناک که از احساس مردم یا حیوان دیگر و امثال آن  
 برگهای آن بلکه شاخهای آن هم کرده کرم منقبض شوند یعنی بهم آیند  
 و فرو خواهند باز چون زمانی سپیر بگذرد و از هم بکشایند و منبسط شوند  
 و بحالت اصلی گرایند و همین جهت بهندی آنرا لجا گویند یعنی میزند  
 که گویا شرمناک است بلکه بعضی از نباتات مکنوع حساس تحریک بالاراده  
 هم می نماید چنانچه اکثر خرم دیباره که بر مجاد و نخودی چسبند هر نوع آن  
 جانبی خاص از چپ و راست می چسبند که هرگز از جانبی دیگر غلات نوع  
 خود نمی چسبند و بسوی می بالند که ملایم و موافق بمنفعت اوست شاخ  
 مرجان بر رخ است میان حجریت و شجریت چه اگر سنگینی و ضعف  
 یعنی شکنندگی و غلبه اجزای ارضی و نداشتن رگ و ریشه و پوست و  
 برگ و شکوفه و بار و عرق و رطوبت بحجرت ماند و بفروع و اغصان  
 و تغذی و بالیدگی و کرم خوردن آنرا بشجریت ماند و همچنین است عقنوق البحر  
 که بفروع و اغصان و تغذی و بالیدگی بسوی شاخ و سبکی و سوختن

و سقش شدن و تبه ب تبه بودن به شجریات ماند و شکفتگی و نبودن برگ و بار  
و رگ و ریشه و عرق و رطوبت بحجریات ماند و تخمین چیزهای دیگرند که ذکر آنها  
موجب تطویل است و آن از باب علمی است و اسداعلم و آنچه از ملامتی  
و پرندگان ضعیف و ناقص الخلق است هستند چنانکه گفته شد آنرا اختصار  
و فراموشی و دلیل و بغارسی پروانه و گرم گویند و در تولید این همه و مار  
و منافع حکمت آفرینش آن فعلی و نکش و بیانی خرد افرا در آخر کتاب  
غرائب الانها پرداخته ام هرگز آنچه اش مطالع آن باشد بدان حوج  
بدانکه جانوران ریزه زمینی که مراد از فراموش دیدان هستند  
در آنها اصلا خون نیست و بدن آنها رطوبتی است که از ان روح  
حیوانی آنها زنده می باشد و چند قسم از این نوع هستند که در خلقت آفرین  
آنها احاله نالیده نموده است که در تقسیم اول در آغاز کتاب گفته شده است  
بلکه به تخمیر ثانی که در بعضی یعنی تخم یا یا بند برشال مرغان و هوا می که خوان  
و سایل ندارند و دل و افامی و حیات و حیثان و سلاحت و السطین  
و ضفادع و اشال آن خلقت آنها تمام شود و از تخم چه می کمال الصبر  
و خلقت برآیند و ببالند چون عنکبوت و ملخ و فاسفس یعنی شب کز قمل  
یعنی سبش و قرد یعنی کینه اما عنکبوت تکمیل در پیله یا بد چنانکه گفته شد  
با آغاز رساله و تقسیم اول اکثر آنچه از کرمان نمی پزند و آنچه در آنها آفریده

مگر موحر که بعضی انعام آن نمی پرد و قوام ثالث هم دارد و از خشرات  
 ذوات اجنه در بلخ هم قوام ثالث از آنزو و اعتکاف و جز آن مشهور  
 من نشده بکاین بلخ را خود نمی هست باینه خدا تعالی و اندا حفر تخم آن تخم گزدا  
 و تخم اربع و اربعین ندیده ام و اگر تخمی بهم نهار بوده باشد چون عنکبوت  
 احواله ثالثه ندارند و احقر گفتمی دیدیم بر پشت آن بچه های ریزه صغار چند  
 قطار با تنظیم تمام شست بودند گویند که این بچه ها آخر او را بخورند و الله تعالی اعلم  
 باحوال عجیب و حکایات غریب از عنکبوت در خانه رساله عجایب المخلوقات  
 در بیان تولید حیوانات مذکور است آنجا نظر کنند و الله علم و از بعضی  
 از مردمان ولایت بهار از منند که قول آنها نوعی رسوخ و پشت خصوصاً  
 که از چند کس باز من مختلف شنیده ام که در آن دیار نوعی از نبات بزرگ  
 می شود که آنرا کر تیا گویند که بعد از دوازده سال از تولید خود دو بال  
 و ران آفریده می شود که بسبب آنها می پرواز و پریدن بر مردم حمله می  
 می کند و کسی را که گزند و نزدیک و هلاک شود پس اگر این ما خلقت اول الطین  
 ما و خلقت ثانی و در بعضی یافته باشد پس پر بر آوردنش بقوام ثالث خواهد بود  
 و اگر از غایت چنانکه در کتاب غرائب الاثنا گفته شده است تولید می یابد  
 پس این قوام ثانی خواهد بود و الله تعالی اعلم و این ما و آوازی بلند سیدار که  
 از دور بهما می آید و رنگ آنرا بعضی سفید و بعضی سیاه میگویند خداوند

که کدام از آن حق و سواب است یا بهر دو رنگ میشود یا خود قبول  
 یعنی قوله بالمرار و پریدن آن بی اصل باشد چنانچه بعضی دیگر از مردم  
 بهمار انکار وجود آن کرده و در کتاب حیوانات مصداق آن گزیده است  
 نوعی از حباب دیده ام که بدو بهای آن از گردن تا کمر گاه و پرده چون  
 بال ناقص دارد که از آن کوسینه هوا از دشتی بدشتی چون تیر می هبند  
 و الله تعالی علیه خلقه و رفقه حیوانات بری یعنی ما بعدش فی البر را  
 بسته نوع مذکور کرده اند از آنچه که اصلا خون ندارد و از آنچه که خون ساکنند  
 و از آنچه که خون ساکنند پس آنچه که اصلا خون ندارد مثل حباب یعنی ملخ  
 و زنبور و کس با و تکبوت و خنفسا و عقرب و البغاد و نحو ما که اینجا مراد  
 هسته ملال نیست بلکه خطا لا الجراد خاصة کما فی علمگیری  
 من العنابية و آنچه در باره حباب یعنی ملخ در بلاد و دستان یعنی  
 مردم مختلفا واقع است که این ملخ در بلاد ما میشود آن حباب نیست که  
 ملال است پیوسته بلکه ملین ملخ است که آنرا هینکا و طای گویند بزرگ و حوت  
 هند و احقر موت و تصویر آنرا بر وجهیکه اعتماد شاید دیده تحقیق دانست  
 چه آن تصویر را در غمخیزند و ستان ایران بلکه کسی که در هندوستان نبایه  
 باشد آن را در بلاد عرب و شام و مصر حاینه کرده در بدن که السلطنت  
 جزایر بلطینیست کاشته و صحت و خواص و نص آن که ربی اسرائیل

آمده بود بیان کرده و ظهور آن در بلاد شام و عرب و مصر و جزآن صین قحط  
و غلا چنانکه می شود گفته فرق اینقدر است که صین قحط و غلا در آن بلاد  
بعثت فقدان نباتات از جبال و صحاری بکثرت تمام بر عمارات و بساط  
هجوم می آرند و یکبارگی هزاران هزار از صحاری و جبال باتفاق جمعیت  
تمام فوج فوج و جوق جوق اوج گرفته در روی هوا تار یک کرده در فراغ  
و علف زار با فرو می آیند و آنها را تباہ و تلف و فاسد می سازند  
در دیار ما که همیشه بنهرست و اکثر بارش بسیار دارد و جبال و صحرا گاهی از  
نباتات و رستنی ها بکلی خالی نمی باشد آنحال نمی شود مگر بندرت که قسم بزرگ  
آن هجوم می آرند فی الجمله از آنچه که تسیسان نصاری از طائفه فرنگ  
و ایطینی که ذکر بلخ از روی تحقیق در کتب خود با آورده و تصویق آن کشیده  
بعینه هر دو قسم منفر و کبیر آن همین تلخ است بلکه آنرا از انعام و کثیر  
کرده اند اگر چه ایشان از قوم ناپسند اما درین امر بجانب داری حد  
سخن نکرده اند بلکه حسب خود با تحقیق و شتند و اطباء را تحقیق و  
گفتیش اینچنین اشیا بسیاری باشد و قریب پنجاه سال عمرم گذشت که  
از بد و هوش خود عمری دراز در تحصیل و کتساب فنون حکمت و طبابت  
صرف کرده ام گمانم آنست که بفضل الهی جمله ضایع نکرده باشم آخر خیزی  
آسوخند با شرم من این را بلخ میدانم که صفت هر دو قسم مشهور و تقریباً این

که سر آنها خورد و مغرط و مستطیل بسوی تخت تیزتر گشته و دندانهای آن  
سیاه مشرف خمدار که سر آنها چون اثره و شانه ازد و جانب بان آن بدستور  
اکثر کرهها که از ان نباتات رامی برزند و بخایند و گردن کوتاه که گویا سر  
باسبینه آن پیوسته است و سینه هموار و املس و صاف و جانبین آن چهارست  
و پایی صفار و بار یک ناخن دار که بر هر چه نشیند اندک سرناخنه فرو برد که از آن  
بدستواری کشیدن توانند و بطن طویل و از جانبین مقدم بطن و منخرسینه  
از عقب پاهای صفارند کوره جز آن پاهای دوران بسیار بزرگ و ساقین  
بسیار طویل و پر خار بسوی خلف که مفصل نه انو یعنی کمره میان آن بر خلاف  
جهت معروف بسوی جشی و خلف را ن ست و بزور آن بقوت تمام می  
و بر طوف آن هر دو ناخنهای گیرانی بدستور کرمان دیگرست و ظاهر بزرگ  
بدن آن غالباً سبز و زرد و تیره و منقوط و خالار و مخطط بخطوط تیره و در  
وزیر جناحین آن پرهای اجنه آن عریض و رفیق و سرخ و منقبض است و  
همچنین زیر جناحین آن رنگ بطن آن بسوی ظهر سرخ و منقبض و بسوی  
باطن سبز مع تفاوت اندک در اقسام آن و قسم بزرگ آن درین دیار  
بمقدار گشت و سطحی بطول عرض میشود و قسم خرد آن درین دیار بسیار  
بهم میرسد و کثیر الوجود است و رنگ آن غالباً سبز است و مینوع از ان سبز  
و خالی رنگ میشود فقط اگر جز ازین ملخ ها که صفت کردیم ملخی دیگر که آنرا

اهل عرب شام و مصر میخورند بوده باشد یا درند و ثمانین یا آنرا انباشتند  
 و چند قسم غیر معروف هستند مثلاً نوعی که گردن بسیار بلند و دراز و باریک  
 دارد و اصل حیثه آن بادامی و بسیار سبزه مائل بصفای وزر و می شود آنرا  
 میخورند یا نه بلکه خود آن از قبیل بلخ است یا نه نمیدانم و در بعضی از اقسام  
 غیر معروف آن احتمال بودن سمیت هم هست و مکنون از اقسام بلخ که آنرا  
 سرخ گویند در سوراخهای دیوار و بساطین و خنده های زمین می باشد  
 شب ها آوازهای باریک و طویل مرقعه میکنند و بفارسی آنرا چردسک  
 و بهندی چنیکه گویند و آنرا بعضی از مطلق حرا و مراد دارند بلکه آن  
 بنام خود مشهور است و جناب و جناب هم از اقسام بلخ هستند که  
 قالوا و الله اعلم و اگر در بعضی از اخبار کلام تشبیهی دارند باشد چنانچه  
 نقل می کنند مثل آنکه بلخ سری دارد چون سراسپ و گردنی دارد چون  
 گردن شتر و جناحین چون جناحین شتر الی غیر ذلک آن همه را تخته <sup>بعضی</sup> و  
 بلخ از همان صفات تصور کرده این بلخ معروف را بلخ ندانستن <sup>بسیار</sup> عجیب  
 و ظاهر است که از سراسپ آن اذ نیست که در آن جمجمه مخف با عظام و دماغ و گوشها  
 بلند و نازکی اشال آن باشد و اگر گردن چون شتران نخوسته اند که گردنی  
 ذات نقار و قفا و مقوم و قصبه الریه میدید و دواج و رباطات باشد و از  
 جناحین چون شتران مقصود نیست که جناحین ذات عظام و ششها باشند که

آنرا بر سر تیر القبه کردند و توانند چنانکه بر پای اسرار پس اگر تحقیقت ملخ  
 چنین صفات بعینها دارد پس خود آن ملخ در جهان نیست و گاهی نبود  
 اگر بر بنی اسرئیل در زمانه خالیه آمده بود زانی قلیل بوده باز کم شد و باقی  
 نماز اکنون صرف نامی ازان در میان است و حلت آن حلت و ہیست  
 که اگر گاهی بدان صفت بکرم خالق آفریده شود حلال خواهد بود و معاود  
 من سوء الا و لام و ردات الافکار و غایت الباب آنکه سیکه این ملخ را  
 غیر جراد حلال نموده است میگوید که او در دیار عرب که دیده است  
 صوت آن چنین نبود در صورت صدق قولش مگر در بازار که باید نه <sup>بشد</sup> فخر  
 تعالی خشک و قدید آنرا دیده باشد که رنگ و شکل اصلی آن تغییر فاش  
 یافته بود و رنگی تیره اکل سبزی بهم رسانیده تا این ملخ را غیر آن گمان کرد  
 پس اگر قول ایشان به نبودن این ملخ معروف ملخ طلال شرعی از رو  
 نقیب یا حلیت تخذیر از خوردن ملخ بکراهیت و استقذار طبیعت ایشانست  
 آن از شیوه دینداری بعیدست بدانکه خوردن ملخ از واجبات نیست  
 که برای آن این قدر کلام باید نهایت کلام است که آن مباح است  
 اما کشف و تحقیق آن ضرور بود که آن هیست و نیز این کتاب در لغت  
 و تقسیم و صفت اقسام جانوران است پس در اینجا ذکر تحقیق آن  
 مناسب مقام بود که کرده شد و همچنین است حال آنکسان بلکه

اقیح و فحش و افش از آن که از روی جمل و نادانی در آن که بند  
 گوی گویند و سرخورد و بناله بلند و دراز و تیره و خاکستری و بزرگتر از بستان  
 ضرب گمان کرده بجلت و خوردن آن حکم کرده اند حال آنکه ضرب غیر  
 است و آن نهضت مانکر و تحویلی است چنانچه در بیان هوام گفته شد  
 غرض این هر دو فریق در میان وضب طریق افراط و تفریط سپرده غرق  
 لجه حیرت شده اند و اسد اعلم اکنون ایراد سخن دیگر درباره  
 حلت و حرمت و دوزخ و قبل نفخ روح در آن مناسب  
 مقام نمود پس گویم چون معلوم شد که جمیع حشرات که اصلاً خون  
 ندارند غیر جراد و حرامند کما مر پس آنکه در بعضی از کتب فقیه است  
 که اکمل دود الزبور قبل از نفخ فیهِ الحیوة الامی الروح  
 کلاباس به چنانکه در عالمگیری از طبری و در جامع الزوز از خانی  
 آورده اند پس آن امری عجب است چرا که از روی تحقیق و تجربه که در آن  
 شک را راه نیست دیده و دانسته شده است که همین که آن دود از  
 تخم بیرون شود حیات در آن دمیده گردد و بلکه دیده ام که در خانهای  
 آشیانه آن که کرمهای سفید ضعیف بغایت نرم و نازک بیدار است و پا  
 با سر و دمانی تیره رنگ دشت می باشند آنهمه بچه های آنها هستند که  
 به تخمیه و احواله توأم ثانی چنانکه در تقسیم اول در آغاز این رساله گفته شده است

برای حالت می باشند و دیده ام که بزرگان آنها چیزی مثل خیر آورده  
 آنرا ادا بدهند و ندانند خود را که بوضع خاص کرم ها از دو جانب و طرف  
 در آن آنها خیر را می بپزند و میخایند و نرم می کنند پس علی سبیل التقسیم  
 بهر خانه که بچه های آنها در آن می باشند پاره های آن خیر را بعد از خودی  
 و مرزگی بچکان پیدان آنها می دهند و آنها بهیجان و حرکت آمده در آن  
 خود را کشتاد و میگیرند و میخایند و بلع می سازند اما منستم که آن چه چیز بود و دیگر  
 بعضی از صمغ یا رطوبت منجمه درختی یا چیزی دیگر بوده باشد و الله اعلم  
 اما آن بچه یا تخمیر و حالا آن قسم ثالث همین آنرا و اعتکاف که مادران  
 آنها در پاره های خانه های آنها را بند ساخته ایامی برای تکمیل میگذازند چنانکه  
 و تقسیم اول بمقام آن یاد کرده ام تا آنکه کامل الخلق نشو و نما و حسن و کرم  
 معطل می مانند و همچنین دست حال اکثر کرمها با مال و قوام ثالث پس بجا  
 آنحال گمان کرده باشند که در آن نفخ روح و حیات نمی شود حال آنکه  
 قبل از آنحال نفخ روح و حیات در آن می شود و اگر احدی از خوانندگان  
 این مضمون را برین قول شبهتی و ریبی بخاطر رسد به تجربه و تحقیق حال آنها  
 که احقر دیده و دانسته است یا با شکاف آن از محققین و متجربین رفع  
 می تواند شد و الله اعلم با وصف آن بر خلاف قاعده کلی است چه که مرگ  
 حرام است و بیانش نیز حرام است و دانسته که حرام باشد بچه اش نیز حرام

باشد بلکه آب و هین و شیر و عرق و جمیع اجزای آن حرام باشد که ما هبوطاً به خصوصاً  
 هم در عالمگیری از ملقط منقول است یکروزه اکل بیوت الزنا بدو پس هرگاه که  
 خوردن خانه زنی بکرده است خوردن عین دود آن چگونه مباح باشد در آن جا  
 نظر است و گمانه لذلک شارفی عالمگیری و اکل دود الزنی و قبل آن  
 ینفخ فیہ الحیوة لا باس به کذا فی الظہیریۃ عن خلف یکروزه  
 اکل بیوت الزنا بدو کذا فی الملقط **فکتاب الکراهۃ**  
 پس بر لفظ عن خلف که در عالمگیری است لحاظ باید کرد که مراد از آن چیست  
 اگر عن خلف متعلق بکلام سابق است پس از دو حال خالی نیست یعنی اگر  
 منقول از خلف مقصود است یا مراد از آن مع خلاف بوده است و مراد  
 در صورت بودن معنی اخیر است و الله اعلم و اما آنچه از حیوانات در آب تنگ  
 می شود و میشت در آب و در مثل انواع ماهیان یا کثیر معیشت آن و مثل  
 آب باشد اگر چه تخم پر خشکی نمیشد سلخفاة که سنگ آبست و باخه و کشت  
 یا پر خشکی هم بدین مثل سلطان بینی خرچنگ پس آنچه به تخم اندکی تواند  
 خلقت و معیشت آن در آب است و تخم نه در صورتی خاص از مردم و پرندگان  
 غار دار که عبارت از استخوانهای گشت که بر آن پرده ای شانی فرو گرفته و

بعزت آنرا پیرایه گویند

سرخوش گوید شمشیر

بسکس میرزد سرشکانه دیده گریان ما      بسته از بهم چون پریای بهیم گران ما

### شیدرا گوید

حرفی از شیرینی بهای واهی است      چون پریای بهم سپید انگشتان ما

و نه آلبا بجای گوشه چینی مانند شانه ملالی شکل آله بختن آب و امثال آن  
از علامات و خواص میگردارد و ماکول اللحم است آنرا سمک و حوت یعنی ماهی  
گویند و ماهی از میان که صورت نوعیه ندارد و بقول اصحاب شرع و بعرف  
عامة ناس از جمله ماهیان و ماکول اللحم است کمافی کتب الفقه و بعضی  
از ماهیان خون گرم دارد و بچه دهد و شیر دارد و بچه خود را شیر دهد  
مثل دلفین و خنزیر البحر که بصورت ماهی است از آن دلفین حلال  
باشد اگر از اقسام ماهی است چنانکه صاحب منتخب و صاحب تحفه و صاحب مخزن  
گفته اند که نوعی از سمک است مگر صاحب صراح و صاحب منتی الارب بر آن  
آنرا جانوری دریائی نوشته اند و صاحب مخزن و صاحب تحفه آنرا بفکار  
خوک ماهی و ماهی بینی در آن خوانده اند و در خنزیر البحر یعنی خوک دریائی  
مرا شبهت بظاهر قول اصحاب فتوی و بحسب عرف بلدانیکه در آنین  
ماهی بهم میرسد از انواع ماهی نبود و حلال نباشد اما بدایا یعنی نمکاله  
آنرا از اقسام دلفین بلکه خود دلفین میدانند و بنام سوسم ماهی میخوانند  
غرض اگر لعرب اکثر دایرا سلامیه و معظم بلاد آن مثل عرب و شام و مصر

و ایران آنرا مایه میگویند طلال نخواهد بود و این هر دو حیوان یعنی الفین  
 و خنزیر را بجای گوشتها چون عام مایهیان آن جنین آب ندارند بجهت آن  
 میتوانند بود که بر روی سطح آب آید نفس از راهی که کند و اندامها را این  
 نوع مایه بیشتر در بجا فرزند و بر لطیفه بهم میرسد خصوصاً در بچه طلالند  
 و ایرلند و در رودخانهها و بجا رنگاله هم کثیر الوجود هستند و کینوع مایه  
 دیگر که از آن سرشیم حاصل می شود هم در نام شسته به خنزیر البحر است  
 چنانچه در کتاب غرائب الالها نرق آن از خنزیر البحر باز نموده شده است  
 و بیانی کافی از این نوع و چند دیگر حیوانات عجائب بحری در کتاب غرائب الالها  
 پر و دشت امم اگر شوق و راینت آن باشد بدان جوع آرند و چنان  
 می نمایند که مایهیان سفاد یعنی نرواده آن نزدیکی چون حیوانات بر  
 نمی کنند مگر بعضی و اندامها و در انواع آن بعضی نه هم می شود اما نزدیکی  
 کردن آن از کسی که دیده یا دانسته نشنیده ام مگر از قریب مکانی بآن  
 مادی آن حکیم خالق بار ورمی شوند چون بعضی از اشجار مثل خرما چنانچه  
 در اسلام آباد نوعی مایه که بوالی میگویند در آخر موسم بهار و اوایل  
 تابستان که آنرا برشکال گویند و دیده می شود که نرواده آن یکجا بر یکدیگر  
 بهم پیوسته می باشند که با هم نزدیکی میکنند یا نه معلوم نیست اینقدر معلوم  
 است که اکثر مایهیان بحکم خداوند تعالی از مایه فصلی خاص حسب طبیعت  
 النوع

انواع آن باربری شوند و در حیاض و تالاب های نوکنده بسیار دیده شود  
 که چند نوع از ماهیان بکلم خداوند تعالی در آن بی فرو داده یعنی بغیر بار  
 و پدر مخلوق می شوند و چند نوع ماهی بزرگ را که بدیاری آنرا می خورند دید  
 می شود که در آب های عمیق شیرین دورتر از بخر می باشند و در اوایل  
 تابستان که موسم برشکال آیند یارست تخم ها می گذارند و سیلاب بارش  
 آن تخم ها را تا به بحر شور می رساند و از اثر آب بحر شور در آن بچه های صفا  
 متکون می شوند و از تخم ها برآمده راه آب شیرین می گیرند و بی آب شور  
 آن تخم ها آنچه در آب شیرین ماند فاسد می شود پس گویند که آب بحر شور بر  
 آن تخم ها بجای آب لطفه نرسد که بکلم خالق با اثر آن زنده می شوند و  
 عام ماهیان معروفه دو قسم هستند یک قسم که فلس دارند و احوال  
 آن در کتاب غرائب الانها گفته شد و قسم دیگر که بی فلسند و بر بدن  
 هر دو نوع زطوبتی مزلقه می باشد که از مسامات بدن شان بر می آید  
 تا بسبب آن بسط و انقباض و آسانی از زحمت آب و چیزهای دیگر بگذرند  
 و اندک علم و چند قسم از ماهیان دست و پا هم می دارند مثل سمیکته  
 الصید که قریب بصیدای شام در قریه تبوک در چشمه ثول بهم می رسد که  
 دست و پای کوتاه مع انگشتان و چنگ و سر گردن چون وزغ می آید  
 و پاهایش بسوی دوشی ران مگر چون منفع بوده باشد براسه

شناوری و شیخ رئیس سکه التبوک نامیده و آن بسیار سریع حرکت  
 می شود لهذا آنرا صید کردن نتوانند مگر در موسم هيجان و سفاون  
 بران دست می یابند که زوداده آنرا با هر جفت شده میگیرند که در سفاون  
 خود با هيجان جفت شده بهمان بهیئت و کما پیش از یکماه می مانند و آنرا  
 نمک سود میکنند و بسیار مقوی باد و بهشت کما قائلند و در همین نوع بسیار  
 برای شناوری طویل عریض و دقیق الطرشت و رقیق الجوانب جنوب  
 و دم بعضی پر دار هم فی الجمله چون در نمک می شود اما بمقدار خوردی  
 آنها بلکه از بدن آنها دم آنها دراز تر و پهن تر و بدن آنها اکثر منقوط  
 و خالدار به نقطهای خورد و بزرگ می شود و اسد علم و چند ماهی  
 ازین قسم در بحر فرنگ و بریطینیه و دجال آن بهم می رسد که آنرا از  
 اقسام ماهی میدانند و آنرا میخورند پس اگر این قسم ماهیان که سبب  
 دارند اگر خوشکی نیایند و در آن نیایند بهر سبب ماطلال باشند اگر چه  
 بصورت عام ماهیان نیستند چون ماهی رومیان که بصورت عام ماهیان  
 نیست و ماطلال باشد چرا که در عورت و لغت آنرا ماهی میگویند کما فی کتب اللغه  
 و الفقه و نوعی جانوری بحری است که آنرا ماهی سان البحر گویند  
 و سیونانی و فرنگی سیدییه که معرب آن سببیاست بمعنی سر و پا یکجا شده چرا که  
 پاهای آن بر سر آنست و با نگر نری آنرا اسقاطل میگویند و آن در بحر

بحر فلزم یعنی بحر احرار فاصل ما بین عرب و ما بین مصر و قریه و شمش و در بصره  
 طبری که از بحیرات شام است و در بجا زنگ هم بسیار به هم می رسد و آنرا  
 بعرف قوم و بلاد اسلامی و زنگ نیز از جمله ما میان داشته اند اما  
 هیچ مشابهت با ما میان معروفه نمیدارد و صاحب تحفه المومنین و صاحب  
 مخزن الماد و گفته اند شبیه سلطان ظاهر آن مدنی و باطن آن عجمی  
 و در جوف آن رطوبتی است سیاه که از آن کتابت توان کرد و طفلان  
 عرب بدان کتابت و شوق می نمایند و آنچه است آنرا انقارسی مایه می  
 نامند و صاحب تحفه آنرا تصحیف سبب خوانده یعنی بسین ثانی بعد از  
 ششده تخفیه و صاحب مخزن بجای دیگر آنرا جام پیه یعنی بجای فارسی  
 بعدین اول آورده می نویسد که استخوان آن بسیار صلب و زرگران  
 بر آن نقش علی و زیور کننده در آن نقره و طلا گذاشته می ریزند و الطفال  
 بر لوح آن می نویسند و لحم و مغز آن سفید و نرم و پر سوراخ مانند اینجی  
 و در جوف آن بجای خون آب بسیار سیاهی می باشد هر گاه مایه دیگر یا  
 صیادی قصد آن می کنند از آن آب سیاه قدری در آب میریزد و آب سیاه  
 میگیرد و بعد یک چیزی در آن نمی نماید و آن مایه خود میگیرد و تصور انگیزد  
 نوشته که بر سر آن سوراخی است که در آن حرکت القباض و انقباض است  
 که از آن سیاهی میریزد و صاحب مخزن از حکیم علی حاشیه تحفه آورده

که او از کتاب مصور فرنگی نقل کرده که چون سیاهی به دست آنرا در چراغ  
 خانه افروزند مانند روغن مشتعل کرده و آن خانه پر از نور گردد بنظر می آید اما  
 احقر از دو کتاب مصور فرنگی مع بیان آن که برای تحقیق چنین امور  
 طلبانیده و همین تحریر پیش من بود این حال نداشت یا تر جان آنرا  
 نگفته یا نیافته و اندک علم و نوشتن اطفال بر لوح آن امر محده از کتاب  
 سیاهی آن است که ازان و همها کرده باشند گاهی بر لوح استخوان آن  
 کرده و گاهی از سیاهی رطوبت آن دانسته اگر بر دو امر علمی و علمی در آن  
 بوده باشد پس آن چیزی خوبی است که از استخوان و پوست آن لوح شود  
 از خون و رطوبت آن کار داد حاصل آید با جمله آنچه احقر در کتاب مصور  
 انگریز دیده آن بصورت خرچنگ نیست بلکه جسم آن مستطیل بسو  
 خلف و قدام و بطن حبه و منخران مستدیر بادامی یعنی بیضی شکل محدب  
 چون سنگ پشت اما ازان دراز تر و کوز پشت تری و بدرازی حبه آن  
 یکدم یعنی زیاده از یک شبر تا قریب یک ذرع می شود و از مقدم آن که سر  
 و گردن و سینه آن است نسبت به بطن آن این هر سه عضو محض خورد  
 و چشمان آن از میانین سر آن است و از پیش سر آن شاخهای رقیق  
 و دقیق الاطراف برآمده که آنها بمنزله دست و پاهای آن هستند <sup>مستطیل</sup> گنگنه  
 چون پاهای سرطان مرئی نشد و دو شارب از دو جانب سر آن بسایر طول

برآید که در تصویر آنرا برگردانیده تا بمخبر آن رسانیده اند و اطراف آن  
 هر دو عرض تر از پنج آنها چون مهادت و غا و دت یعنی بیل کشتی که آنها  
 بمنزله پیر آن است که تخریک آن سیاحت یعنی شنا میکند و استخوان آنرا  
 بدان سختی که مذکور شد ننوشته اند و شکل استخوان آنرا بسبب موت برای شست  
 و لطف و عمق یعنی پهلونموده و تصویر آن کشیده اند و آن اشعیه بزبد بحر  
 بکایه عینه چنان است و نوشته اند که کلبس آن سنون دندان می شود و  
 ظاهر است که زبد البحر را برای جلای دندان و از الچرک و غیره بکار دارند از آنجا  
 ظاهر می شود که آن زبد البحر است خصوصاً در ترجمه لغت ایشان که تحقیق  
 بسیار می کنند معنی کف دریا استخوان اسقاطل نموده اند و الله اعلم  
 و همچنین است چیزی بحری که آنرا زبد البحر و بغاری کف دریا گویند  
 جسمی سفید استخوان مانند است و رخ و نازک که موج بحر آنرا آورده  
 بر ساحل می اندازد و قطعات آن دراز و خورد و بزرگ می شود و بزرگ  
 آن زیاده از شبری ظاهر آن ناصاف اندک صلب و صدفی است  
 و اندک ناهموار چون چیزی سوبان ده و سست یعنی نازک و تنک یعنی  
 شکنده و باطن آن بسیار نرم و رخ و بغایت سفید و داخل آن پراز  
 اجزای بسیار سفید و رخ و متداخل بر سوراخها صغار و پرده پرده مخانه  
 خانه است و باندک زور کف و انگشتان سفوف می شود و زرد و مایل به

آن استخوان جانوری محقق شده تحقیق خود حیوان آنرا بنوعی صفت  
کرده که سیمیه سابق الذکر میماند مگر آنکه پوست سیمیه را بسیار صلب  
گفته و این چیز زخوت دارد چون استخوان بوسیده و با وصف ذکر  
سیمیه و سیمیا و سیمیه بدو جا و رگش در میان زبل البحر حسب و آ  
خویش در شمای و دیگر این حیوان را نامزد کرده از آن غافل مانده  
بلکه در ترجمه سیمیه و سیمیا هم از یکدیگر عظمت داشت و از تصاویر عظام  
سیمیه چنانکه مذکور شد و از ترجمه گفت انگریزی زبل البحر استخوان سیمیه  
می نماید چنانکه گذشت لیکن در میان صلابت استخوان سیمیه مبالغه کرد  
باشند و صلابت آن در کتاب مکرر مذکور نیست و آنکه صاحب مخزن  
و غیره گفته اند که از غایت صلابت زبگوان بر آن نقش طایفه زرد  
نقره و قالب آن می بینند مگر سفت آن را زبگوان در مبالغه  
زرد و نقره بکار می برند و علت صفت و غیره آن در اذابت زرد و نقره  
محمول میدارند که زنان چنان هم کرده باشند و اسد علم در سوال  
اصطلاح آباد موج بحر آنرا بسیار می آرد و می اندازد و ترازو و حیوان آنرا  
درین دیار کسی ندیده و دیدن کسی نشنیده ام همیشه چنین جسم نایب  
یافته می شوند از آن بقیاس می آید که سیمیه در بحر خضر یعنی بحر مندر و  
بنگال یعنی زاویه بحر بنگال هم بوده است و زبل البحر بسیار عاود و نیز می

و در جلا و امراض جلدی از کلفت و مهبی و قویا و امثال آن مستعملست  
 و از آن سنون و دندان برای از آن چرک و کلس منجمین و دندان بسیارند  
 و طلای آن بر بدن برای لاغر کردن آن و از آن بهر جهت گفته اند  
 و اصداء علم اما آنچه از حیوانات آبی از اقسام حیات است  
 پس هر نوع از آن نامی خاص دارد مثل سلحفاة یعنی سنگ پشت و  
 سرطان و نوعی سرطان ببری هم می شود و انواع حلزونات و اصداء  
 از گوش ماهی و صدف مروارید و سفید صهره و دوزخ و خر صهره و اظفار <sup>الطیب</sup>  
 که ناخن پریان یعنی ناخن دریاست و امثال آن و نوعی چند حلزون  
 ببری هم می شود بعضی مفرغ و عریض و بعضی بسوی پشت دراز و پیچیده  
 و بعضی بشکل دیگر و نوعی حیان که مقدم او مشابست به حیان ببری دارد  
 و موز و خرا و چون ماهی است و در بحر فرنگ به هم می رسد که آنرا سیل گویند  
 و مکی نوع از آن که بزرگتر می شود و صاحب دو ناب بلند است آن را  
 اسب آبی گویند و تصویر شیر آبی هم بیان آن در کتاب تصویر  
 فرنگ دیده ام که مشابست به شیر دارد اما پاهای آن اندک کوتاه  
 و پنجه و چنگ آن پاهای شناوری مناسب تر و اندک مشابست با  
 سلحفاة و از آن عریض تر و کشاده تر و پرده دارد که در آن قوت  
 انقباض و انقباض یافته باشد و نیز تصویر نوعی از دواب الماء یعنی حشرات

خداوند ششم های بلند و دراز شبیه بحرس بری اما سفید و بسیار بزرگتر از آب  
 دیده ام و بیان چندی ازین نوع حیوانات بتفصیل و شرح و بسط و آخر  
 کتاب مذکور ذکر کرده شده است و سواى انواع ماهیان که بهر شکلی نیاید  
 یعنی بران زندگانی نکنند جمیع حیوانات آبی نه بهر باب مباحرام اند و در آب  
 چه قدر خلقت هستند جز خداوند تعالی عشر عشر و اندکی از کثیر آن هم کس  
 نداند و در خوردی و بزرگی آنقدر تفاوت هستند که بعضی در بزرگی  
 صد ذراع بلکه زیاده تر از آن هم دراز و عریض می شوند مثل شمشیر کوهی  
 که جز به بحر شنا نتواند کرد و بعضی در خوردی آنقدر صغیر است که گفته اند آنچه  
 از کلان بین مرئی شده است چنان قیاس کرده شده که پیل هزاران  
 و یک قطره آب سیاحت میدهند و طاهر اریزه های تخم بعضی ماهیان  
 آنقدر صغیر اند که اجزاء افراد آن بظاهر مرئی نمی شوند سبحان بی <sup>العظم</sup>  
 که در پرورش و تربیت کرمی او این و آن همه کیسان است نه پیل از بزرگی  
 شکم او کمر نه مانند پشه در صغر خود از خو نخواری تشنه چون در غذای  
 حیوانات بری و آبی و هوایی صرف خرج انواع ماهی بسیار است خداوند  
 بقدرت کامله و حکمت بالغه خویش برای تربیت و رزق عباد خود و حفظ  
 نوع و نسل آنرا کثیر التوالد ساخته است و ذکر خلقت آتشی و انصاف باد  
 که درین رساله کلمه چند بر طریق اجمال از اجناس و انواع و اقسام حیوانات

بقلم حواله شد سخن از جانوران خاکی و آبی و هوایی کرده شد پس من  
از خلقت عناصر اربعه حیوانی که منسوب بآتش باشد باقی مانده و حیثیت  
را که آتشی هستند در عرف عام از حیوانات نمی شمردند اما سمندر را  
مردم از حیوانات آتشی گمان می کنند و گفته اند که در آتش که های  
مجموع که از سالهای دراز آتش افروخته می شد این حیوان حکم  
خالق تعالی مخلوق می گردید و در آن بهم می رسید و صورت آنرا بعضی  
چون موش و بعضی چون کنجشک و چنین سخنان دیگر بعد القیال  
غیر ثابت در آن پدید آورده اند که اکثر آنها او را باطله و ظنون  
تماسیه است و حقیقت حال آن این است که آن حیوانی است از هوام  
نوعی از عظامیه یا خود غلامیه است که در صفت آن گفته اند که از آتش  
نسوزد و سبز رنگ و بی حرکت می شود و در شبانه روز رنگ آن  
متلون بالوان مختلف می گردد و اسد اعلم میزند از قبیل سام ابر  
و وزنه و حردون بادست و پاهای مثل آنهاست و ابلق رنگ زرد  
و متلون بالوان مختلف بانیسگیها و منقطه بقطه با و اغمای بزرگ  
سفید غیر مستوی می شود که گویا جسمش از اغمای مختلف الهیست دارد  
و آنرا بیونانی و لاطینی سالامندرا نامیده اند و با نگریزی از آن تخفیف  
کرده سلندر میخوانند و تصور آن کشیده اند و زبان با کثرت استعمال

از آن مخففه تر گشته مجذوب لام میزند گفته شد و این حیوان بسیاری  
 و قاتل است گزیدن آن سخت خطرناک است مثل امثال خود یعنی  
 نه میزند بلکه بچه زاید و خشنین در آب متولد و زائیده می شود و در آن نشو و  
 یابد چون بیاله و بزرگ شود و بزشتی آید قاتل آفتاب و قاتل ماه و نهنگام  
 شب یار و زار و غبار از سوراخها و زوایای ما و ای خویش برون این  
 و از مسامات بدنش نوعی رطوبتی سفید برون می شود که سخت سمی است  
 و هر که رسد ضرر رساند و خطر دارد و چون از دوده و خشکین گردد و آن  
 رطوبت بیشتر از بدنش خارج شدن گیرد و هر که قریب او رود و از زشتی  
 آن متضرر شود بلکه هلاک گردد و بعضی از اصحاب تجربه دیده اند که سگی از  
 قریب این حیوان هلاک شد مگر بدن خود را می افشانند یا بوی در آن  
 آن هم قاتل است و اسد علم و چند سام بر ص ایا چند از نوع بزرگ  
 آنها که در اطراف فرنگ می شود و تجربه بر و انداخته بودند چون او را گزیدند  
 همین که آن رطوبت بد آن آنها رسید میروند و متعجبین یونانیان  
 و رومیان و فرنگیان آنرا سخت زهرناک و بغایت سمی دانسته اند و باره  
 آن میبالند که اگر در اندک آن هر که را گزد و بس کند او هلاک شود و بجا  
 نیاید بنا بر علمیه سابقین آنها آنرا بگزایند نیازهای پرستند و چیزی  
 برای آن می نمایند و از آن ضرر و سمیت و زهر و الخطره الوهمیه پیشینان

آنها را میگیرند که قطره از طوبت آن سیاه را زرمی سازد و مگر زعم ایشان  
 اینهم بود که هر که او اینکار میکردی مرد و هلاک می شد بنابر علییه زرمی خستند  
 و گفته اند که حرارت و حرقت آتش در آن اثر نمی کند بلکه آتش را افسرده  
 میگرداند الی غیر ذلک بن الاوامر الباطله و ظنون الفاسده و دود و دود  
 پوستین آن که شل زرمی خرد میزند یا نیزگی و شتند و خزانه و کس از  
 مالک آنها بودند که آنرا از جامه های زرین و ثیاب قیمتی و ملبوسات بی بها  
 تصور میکردند و زربافت یا نسوج از بعضی از فلزات نفیسه میداشتند  
 که آن خود پوست های همین سمند بودند و بعضی از اوام آنها از یونان  
 و روم و فرنگ دریا و اسلامیه زشام و عرب و ایران و توران و هند  
 رسیده تا نادیده در شان او و هم با کرده اند که گفته اند مصرع سمند  
 چه داند عذاب المحرق به غایت الباب باشد که در طوبت آن <sup>بسیار</sup> خاسته  
 بوده باشد که از آن آتش متضرر نشود چنانچه چند از حکما و اطبا  
 قوم این خاصیت در آن بیان کرده اند و بعضی از انبیا و اولیای  
 تصور کرده اند آنرا بجملة قول حکیم از ان روح اقرب بسباب است  
 که آنچه راست دانسته آنرا نوشته و بر باقی افغان نگذاشته اند  
 آورده حیث قال که سالامند را جانور نیست مشابیه بکر یا شمشیر یا  
 دارد و دم کوتاه و تنوش سیاه و گردن باریک باشد و آن بزرگتر

و این تر از سامان بر سر بود و لون دی ابلق زرد و سیاه باشد و درگاه  
 نو شاد و بسیار بود و گویند که در آتش نسوزد و سنگ بدان کارگر نشود  
 و از جمله سموم قاتل است و اسد اعلم و آژین قلیل او با هم مرغی نماید  
 آنچه در باب چهار سعادت و استخوان خوردن آن اعاج از ایران و  
 توران و فرنگ و غیره بازشینیان خود باز عم کرده اند چنانکه گفته اند

### شعر

همای ببر مرغان آن شکار که استخوان خورد و طایر نمی یازد

اما سعادت آن پس محض در هم باطله است اما استخوان خوردن آن  
 بی آزر دن مرغی از آن زعم کرده باشند که آن مرغی است جاعله عظمه  
 و قوی المنقار که از آن استخوانهای مرغان و جانوران را می شکند  
 و می خورد که از آن گمان کرده باشند که صرف استخوان خوار است و گوشت  
 جانوران را نمی خورد یا آنکه اوصید خود را در آشیانه و ماوای خود می برد  
 و می خورد چنانچه طفالکی را در جزیره ارکینیه از جزایر بریطینیه با شیان خود  
 برده بود و ذکر آن در کتاب غرائب الانها کرده شده است پس همچنین  
 تهاوی ایام استخوانهای جانوران در آشیانه یا گرد ماوای او یافته باشند  
 و از آن گمان کرده که او آن استخوانها را برای خوردن ذخیره می کند  
 و بشینیان روم دیوان قبل از ظهور فلاسفه و فتح اسلام که بقایت

و باطل پرست بودند درباره آن او را مباحطه میداشتند اکنون بعضی از  
 قوم نصاری تهمت آن بر مندیان بسته اند حال آنکه از حکایات قدیمه  
 بهند بیان ذکر آن مسموع نشده است بلکه شنیده ام که گفته اند که بعضی  
 از ملوک روم قدیم از ظل بها بر تخت سلطنت نشستند چنانچه مهند و انرا  
 اعتقاد است که از سائیه خیر سر مار روم پادشاه می شود که گویند در بعضی  
 از اطفال که پادشاه شده بودند انحال دیره اند پس چه عجب که بعضی  
 از انواع عقاب که همارا از جنس آن می پذیرند و همچنان مارهای بزرگ  
 کفچه دار بخوردن بعضی از اطفال آمده باشند و آن اطفال از فیروزی  
 بخت خود با ازان بلامتی جانگزا خلاصی یافته و بوقت خود با پادشاه  
 شده اند و کسان را ازان گمان شده که از ظل بها و سائیه کفچه مار باز  
 می شوند و در حقیقت آن از ظل بها می سعادت بخت خدا و اد بود که از  
 چنگ آخنجان دشمنان بدنها درهای یافته بودند که از ابتدای حالشان  
 دلالت بر فیروزی بخت شان میدادند از اسعاد آن پادشاهان  
 گزندگان بوجه خاصیت و اعتیاد بود و اینچنین واقعات تادریه و  
 حوادث شاد و غم بر ازان می کشیده و بهما بران افزوده شده تا آنکه  
 مروم آنرا از طیور آسمانی گمان کرده اند که گاهی بر روی زمین فرود  
 نمی آید و نمی نشیند همیشه در پرواز می باشد و همچنان بر هوا ازان پادشاه

آن جنت شده ما و آن بار و وابسته شده جفتی بیضه از هوای گداز  
و آن بیضه با هم در هوا شگافته و دریده جفتی حوزه ازان برآمده  
و همچنان در هوا به پرواز آیند و از هر دو بازوی آن مرغ بهر چند پال  
دو استخوان می برآیند که آنرا غذای خود می سازند و در عین پرواز بسیار  
اواز بهوا بر هر که افتد پادشاه شود و جمعی دیگر را و هم هست که بر زمین  
می آید و می نشینند و استخوانهای بوسیده جانوران را میخورد و بر هر که  
سایه اش افتد جگه هر که آنرا بیند پادشاه شود چنانچه متون کتب عجم  
و اشعار ایشان باین دلالت دارند در روم و توران و روس و ترک  
و هند و ایران و توران سلاطین و امرا پرهای آنرا بر سر تاجهای خود  
میگذارند و ازان بهشت و سعادت مقصود میدارند و نشان دولت  
می پندارند یا صفت بر رسم در و اباج آنرا بجهل می آرند و حقیقت اصلی ندارد و الله اعلم

شعر  
للمصنف

|                                        |                                   |
|----------------------------------------|-----------------------------------|
| دختری کو که ز خورشید از غم شاد و بشینم | در آن اندیشه نخل بها آزاد و بشینم |
| و لغت و اقبال شعر                      |                                   |
| ای که اندرین واد شروه با وادی          | بر سرم زانادی یا به راگرافی هست   |
| و للمصنف مطلع                          |                                   |
| از آدمیم که با نخل بها نسا بد          | منت ز خضر به آب بها نسا بد        |

## والمصنف رباعیه

|                                |                                |
|--------------------------------|--------------------------------|
| که دولت و کبر سلطنت از نعل ستم | و عمر از بد نبوت آب بقا ست     |
| گو مرغ قناعت که در سایه فقر    | مگو تشنگی ز ورق شہادت ز بلا ست |

## خاتمه رساله

الحمد لله الحکیم القدر العلام الموفق للاتمام علی خیر الاختتام و صلوات  
 والسلام علی رسول خیر الانام خاتمه الانبیاء العظام و علیهم و علی آله  
 اصحابہ الکرام الی یوم القیام بدانکه آنچه درین رساله ایراد یافته  
 اکثر آن به متبع کتب قوم و اقوال شان نیست خصوصاً اکثر آنچه از  
 کالیات ضوابط و تقسیم و اسرار و منافع حیوانات و احوال غریب  
 و خصال عجیبه آنها درین رساله و در کتاب غرائب الانبیا که عجایب  
 بهم نام دارد آورده شد باهام تعلیم دانای راز و توانای کار ساز بود  
 که از لطف و کرم خویش نسبت بدین خاکسار چندان گنہگار غفره  
 و رحمہ رب الغفار فرموده و آنچه از اقوال و کتب قوم و طوائف دیگر آورده  
 شد اشعاری بدان رفته است که وال باشد بر نقل مگر بسوء و ندرت  
 سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم

## رباعیه مصنیف

|                              |                            |
|------------------------------|----------------------------|
| این چند ورق که کاغذش می بینی | باز ورق زهر است مگر بگزینی |
|------------------------------|----------------------------|

یک بحر کبوزه گنجانده ام | | از آب حکم و حکمهای دینے  
 این است خاتمه رساله تعریف الحیوانات که جزوی از مقدمه کتاب  
 غرائب الانهار و عجائب المخلوقات قرار داده شد اکنون آغاز مقالات  
 کرده می شود و الله ولی التوفیق

مقاله اولی در باب تصریح و تفسیر معنی عنقا و بیان با هیئت آن

بدانکه عنقا در لغت بمعنی طایری است معروف الاسم مجهول الجسم  
 کذا فی الصراح و القاموس و در بعضی از لغات آنرا بسیرغ مترجم  
 ساخته اند چنانچه در منتخب و برهان است و در اصل عنقا بمعنی گرد  
 و اوست و گفته اند که آن مرغ دراز گردن بود بنا بر آن بدین اسم  
 خوانده شده اما آنچه بالفعل درین قرب زبان مشهود شده است گردن  
 آن بسیار تنگی و ساده از پر و غلیظ و خشن و پر چین و شکل عجیب  
 و بزرگ غریب است چنانچه در بیان صورت و شکل آن مذکور شود  
 انشاء الله تعالی باشد که ازین جهت عنقا نامیده باشند و الله اعلم  
 و در مخزن الادویه تصنیف محمد حسین خان در معنی خستو خجای معجمه  
 و ثامی شلش می نویسد که مخفف لفظ ترکی خاتون است و آن مرغی  
 بسیار بزرگ که بغارسی آنرا رخ گویند بتمه حبه که گردن که اکثر شکا  
 آن پیل است و در اطراف چین و ترک و زنج بهم میرسد و صاحبان

نوشته که رخ مرغی است که مثل عنقا مهول است و یکی از مهرهای شطرنج  
 بدان نام مشهور است و آنکه گویند که فیل و کرگدن شکار می کند غلط  
 است و صاحب مخزن و صاحب برهان میگویند که از استخوان پیشانی  
 آن برای ملوک قدح می سازند که گویند از طعام سموم عرق می کند  
 و بعضی دیگر گفته اند که در سر اندیب به هم می رسد و اسد اعلم اما دریند  
 و بنگاله که مرغی را به بزرگی جثه بمبالغه تمام یاد می کنند و نام آن بهینگه  
 می نهند و از نظر ما غائب است مگر این بهینگه ترجمه عنقا و سیمرغ  
 بوده باشد و اسد اعلم اما قوم انگلیش یعنی انگریز آن را بزبان متون  
 قدیم بنام رخ خوانده بزبان حال بلغت قوم انگلیس بنام کند گفته اند  
 و کند بزبان ایشان بمعنی نظر کردن است بالجملة این اکنون به تحقیق  
 پیوسته این است که عنقا مرغی است عظیم جثه شکاری از قبیل نسور  
 و عقاب که شاه گرسن باشد و عقاب البغاری الیخوند لغت اله  
 و ضم لام و ظهورها و عنقا از عقاب و نسور یعنی شاه گرس و کرگرس  
 بسیار بزرگتر چنانکه بیان قد جثه آن در فصل دوم از مقاله سموم  
 آید انشاء الله تعالی فی الجمله عرب آنرا عنقا گویند و فارسی آن را  
 سیمرغ خوانند و رخ هم گفته اند و انگریز هم آنرا بلغت قدیم بنام رخ  
 خوانده و بلغت حال بزبان قوم انگلیس که بهینگه است آن

اول آنها یافته اند بنام کس در خوانده اند و السع  
 مقاله ثانیه در بیان اقوال اخبار و زعم شینیان حال  
 و آیراد بعضی حدیث درباره عنقا و بعضی احتمالات و اقوال دیگر بیان  
 حال بعضی از مرغان عظیم الحثه و کبار جوارح طیور و در آن سه فصل است  
 فصل اول در بیان اقوال اخبار و زعم شینیان حال  
 عنقا قصه سیمغ آنچه تجوس درباره پروردن عنقا زانرا این سام  
 ابن نریمان را که پدر رستم است و آشیانه خود و یا بچکان خود و دان  
 سیمغ پنجه در ابدال زرد غایب شدن سیمغ از نظرهای مردم و تن  
 او بکوه قاف بخوف اسفندیار و شکار کردن اسپندیار سیمغ را و  
 خوردن دل و جگر سیمغ و رستن فی نیزه بدعای سیمغ و تیر ساختن  
 رستم از آن فی و دوختن بدان چشم اسپندیار و مین تن را الی غیره  
 گویند معروف و مشهور است و اکثر از آن بی اهل و افسانه است  
 غایت الباب این قدر قریب قیاس است که آن مرغ در آن چین که  
 ابتدای انتشار و افترا و دن نسل مردم بود و معموره بلاد بوده باشد  
 و زال زرد این مرغ صین طفلی بروه و از آن ربای یافته باشد و اول  
 کسی که بکشتن و شکار کردن و دفع آن مشغولی و هشت سعت را  
 بود چون کشتن و شکار کردن به تیر در میان مردم رواج گرفت

عنقا متوحش شده از معموره بلاد که اثر آبادانی دارد گریخت پناه  
 با طراف دنیا و مقصای من و شواهی قبال از بلاد غیر معموره که  
 آن را کوه قاف گویند برده باشد چنانچه غیبت آن از معظم معموره  
 و ظهور آن از امریکا و ما و ادشمن آن بر کوه های بسیار بلند و شلوغ  
 جهال رفیع و عوانی قبال تبعه دالت بران میدید و ممکن که انصاف  
 ترک در پنج که بلاد غیر معموره و از آبادانی و صنعت و تمدن بهره باشد

والله اعلم بحرر اهل الجبل

زاشکم شسته الفت دی سوا  
 زاشکم شسته الفت دی سوا

بهم او گوید

ز وشت باج سیکر و گاهت  
 ز وشت باج سیکر و گاهت

پیرزا ابو طالب فیم گوید

نام خود را ز وشت پیر جان  
 نام خود را ز وشت پیر جان

بهم کام گوید

زان بق حسن کافت هر گوشه گیر شد  
 زان بق حسن کافت هر گوشه گیر شد

میرزا صاب گوید

مدر چشم ازین کو رابطنان انصاف  
 مدر چشم ازین کو رابطنان انصاف

غرض این شعر دالت بر وشت غنیمت عنقا دارند اما این صاحب مخزن الی و

و صاحب تحفه المؤمنین از بعضی سیاحان نقل کرده و نوشته اند که  
 در حدود چین و اتصای ترک و پنج مرغی دین می شود بسیار بزرگ  
 مانند قطعه ابر بزرگ که روی آفتاب تیره می سازد و فیل و کرگدن  
 را شکاری کند و مردم بعضی از آن دیار بدین آن بسجده می آیند  
 و آنرا می پرستند اکثر آن مبالغه و افسانه می نماید و اسد اعلم آما پرستین  
 قیوم چشمی خصال آن حدود خطا و ترک آن را بعد از عقل نیست  
 و آنکه نیز گوید که تقدیرین زعم می کردند که این مرغ از خونخواران  
 جانوران و درغارهای جبال محافظ معادن جواهر نفیسه و فلزات  
 نمین بود و چین پرواز روی خورشید مثل پر پوشید و از شور و آواز بالها  
 آن گوشها گرمی شدند اما آنچه در عدم آن از اول و یا بعد و  
 شدن آن بعد از وجود بعضی از حکما و جمعی از عقلا گمان کرده  
 و اقوال پیشینیان را افسانه کا ز به محض زعم کرده اند در آن  
 هم زیادتی کرده اند و از افراط براه تفریط رفت و بعلت ندیدن  
 آن از عرصه دراز دنیا فتن اثر آن و نشیندن حال و اقع  
 آن از زبان ثقات چنان قیاس کرده باشند تا آنکه معروف  
 الاسم و مجهول الجسم گفتند و هر چیزی را که غائب شود بدان  
 مثل زده اند چنانچه عرب گوید **شکل طارت به الغنقا**

و در فارسی شعری بسیار از متقدمین و متأخرین بر این شکل زده اند

چنانچه طهری قاری بانی گوید

|                         |                         |
|-------------------------|-------------------------|
| فتنه در عهد باز ایوانست | از آتشیان جنگل عنقا است |
|-------------------------|-------------------------|

و میرزا ابوطالب کلمه گوید

|                           |                            |
|---------------------------|----------------------------|
| و لم گرفت ازین خلق خضراهی | کنو نشان طالع شیان عنقا را |
|---------------------------|----------------------------|

و میرزا صایب گوید

|                                    |                                     |
|------------------------------------|-------------------------------------|
| در محیط بی نشانی خوش چون آینه دریا | گوشه گیر بیا چه باینده چون عنقا است |
|------------------------------------|-------------------------------------|

فصل دوم در ایراد بعضی از احادیث که در باره عنقا آورده

لما انچه در کتب اخبار و حدیث از بعضی روایات نقل کرده اند آن صواب

ست و در آن افراط و تفریط نیست و بی شائبه مبالغه و افسانه است

چنانچه شیخ ابن حجر عسقلانی رح شارح صحیح بخاری که از اعلام متقدمین

و مشاییر تفسیرین و افضل و اعلم محدثین و در کتاب الاصابه

فی تمییز الصحابه در ترجمه خالد ابن کلثوم آورده و ذکر الاستود

فی مروج الذهب من طریق سعید بن کثیر بن سعید

المصری عن ابیه عن جده عن عکرمه عن ابن عباس

رض قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان

الله خلق طائرا فی الزمن الاول یقال له العنقا

فكثير نسله ببلاد الحجاز فكانت تخطف الصبيان فشكوا  
ذلك لخالد بن سنان وهو بنو ظمهر بعد عيسى بن  
بنی عبس فدعا عليها ان يقطع نسلها فبقيت صورتها  
في البسند الى آخر الحديث فقط فان صح هذا الحديث  
فله در قائله الخبر الصادق صلى الله عليه وآله و  
اصحابه و سلوه و هر آينه اين خبر اعجاز نبوی است که نادیده  
بوحی الهی مطابق واقع و حق گفته است چرا که حال عنقا  
فی الواقع چنین است که برای العین سیاحان متجرب مشاهده  
شده و نمی شود و اما اینکه درین حدیث لفظ قطع نسل آن است  
و این مرغ که مشهور می شود موجود است پس ممکن است که از بلاد  
حجاز نسل آن منقطع شده باشد و در نواحی و اطراف بلدان دیگر  
موجود بوده باشد که ما مشاهده و نهایتا نمیکنیم می کند  
انچه صاحب کوه از حدیث مسلم و ترمذی از روایت تواس  
ابن سمعان در ضمن حدیث طویل در طرح اموات یا جوج مابوج  
آورده فی رسل الله طیرا کاعناق البخت فتحملهم فطر حهم  
حدیث شاء الله و فی روایة الترمذی فطر حهم فی النهیل  
و صححه صاحب القاموس فی النهیل بالیم که شکاف کوه است

و الله اعلم و اگر چه درین حدیث لفظ عنقا نیست اما طیرا که عنقا است  
 زائلت معنوی تطایقه بران وارد چ عنقا معنی دراز گردن  
 و الله اعلم اما خالد بن سنان که در حدیث سابق مذکور است از  
 قبیل بنی عبس بود و احادیث در موت او قبل سبب النبی صلی  
 علیه و آله و صحابه وسلم آورده اند و بعضی از اخبار آمده است  
 که قبل سبب بنی نینا صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم در بنی اسمعیل غریز و  
 علیه السلام بمصر میشت نشده و الله اعلم و انظفای نازحه که یلاد  
 بنی عبس بود بدعای وی می گفتند و در آن باب قصه آورده اند و  
 شاء الاطلاع علی حاله فلیجمع الکتب الاخبار  
 و الاحادیث و شیخ ابن حجر عسقلانی رح رجال بعضی از این احادیث  
 بعد از ایراد سند ثقات فرموده و نیز گفته است خالد بن سنان  
 العیسى ذکره ابو موسی عن عبدان و قال لیست له حجة  
 ولا ادراك النبی صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم  
 ذکره النبی صلی الله علیه و آله و سلم فقال بنی ضیعه هو  
 و وفدت ابنته علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم فقالت قد  
 سمعت یقرء قل هو الله احد کان ابی یقول الی غیر ذلك من  
 الاحادیث والله اعلم فصل سیوم و در بیان

بعضی از مرغان عظیم الجثه و کبیر خلقت و کبار جوارح طیور و دران چهار  
 قول است **قول اول** در ذکر بعضی از احتمالات و بیان حال یافته  
 شدن استخوان بعضی از مرغان عظیم الجثه **قول ثانی** در ذکر حال  
 زرین عقاب که همان باشد **قول ثالث** در ذکر حال بارپی عقاب  
**قول اربع** در ذکر شاه عقاب یعنی سفید عقاب و غیره

**قول اول** در ذکر بعضی از احتمالات و بیان حال یافته  
 شدن استخوان بعضی از مرغان عظیم الجثه

مخفی مباد اگر چه وجود مرغی بصفت کذائی بنام کندر و رخ در بعضی  
 از اطراف و اکناف عالم باخبار سیاحان متجرب و ثقات متعذب  
 که در فصل اول از مقاله ثالثه گفته آید انشاء الله تعالی ثابت و تحقق  
 گشته است اما اذعان کامل و یقین تام برین حاصل نیست که این مرغ  
 مذکور بعینه سیمرغ است جز این نیست که از آثار و علامات عنقاظنی  
 غالب و گمانی قوی کرده می شود که این مرغ سیمرغ یعنی عنقا بوده است  
 این همه ممکن است که این مرغ دیگر عظیم الجثه غیر سیمرغ یعنی عنقا  
 بوده باشد و عنقا مرغی دیگر کاسیمایکی از معلم ایشان وین نامی  
 مدرس فن طب و تشریح و کمیا از بعضی از رواة و سیاحان جزیره عظمیه  
 سماة نیوزی کند که از جزایر شرقی و جنوبی خارج از حدود بر اعظم دریا

یعنی ربع مسکون است و آنرا با جزیره عظیم تر از آن که بری عظیمی می گویند  
و با جزایر قریبه و حوالی آن یکی از اقسام سبعة یا سته یا خمس عالم می شمارند  
و بزبان خود با ایسطرالیه یعنی ارض شرقی میگویند در <sup>۱۳۹</sup> عیسوی قدر  
از استخوان مجوف که در آن مخ می باشد از عظام مرغی یافته بود که  
آن استخوان بطول شش اینچ یعنی هشت انگشت و بسطبری یعنی  
دو اینچ یعنی دو و نیم انگشت و هر دو طرف شکسته بود و او در تحقیق و  
تفتیش درآمده کسانرا در جزیره نیوزی لنز گماشته بدقی سه سال  
در سندی و قی عظیم استخوانهای مرغی عظیم الحبه با سال کلند نامی انگلیز  
حاصل ساخته در عجایب خانه تشریح لندن باید کار نگاه داشته است که  
از آن استخوانی از پایش یا رانش بدرازی سکه فبط یعنی دو ذرع است  
و سوای استخوانهای سر و گردن اکثر معظم استخوانهای این مرغ یافته  
شده است و با انتظام و قیاس استخوانها نمیکه یافته شده است چنان می نماید  
که این مرغ به بلندی یا از <sup>۱۴۰</sup> فط یعنی هفت و ربع ذرع بوده باشد این  
مرغ مرغی چون شتر مرغ اما به بلندی و بزرگی از آن زیاده از دو چند  
ترعم کرده و پرنده یا چون شتر مرغ صرف جوده بود معلوم نکرده اما آن  
مرغ زنده هیچ جادیده یا شنیده نشده است او گمان کرده است که در  
نیوزیلند در بعضی از ازمنه سابقه این مرغ بود با جزایر عالم ایشان وین مذکور

نشان این مرغ کسی دیگر نداده و الله اعلم و احقر مستوفی است  
 و گیر شنیده بودم که بعضی از سیاحان قوم نصاری و اقصای ملک  
 باره برون نشین مرغی مرده بسیار عظیم الجثه دیده بود که انسیان بر  
 ظاهر شده و مدتی بخوردن سیب و جوش در آنده غذای نهان شده بود  
 اعلم و خاصیت برون است که هر چه زیر آن بماند از شفن و بوسیدن  
 محفوظ ماند اگر چه مدتی دراز و زمانی طول بران بگذرد و الله اعلم  
 قول ثانی در بیان حال زرین عقاب که همانا

از قول ثقات اصحاب تجربه و سیاحت تحقیق پیوسته است  
 عقاب زرین از بازب بسیار بزرگتر است در بلاد روم و فرنگ  
 و ترک و نواحی آن هم میرند در بلاد دیگر هم بودن احتمال دارد  
 و این مرغ بزرگ زرین بسیار قوی و سیکل و مهیب صوت  
 و شجاعت نما و بغایت سخت منقار و گنج منقار چون آله آهنی و  
 بسیار تر خیاک و تیر بال بلند پرواز و از خونخواران و درندگان  
 و جنس طیر است و چنان در خوشند چون جبهه پاره یعنی اخگر نمی خورد  
 می شود و جبهه تر آن بقدر دوزخ یعنی همه فظ انگریزی که در کتب  
 هندوین قوه با اقدام تصریح یافته و کتب انگریزی هم فظ بمعنی قلم  
 یعنی پاست و جبهه مار که آن تاس و نیمه یا یعنی زیاده از دوزخ باشد

و طول کشتادگی جناحین نر آن صین انبساط چهار دوزع یعنی شش فطری و طول  
 سعت کشتادگی بالهای ماده آن بقدر شش دوزع یعنی نیا بود و نزدیک  
 به آبادی بخیر آبادی هم با وی میدارد و آن هو و محل مبره جانوران و سنگ  
 و گریه و خرگوش و اشغال آن شکار می کند و سنگ گریه مبرده را بسیار <sup>سست</sup>  
 میدارد و بخیر و شتر تمام مخیر و ازین سبب بوسیله آنها آنرا شکار می کنند  
 و اسیر می سازند و این مرغ اختطاط صبیان می کند و اطفال را می بازی  
 و به تشیان خود می برد چنانچه مادر طین و سر را برط سبیلد هر دو میگویند  
 که در جزیره اسکامی از جزائر بریطینیه طفلی را از صحن خانه که مادرش  
 بران داشته بود درین عقابی ربوده بقاصله لیسیری تا بدی می گیرند و  
 بشور و غوغای کله بانان که شنیدان گریه طفل بر اثر آن کرده بودند  
 بمیدانی بزمین دشت و فرو گذاشت و رفت و طفل در میان انگلستان  
 چنگلش بوده و بحفظ آبی زخمی بدو نرسیده بود و هو الحفیظ الرقیب  
 و ازینجا قیاس می توان کرد که احاطه محیط حلقه چنگلش حقد باشد و نام  
 آن طفل که نیل بود بلفت آنجا اورا نیل انگل خوانند یعنی نیل عقابی چه انگل  
 بزبان ایشان عقاب را گویند و ایضا رسی نامی انگریز میگوید که در  
 جزیره ارکینیه طفلی یک ساله را درین عقابی ربوده بقاصله چهار میل آشیانه  
 خود که بکو همساری بود و از هریم و نیمه و فی و اشغال آن بر شاخهای درخت

می سازد برده بود و مایل طفل که از سر این آشیانه اش گنجینه ای را بر اثر آورفته  
 آن طفل را صحیح و سالم آورد و ترک آن را به ایامی رسید که کوه و زمین و امثال  
 آن معلوم می سازند و این مرغ حمله بر سر کوه برده شد و ترک آن سرش نمی خورد  
 و محال بود خود را بر سرش فرو می برد و نه جانند و باخفاقی ایها یعنی باز و  
 زدن جز چشمشانش او را می خواند پس تعب ساخته و زخار است حبال انگند  
 می کشد و این مرغ بسیار سخت جان و طولانی عمر می شود و در شهر و روستا  
 از شهرهای بند قبه دار السلطنت پادشاه آنجا که اگر نیز این سلطنت را  
 سابق و پیش تقدیم یابو الکنون اسطر که گویند یکی را پرورده بودند باوصف  
 رحمت سیری و شد این تقدیم صد و چهار سال زندگانی کرده بود و چند آنکه  
 سال خورده شود بتدریج رنگ آن به تیرگی گراید و پیرهای این مرغ را  
 افسران سپاه بالایی تاج خود را به تیرک و سعادت و مینت لقبیه می سازند  
 و به سپاه بدل می کنند و عزیز میدارند و سلاطین آن را به سرتاج  
 می گذارند و پیش به باخبرداری می کنند مگر تا نام همین مرغ است  
 که ما قالوا ولا اصل لبعاده و بهینه و برکت و اسلام  
 و آنکه گویند شصت و سه

همای برتر مرغان از آن نرنگ دارد که استخوان خور و و طایفه می نیازد  
 آن همه فسانه است از اساطیر الاولین که بر قصه باطله اثری از آن نرنگ نیست

درین ایام بخواهر گذشت نوشته می آید میر غلام علی زاد و جزا  
 و امر خود از میر رضی اقدس شویستی نقل میکند که در لایست یکی از طرفا  
 که در صورتی دوستی داشت این طبع شوکت بخاری را که

غم عشقت بر بزم خست جگر تو نم را | هما عینک کنار و تابه بیند استخوانم را

از سر خنجر که بر سر دهنی نوشت و تصویر کرد یعنی در وقت شوکت و حال  
 خفاقت و لایق آن صورت چهار پیش چشم هما عینک کشید چون این تصویر  
 غایتی داشت در مجامع مردم می نمود و طبایع را در شکفتگی می آورد  
 و یکدیگر می گوید بر سیل غلبه و اخلاص آن

شوش لب لباز در پای زهرا | اگر بخور زرشنه لایب تو بخون

و ازین تخیل است این شعر مصنف رساله شعر حمید

چو شمع از یک کبریا از غم جان بکند | اگر دستخوان من بپروانه میگردد

درین شعر و تخیل مختلف با بلاایات خود تشبیه سوختن و سفیدی چشم و لایق  
 یافته کی شمع و درخشش آن پروانه و گیر استخوان و سفیدی آن چشم و لایق

قول ثالث در ذکر حال هارپی عقاب عقاب هارپی میباید

اینهاست که در سبب بهار پدید آمدن لایق جنوبی است که بهار درین  
 عقاب بزرگتر و کوتاه تر و از رفوی تر و بجهت بقدر تحقاری بزرگ بینی  
 پیش و لایق است و برنگ لایق مایل سیاهی و تیرگی و سینا اش سفید و برنگ

تاجی از پرهای می باشد که وقت شکار و قمر غضب استاده می سازد و بلند می  
 همچنین پرهای خود را بر بدن استاده کرده خود را شتغ ساخته صین غضب  
 بزرگتر و صیب ترمی نماید و با دمالیش از عقاب زمین کوتاه تر و ایستاد  
 است از حیث بسیار تیز پر و باید پر را زنی شود و پرنده گان را کمتر شکار  
 می کند مگر برای خوش و چرنده گان سخت آفت و خوش خوار بر پناخت است نتقا  
 و خالیب او کج و بسیار صلب تیز و سخت بمشابه که یک متقار زدن کله  
 مردمی ای می شکنند و پرهای جالوزان را می راپاید و باختلاف آن جنگ  
 گرفته می پرد و می برد و اقرار یعنی بوزنگان را صی می کند بدنیصوت  
 که از صوت و صیحه آن چون بوزنه استاده بسپوشش نگر و او خود ازین سو  
 حمله آورده بمنیون را بدرد و از مردم نمی گزیرد و از حسابانی نمی گیرد  
 و نمی ترسد بلکه بی باکانه بجای خود باشد و استاده شده است که بر مردم  
 حمله می آورد و سر و کله های مردمان را بمقار و خلب خود می شکنند و خورد  
 می سازد و می کشد و بعضی چهار زبان چو زه را از آشیان این مرغ گرفته  
 پرورده بودند و آنس گرفته بود و با مردم الفت پذیرفته که اگر سرش منجاریند  
 خوشوقت میشد اما چون بوزنگان چهار زبان را بدیده چهار زبان او را  
 و این مرغ دورتر از همواره بحیال و سلاطین و صحرای چنگیل می باشد و کثرت  
 و وفور ندارد و بندرت یافته می شود و الحمد لله علی ذالک

|                          |                          |
|--------------------------|--------------------------|
| کثرتی در نسل خود گرداشتی | نسل مردم از جهان برداشتی |
|--------------------------|--------------------------|

قول چهارم در ذکر شاه عقاب یعنی سفید عقاب است و امثال

شاه عقاب شکل و صوت و سیرت چون زرین عقاب است مگر بزرگ

سفید و بالهایش از ان دراز تر پس پرواز هم تیر تر و بلند پرواز تر

بوده باشد و گبان من همین مرغ را بزبان فارسی شاه بلذ می گویند

که تبرکی آن را طبع غان نامند و مکن که غیر از ان و بزرگتر از ان بوده باشد

و ترکان آن را به تعلیم بر آهو و گوزن بلکه بر گرگ هم می پرانند و صید

می کنند و گویند که اول چنگ بر سر و چشم آنها می زند و برایش خود را در سر

و چشم آنها می خلاند و صیدی اختیار باضطراب و وحشت هر سومی دود

تا آنرا در مناک با و امثال آن افکنده می کشد و احقر صوت اصطیاد و

گرگی را در کتاب مکتوف رنگی دیده ام و الله تعالی اعلم و احتمال دارد که هما

همین مرغ را هم می گفته اند و الله اعلم و جز این بعضی از عقاب ها و بازها

بزرگ جثه انواع دیگر بوده اند اما آنچه بزرگتر و قوی تر و درنده تر و خطرناک

تر و خونخوار تر یافته شده است مرقوم شد و الله اعلم اما عقاب یا

با وجود اختطاف بره های اغنام و صبیان و امثال آن گردن آن

یا گردنی بصورت عجیب و شکل غریب یا حکم تر و غلیظ تر چون کندر می یازند

و از نظر باغنایب تبت تا کمان کرده شود که بعضی ازین عقاب با همان مرغ عقاب باشد که انقضاات صبیان میکرد بلکه این مرغان مثل باز بزرگتر و قوی تر از آن هستند و نزدیک اصحاب خبرت معلوم و معروف میشوند و آنکه حال استخوان مرغی عظیم الحثه از معلم آنها دین نامی نقل کرده شده از روی ظن و قیاس از جوارح طیور بودن نمی نماید بکجه پن شتر مرغ مرغی بزرگتر از آن لوح باشد باغنایب با احتمالات مسدود نیست و بعد تعالی

مقاله ثالثه آنچه درین قریب مان سیاحان اصحاب بحر به متنا کرده از حال غنقا از روی تو اتر اخبار خبر داده اند در آن چنانست

فصل اول در بیان بعضی از حال جمع از متاخرین حکما از اصحاب سیاحت که گفته اند که آنرا برای العین دیدن و در ماضع و بلدیا

یافته اند اما گمانیکند از سیاحین متجربین از قوم بغدادی درین قریبان آنرا دیدن و بیان کرده اند یکی پیرن و لخصب لاط نامی امیری از قوم آنها دیگری بفلند بقیه بایم بایرون سیوم لفظ نط مو چهارم داروین پنجم سرفر اسپس است که در ارض جدید بر جبال اندیس نام از امریکای جنوبی و ادویه جبال مکه لندی از امریکای جنوبی و باطاکونیه و علی در نیلیا و کرد لمر و جزیره سندط کردس و کوکیمطو از بلاد امریکای جنوبی و کلیفورنیه از امریکای شمالی چین مهبوط

و وقوع و عروج و پرواز و باحوال دیگر بسیار دیده اند و ایشان کسان  
 هستند که بعد دریافت شدن ارض بدین سیاحت و تجربه بجا و بلاد  
 و جزایر بعید سفرها کرده آنچه تجربه و معاینه از عجایب بلاد و خیال آنها  
 و غرائب احوال مخلوقات از انسان و حیوان و اشجار و احوال دیده  
 در سیر و تواریخ و سفرنامه های خود یاد آورده اند و آن همه در مصطلحات  
 کتب سیر و تواریخ و جغرافیه و قوم و مستطیر و بالفعل و غیر الناسبت اول  
 مذکور و نزدیک اصحاب فن معروف و مشهور است و در آن مبالغه  
 و دروغ زنی را کمتر احتمال می رود که یکی بگوید دیگری دراز منه و اکنون  
 جدا گانه در کتب و سیرهای علاحد خبر داده اند و این سیرها و  
 مذهبین بوده اند و اگر چه از قوم نصاری بوده اند و لیکن در حکمت  
 و تجربه امور ظاهری از اساتذ و ثقات و محدثین و محدثین و فضل  
 شون حکمت هستند و حکمای ایشان اند و ثقاتی خود را می شناسند  
 چنانچه برگرفته های ایشان آن قدر استواری پیدا کند که ستایش  
 و مراکب بحری را در ساجد عظیمه و هزار ناپید کناری بریند و سر می بیند و بدست  
 علامات ایشان از مواقع نجوم و مواضع در طاعت هندسی از عرض معلوم  
 و طول از قوم بلا خطر نقصان و بدون هیچ حاصل مقصود می رسند و الا شاهدان و ثقات  
 پس بر دروغی ایشان چگونه گمان کرده شود و منزه از کذب و حیده ظاهر

که سیم فلاسفه و حکماست بطریق مضمیه خود با مذهب و مودب بودند  
و با عدم درستگی عقیدت و ایمان بر عقاید اسلام که اصل اول راه  
نجات است از افعال ذریله و اخلاق تبعیه مثل کذب و بخل و ایزاد دیگر  
زیایم شنیدیم که عقل فایسوفی ایشان را از ان مانع بود از مصالح معیشت  
و معاشرت بعد دانسته از ان اجتناب و احتراز حتی الوسع میداشتند  
اگر چه عاقبت ایشان چون ایمان نداشتند معلوم است معذرا در امور  
دنیاوی ایشان را دروغ زن نتوان گفت و بدروغی نسوختن ان کرد  
و الله اعلم بدانکه وجود عنقا عجیب نیست بلکه عجیب آنست که چنان از مردم  
که نخبه است که اثر آن کمتر بهم میرسد و گرنه از قدرت الهی وجود مرغی  
مشکل نباشد آنکه عنقای جان را در زاویه تن با غایت قربت نزدیکی  
از نظر برای ظاهر بنیان مخفی داشته است چه عجیب مرغی را که مشتکی پری  
بیش نیست در گوشه از کائنات عالم از نظر ما دور و از چشم ما محبوب  
و مستور نگه دارد و کذاک الله یفعل ما یشاء اذ قضی الامر فاما ینقول له فیقول

### ششمین

|                                                                                                                            |                                                                                                                           |
|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| <p>اکی میگفت که عنقا از جهان منفقود است<br/>یا فخر عنقاوی مرغی که او از خود پدید<br/>میآید اگر گشته عنقا به نزد یک خرد</p> | <p>بلکه خود مرغی بد انسان جهان محبوبیت<br/>در نظر با غایت کس جهان شنیده است<br/>گر از تو نفس روح اخلق خدا را سود نیست</p> |
|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|

|                                 |                                  |
|---------------------------------|----------------------------------|
| آنکه عنقا را از آن تو بهمان است | با همه نزدیک و قریب بنویسند      |
| خلق مرغی همچو عنقا که آن شنی پی | پیش و انایان شگفت از قدرت وجود   |
| یک میدارم عجب با نکل او و عجب   | خلق مرغی را ز حق چون بشناسی      |
| کار مرغی نداری مرغ پرور طلب     | ای حمید از مرغ غیر از غیرتی نیست |

فصل دوم در بیان مقدار حبه و صورت شکل جان و ازان

هر بلطمی گوید که در یک نشسته که او کندری که مرغی بسیار بزرگ است  
 و پیچیده و پیچیده و بر سرش تاجی مثل خروس بسیار بزرگ بر سرش پیچیده  
 دیده بود اما از شهر بیکند و شک می کرد و میگوید که او مرغی مرده دیده بود  
 که متعفن شده اما سر و صدای چنان میسب بسیار شنیده بود اما اهل سیر از  
 ایشان تحقیق سیاحان متجربین آنها نوشته اند که آنچو در کوه اندس دیده  
 شده است بر فزون و پیشانی آن وزیر نقاران چیزی درخشانده و خشان  
 از چرخ گشت است و ببال آن صفت سیوم از پر ها که بزرگتر و آخته تر  
 پر است بسیار بلند و درازی شود و میگویند این نوع مرغ صرف در  
 ارض جدید یافته می شود و هکذا اقاوالا اما چه بکت در اقصای ترک  
 و پنج و اشال آن از بلاد غیر معمول بوده باشند و نیز در این سید جز این  
 مرغ شاه عقاب و در کلیفوریه از امپکای شمالی نوع دیگر از عقاب  
 و دیگران یافته می شود و مرغ با صین پر و زرب هوا از گرومش حرکت و دریا

اوج می گیرند و بالها را منبسط میدارند و منقبض نمی سازند مگر صرف بین  
 جهیدن اول پریدن و برخاستن از زمین شستگاه خود برای دفع تعارض  
 چند پرین چنانچه تصریح آن در خاتمه کرده شود انشاء الله تعالی و در  
 می گوید که او گاهی آنها را در انقباض باز و بر روی هوا ندیده است  
 و می گوید مقدار نیم ساعت بخومی که نزدیک بر سرش رسیده بر حرکت  
 دوری می پریدند نظر بر آنها میداشت اما جز انساب بال ندید بجز یک یا  
 چند بسوط و بعضی سدها از بالهای آن مرغی نگردیده همچنان  
 مسافات می پریدند که ما قال الله تعالی ولعبروا الى الطير فقام  
 صافات و یقبضن مما میسکهن الا الرحمن طانه بكل شی  
 بصیر و راوی می گوید که اگر چه بال نمی جنبانیدند لیکن سر حرکت  
 میدادند گمان می کند که مگر لعلت دفع تعارض هوا سرگردن حرکت  
 میدادند و چنانکه این مرغ بسوط خواهد بالها منقبض ساخته و فراهم آورده  
 ب حرکت سریع فرو می آید باز چون عروج خواهد بالها را منبسط ساخته اوج  
 بگیرد چون کاغذ بادزیر و بالا حرکت می کند و پرواز آن بسیار تیز  
 و سریع است از ثقات جسم آن که بیان آن انشاء الله تعالی در خاتمه کرده  
 خواهد شد و راوی می گوید که این نوع مرغان عظیم الخشب چین پرواز و بسوط  
 و عروج و این گرفتن بصورت عجیب و غریب و خوشنمایی نماید و این مرغ

بسیار قوی و گرانجان سخت میشود و صفوف پیرهای بال و ته بمطابق  
 و متنظم متلاصق و متلائم و صلب می باشند که غلظت و بند و ق راتا آنکه  
 بعضوی نرم خالی از پرش پست درست نرسد برگردانند و در سازند  
 و رنگ نر جوان یعنی بزرگ کمریج و توکک کرده آن سیاه برافش و در شده  
 بزرگ اغبر و خاکستری آمیخته می شود و غیر از پیرهای پنج و جز از پیرهای  
 دویم رنگ پیرهای بزرگ آن سفید می باشد و پیرهای دیگر تیره و سیاه  
 می باشند و بر تن کردن آن پیرها نرم و سفید و در پیرها و ششم و ای  
 محیط می باشند و سرگردن آن بی پرو ساده می باشد و چرم و پوست  
 آن خلیط و کنده و چین بزرگ و رغوانی و نفیسی یعنی سرخ مایل تیرگی  
 می باشد و بر فرق یعنی پسپایان تاجی سخت و صلب باند ترازش و چرم  
 و پوست سرش ته به چین و نا هموار و بسیار غلیظ می شود و در زیر  
 منقار آن نتوی چون مرغ پیر و برآمده می باشد و دم آن عریض و پهن  
 مثل نفا می شود و طول آن قریب سه ذرع و انبساط و کشادگی بال  
 آن تقریباً شش ذرع باشد و مرغ انگریز چنین نوشته اما از آن معلوم  
 نمی شود که طول صوف و دنب آن چهار فیط یعنی چهار قدم که ربع کم سه ذرع است  
 همین قدر است یا طول همگی جسم آن همچنین طول و چین باین هر دو بال  
 آن چین انبساط تقریباً نه فیط یعنی نه پاست که شش ذرع است یا طول

انبساط صرف یک بال آن نقطه چرا که صرف علامت جمع به قاعده زبان  
 انگریزی در بال نیست لفظ واحد است اما تصویر با یکدیگر در کتاب خود کرده است  
 از آنجا تصویر می ست که در کلمه را اتفاق پیرامون اسم جمع است اینچنگال و روه  
 شکار می کنند و در ترجمه پیوسته بجای خود نوشته که بزبان افرنجیان  
 آنرا لگنور می نامند و آن بدین امر که یعنی ارض جدید و بلاد افرنجیه  
 یا قسطنطنیه و آن در زمره الیست بسیار مهذب است و در پیشتر  
 لاجرم آنرا نشان کردیم که هم گفته اند و نه نام نه در یعنی او نیز هم خوانده اند و نه  
 از سبب این زبان هم سواد آن چهار فیض یعنی چهار بار و زنگان تقری  
 نوشته پس نسبت به آن با جملات این معنی چنان می نماید که اول جمله  
 آن به نسبت مجموعی چنانکه بطور خود باشد چهار فیض خواهد بود و طول یک  
 آن معین انبساط و کشادگی نه فیض بوده باشد نه طول هر دو بال آن را نیز  
 که علامت جمعیت بال در لفظ انگریزی نیست و عرض معنی پهنائی چنانکه آن  
 زیاده و بر یک ذرع بلکه تقریباً یک نیم ذرع بقیاس علی بدین معنی طول چنانچه  
 یعنی هر دو بال مع عرض چنانکه آن بدین حساب زیاده بر سیزده ذرع می نماید  
 و اعدا علم و از روی صورت و شکل تصویر نمایان است که عمده اینچنگال  
 آن بحدت کوتیزی چنانکه باز نیست و گریه چنین مرغی عظیمه نیز بال  
 همیشه کل نمی میکل و پر زور و عجیب که با نور آن بزرگ توی الحشه باسانی

شکار کردی و حال صید و شکار و غذای آن انشاء الله در فصل  
چهارم بیان کرده می شود راوی گوید که ماده آنرا تاج نمی شود  
و پیرهای بزرگ ماده جوان آن که پرچونگی تبدیل و تولد کرده باشد  
اغیر رنگ یعنی تیره مائل بخاکستری می شود و الله اعلم

فصل سیوم در بیان عیش و ماواهی عتقا و کیفیت مضیه

و محتاج و فرخ و گریه ای که آن مرغ در بلاد سر و سیر بر جبال  
برف نشین دورتر از معسوره و آبادی بود و باس که در این  
مرغ بالایی شش هزار تا ده هزار ذرع از شواهن جبال رفیع و عوا  
قلال منیع و بر و اسی اراضی که در پیر در آمده است، ماوا و ملجا  
می یابد و در آنجا محتاج و فرخ می پر آرد و از جای بلند و قلعه های کوه  
صوبه ای استی بر شکار و غذای خود نظری کند از اینجا بوده باشد که  
آنرا کنند که پند که معنی نظر کردن است و اکثر طاق و عنبت دیده  
می شود و جماعت و طاعت آن کمتر می میگردد و الا در جزیره سنگار و  
از امریکای جنوبی که داروین گوید که او بر کوه آن جزیره طایفه های  
بسیار ازین مرغان دین که آمد و شد میکردند پس او بالاسی آن  
کوه بر آمده و یک مرغان از جای نشست خود را پریدند و به پریدن  
دوری گردش و او را گریه کردند و او را میگویند که در این جزیره که بسیار

چند مواضع چند بنام این مرغان خوانده می‌شوند و داروین میگوید و همسایه  
 نیز موافق اوست که این مرغ هیچک آشپانه نمی‌سازد مگر در موسم  
 اوائل گرمایی آن دیار که وقت سرمای بلاد شمالی خطا است و است  
 بر کوه‌های پر سنگ و احجار بجای صاف خالی از اشجار مانده آن جفتی  
 بینه سفید بزرگ می‌نهد و در دیار پاتاگونیه از امریکای جنوبی بر سر کوه  
 جاتیکه فرخ و چوزهای این مرغ استاده بودند همه احوال چاک استیانه آن  
 نند و همه که یکسره چوزهای آنقدر بیکسال هم به پرواز نمی‌آیند و راوی  
 گوید که در موسم بهار آن دیار چوز را دیده بود که جسته آن به بزرگی قریب  
 بجسته بزرگ آن بود و از بزرگ آن در جسم چندان خورد نبود که فرقی  
 معتدبه و صغری فاحش داشته باشد مگر هنوز پرهای بزرگ بر نیاورده  
 بلکه مثل چوزهای قاز غیب یعنی پرهای نازک پشم واری تیره رنگ میشد  
 و با وصف آنقدر بزرگی پر پرواز نداشت و چون چوزهای آن پر  
 پرواز بر آوردند و پرواز کنند در حالت هم والدین خود شب میگذرانند  
 و روزانه با آنها شکار می‌کنند و قبل پرواز هم گاهی چون بر صید خود  
 دست یابند شکار می‌کنند و داروین میگوید که کندر بدو سال پر  
 چوز گے نمی‌ریزد و کرتیج و تولک یعنی تبدیل پر چوز گے  
 نمی‌کند یعنی پرهای شان چون پرهای بزرگان شان سایه نمی‌شوند

واسم اللوان یعنی گندم گون و من لی و من لی می باشند و چوزده ماهه  
تا دست نرسد از دو سال هم پرچوردگی نمی ریزد و توکک نمی کند بنا به  
بسیاری از سیاحان کند را بدو قسم گمان کرده اند در حقیقت همان  
کینوع است که بعضی چوزده و بعضی کیج و توکک کرده بزرگ است و اندک سلم

فصل چهارم در بیان غذا و شکار و طریق اعطیاء

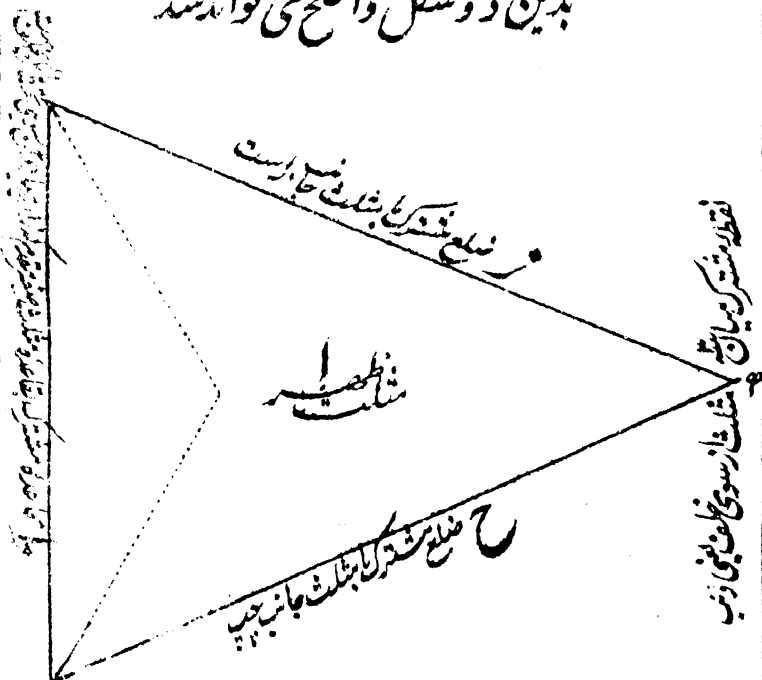
واسیر کردن آنرا بحیلت و وسیلت غذا و شکار رخ که آنرا  
کندرمی گویند مثل سائز نسور و عقاب مردار و گوسفند بذا است  
اما رخ گوسفندان زنده و عجایل یعنی گوساله یا و اشغال آنهم شکار است  
پس هرگاه گوسفند و یا گوساله را بر باد یا بکشتی و عجب که اختلاف  
اطفال و صبیان کند کما جافنی الحدیث و توبه سیر شدن بر تله گوه  
ساکت و غافل و کسل و خال خواب آلوده می نشینند و آرام می گیرند و  
همبساط می گوید که رخ چون صیاد را به بیند بر یاز و پاره بر او حمله می آرد  
مورخ را وی می گوید که همبساط هیچکس بر بان قوی بران نیارود و که  
این مرغ بر مردم حمله میکند و یا اطفال و صبیان را می رباید چرا که شود  
همبساط می گوید که چند بار به بعضی از کوهان نزدیک بمکان نشستند او  
بقریب چند ذرع از مقامش فاصله ساخته کرده است و لیکن هیچکس خوی  
حمله در او بودن از و ظاهر نشده این اعتراضی است از شنیده سینه

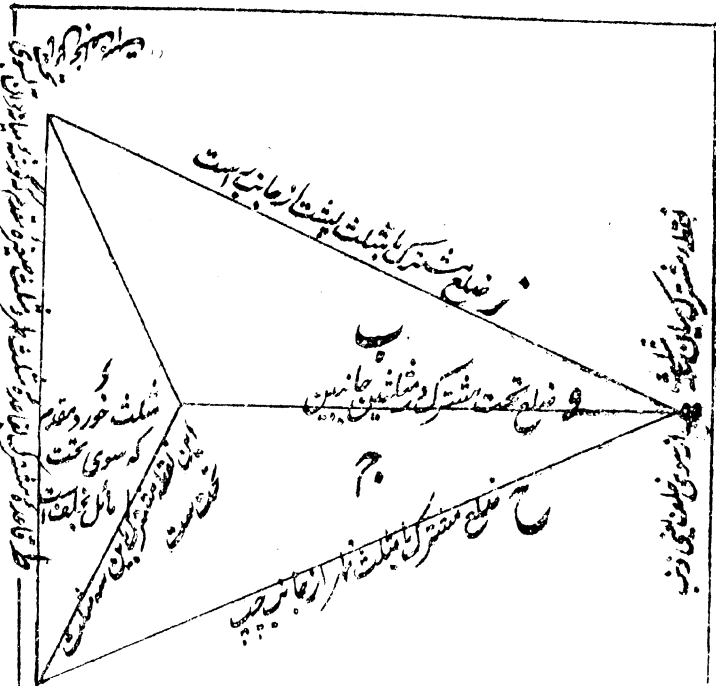
و از غائب بر شام و حال آنکه آتشا هندی صالایی الغائب  
 و نوشته شد که حسین شمع غافل و خائل می باشد پس چه عجب که بمبیطین  
 شمع نزدیک بدوشده بود که حمله بر او نموده و اندک علم و مورخ گوید  
 باشندگان دیار کو میطو از امریکای جنوبی راز علم نیست که ازین  
 مرغان مردم را هیچ خوف خطر و اندیشه ای نیست بلکه آنرا مثل  
 دیگر مرغان میدانند و در این میگویند که لابد پیری و شمع از گشت  
 مردمان و بزغالله حمله می کنند اندران دیار اصحاب غنام  
 سگان را تعلیم کرده اند تا صین دیدن این مرغ شوره فریاد و عوین  
 می کنند و گاهی او کند را بهم متفق شده بر لاله و گینه که در نوع جا  
 از اقسام شترلی کوهان هستند و در آن یار بهم میسرند حمله می آرند  
 و آنرا بمنقار و منقلب خود را می کشند بلکه بر پیوایم حمله می آرند و تا آنکه  
 نمیکند آرند و پیوایم نوعی زرباع بهایم است که بجهت فمد یعنی یوز بصورت  
 و سیرت شیر دران دیار می شود چنانکه گذشت و کند بسیار قوی  
 و سخت جان می شود و سرش را پس می نویسد که کان گنی در دیار کو  
 از امریکای جنوبی کنده را که خورده و کم میسر شده بحالت شمع بود  
 ناگاه گلوه گرفته شکستن خواست بود هر چند او بسا عنی نخو می جود  
 بسیار سعی و کوشش می نماید و با آنکه در دیار و از آن کن

پری چند که بجلالت آورده بود کاری پیش نبرد و کند را کشتن  
 نتوانست بلکه از جنگ و منقار آن زخمها برداشته بعد محنت و جنت  
 نیم جانی از آن تهلکه بدر برده و الله اعلم بدانکه این مرغ بیدار و  
 واکت و وسیت مثلاً بذریعہ دام بزرگ آید و امثال آن گرفتار  
 و اسیر میشود و آروین می گوید که مردم را از بلاد امریکای جنوبی پنج  
 شش کس می روند و بر درختانی که این مرغان می نشینند شب  
 قرار می گیرند و زانه نشان کرده می آیند و وقت شب بر آن برآمده  
 بذریعہ دام و گند این مرغان را می گیرند و هم او می گوید که خودش قفا  
 کرده است که این مرغ بسیار خوانا که است و بقلیت بخواب می رود  
 و حالت خواب آنرا گرفتن دشواری ندارد و آسان است  
 و لفظ بنط مومی گوید که مردم کرده را را دیده است از  
 پر کندر کاک و خامه ساخته از آن می نوشتند و الله اعلم  
 خاتمه که از جلالت فواید و خجالت فراید و اطالالت  
 مقاصد آنرا مقاله را به می توان شمرد و در آن دو تئمه است  
 تئمه اولی در بیان کیفیت پریدن و دیدن طیر  
 بدانکه اصل در پریدن طیر است و قدرت الهی است که ما قال  
 اولوهم و الی الطیر فوقهم صافات و یقبضن ما یمسکن

اَلَا الرَّحْمَنُ اِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ اما خداوند سبب لا سبب  
 که حکیم و مظهر حکمت است برای این سبب ها انگیزه است و دریافتن  
 آن موجب و شمر چیز ها و فتنه های جزیه است از انجمله حصول حکمت  
 است از انجمله پیداشدن محبت او تعالی در دل است و از انجمله  
 معرفت اوست از نشانه های حکمت و قدرت او تعالی که  
 قَالَ اَلَمْ يَرْوِا اِلَى الطَّيْرِ مَسْجِرَاتٍ فِى جَوِّ السَّمَاءِ مَا يَكْسِبُ اَھَنَ  
 اَلَا اللّٰهُ ط اِنَّ فِىْ ذٰلِكَ لَاٰیَاتٍ لِّقَوْمٍ یُّؤْمِنُوْنَ  
 و از انجمله از دیار شکر و حمد است در دل زبان که بمعاینه و ملاحظه  
 قدرت او تعالی حاصل می شود و اِنَّ فِىْ ذٰلِكَ لَاٰیَاتٍ لِّقَوْمٍ  
 یَتَفَكَّرُوْنَ و در لفظ او کرم و اشاره ایست خفی بلکه امریست  
 جلی مردل غافل ترا بر ویت و تفکر و مجاینه و نظر و آیات حکمت  
 و علامات قدرت او تعالی تا دانی که این همه عبث و بازی و بی رویی  
 نیست ربنا ما خلقت هذا باطلا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ  
 النَّارِ فی الجمله بدانکه اسد تعالی جسته مرغان را بشکل مثلث و منوبری  
 آفرین است که سوی مقدم او قاعده مثلث است و بطرف موخر  
 سه مخروطی است بدین صورت که چهار مثلث ا ب ج د  
 و یک نقطه مشترک ه محیط جسد اوست پس مثلث ا سطح نو

و ظاهر آنست و دو مثلث ب ج هر دو بهلوی آن محیط است  
 بنوعیکه یک ضلع تحت که و است مشترک میان هر دو مثلث  
 جانبین است یعنی ب ج هر دو و ضلع فوق مثلثین ب ج  
 زح مشترک بمثلث ۱ یعنی ظاهر است و مثلث چهارم که  
 و خورده تراز همه است مقدم جسته را احاطه کرده است که قاعده  
 آن بسوی بالا است مشترک بقاعده مثلث ظاهر آن که ح  
 بدین دو شکل واضح می تواند شد



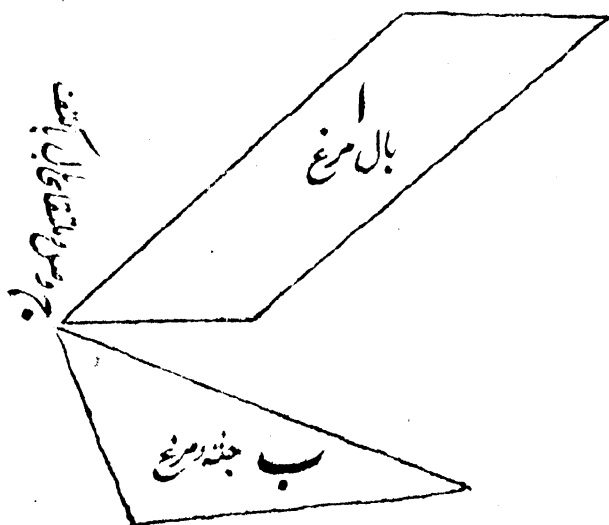


و باید صفت آنکه ظاهر برین تر از بطن آنست ظاهر آن گران زدن نیست چه که  
 در ترکیب ظاهر آن تنخوالی چند، باریکه از اعضاء باع و فقرات متخالفاً خفیفه و عضلات  
 پرده‌ارسیکه است تا که آن نشود و بخلاف سینه آن که بر و جانب استخوان  
 آن و عضله بزرگ پر گوشت و غلیظ و قلیل آفریده شده بحدیکه آن دو عضله  
 معادل بلکه گران تر از جمیع اجزای بدن آن گشته است پس لابد بسوی  
 سینه آن گران تر باشد و سینه آن چون پشت آن برین مسطح آفریده نشده بلکه  
 بسوی تخت تیر است تا از مرکز حمت او عین پرواز و سرعت سیر باز آید

پس ازین تمهید ظاهری شود که سوی مقدم تحت گران تر باشد و ثقل  
 مقدم آن مقتضی کشیدن آن سوی پیش و تمام شود و بطرف خلف  
 آن نکشد و ثقل تحت باعث عدم انقلاب و سهولت بقیه بال خوبی  
 پرواز است و اگر اعیاناً منقلب بهم شود از ثقل تحت باز و در برجست  
 اصلی گراید و بر پهننده پوشیده نیست که زیاده ترکوشست طایر سینه  
 و مقدم حقیقت است تا ثقل این طرف زیاده تر شود و از پای آفریده  
 که پای را از انزان مانع یا باعث نقص می‌پزد و موجب ثقل است تعارض  
 هوا گردد و لهذا پاهای آنرا باریک سبک بی پر و شمش آفریده است  
 و نیز بر پندگان را چندان حاجت بدویدن نیست که پای آن قوی  
 و سطر باید و گشتان باریک بلند و دراز داده تا چون طایر بالان  
 چهار سوی بگیرد و از افتادن نگهدارد و از دو پا کار چهار پا حاصل آید  
 فبناك الله احسن الخالقين و چون دوپای برای آن آفریده  
 حکمت او تعالی مقتضی آن شده که مثل تراز و در میان اجزای جسم  
 علی السویه واقع شود تا سنگگون شدن و سربالا کردن آسان باشد  
 پس چنان ساخته که باید اگر چه بمن ته ران که با استخوان ظریف پیوسته  
 است از میان اندک یا بل بسوی خلف است اما میل ته ران که بسوی  
 پیش است تلافی آن کرده و ته ران بالایی ران متعادل است و

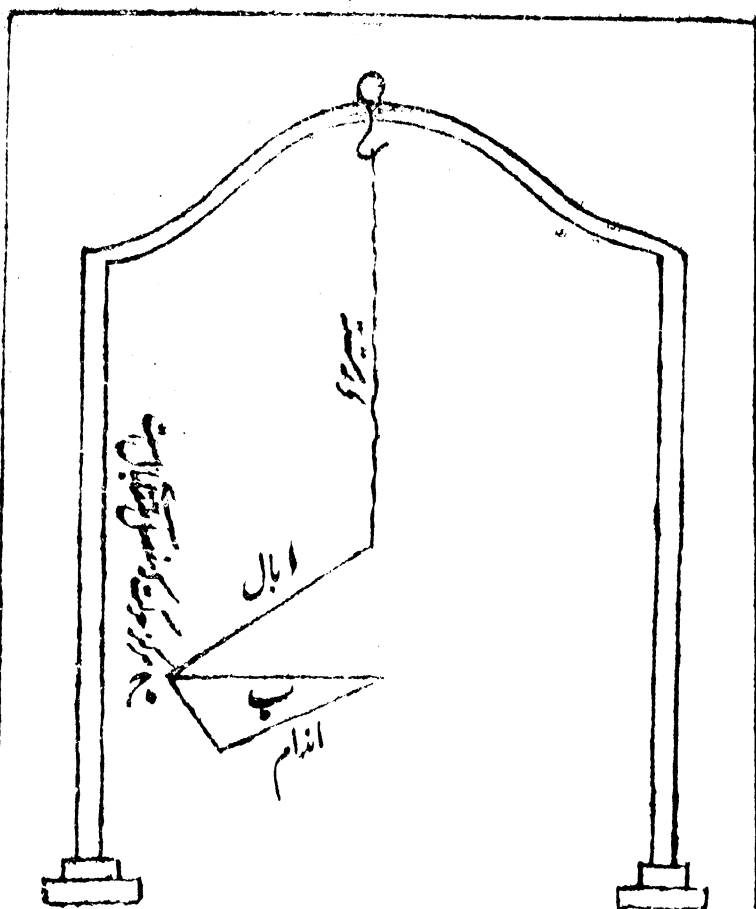
و سرگردن مرغ خورد و بار یک تر از جانوران دیگرست و سرش عقار و  
 تیز و نوک دار تا هوا بگیرد و التقاط غذا آسان باشد و پرهای آن بگی  
 بسوی خلف آن است حتی که ریشه های پر هم بسوی پس است تا هوا بگیرد  
 و آب باران و غیره از آن فرو چکد و بر بدنش نالیند و پرهای آن از مواد هوا  
 کثیر و دهنی که بسوختن ظاهر شود با قلیلی از مواد ارضی مرکب و پر دست  
 ساخته است بنحایت ملاست و سبکی تا ثقیل نشود و آب و هوا از سوزی  
 پیش بگیرد و ریشه ها و تارهای آن از دست و لرز و جفت خفی که در آن است  
 با هم بچسبند و دریده و از هم جدا نشوند و اگر شوند باز درست کردند  
 و از منقار خود آنرا درست سازد و با هم بچسباند و در میان هر پری  
 ساقه ایست مجوف و متخلخل و سبک بسوی سرتبذیرج بار یک گشته و دو  
 ریشه های مزدوج بدان پیوسته است تا آن ساقه باعث استحکام می شود  
 با وصف آن ساقه ملائمتی و لطیفی دارد که به اندک صدمه نشکند و اگر خم  
 شود باز بجای خود آید و از لطینت و ملائمت خود مرافقت و موافقت  
 با هوا و آب باران کند تا نشکند و صدمه بدان نرسد و پرهای بسیار  
 را چند صفت در بال طیرت به با هم تالیف فرموده است که تا بستن و  
 کشیدن تواند چون نه بشیند و راه رود و منقبض سازد و مفاسل  
 و استخوانهای بال افزایم آورد و جمع سازد و بر یکدیگر بکشد و پرهای بار یکدیگر

یا هم فرو گیرد و بالای هم دارد و چون پرواز کند منبسط سازد و از آن  
 بر هوا تکیه کند تا مانع سقوط و افتادن شود و بالا رود و نیز بالهای آن  
 بسوی تخت اندک مجوف و بسوی فوق اندک محدب هستند تا هوا تحت  
 بالها بنده شده از افتادن نگهدارد فائده و صفت پریدن اما  
 پریدن اینست که بازوهای طیر بر هر دو زاویه قاعده مقدمه و مثلث  
 فوق یعنی ظهر تعبیه فرسوده اند تا آنرا بسوی قدام کشد فلذا بدقت چسب طیر  
 جانب خلف از فصل ملتقای جناحین با کتف گردین بدین صورت



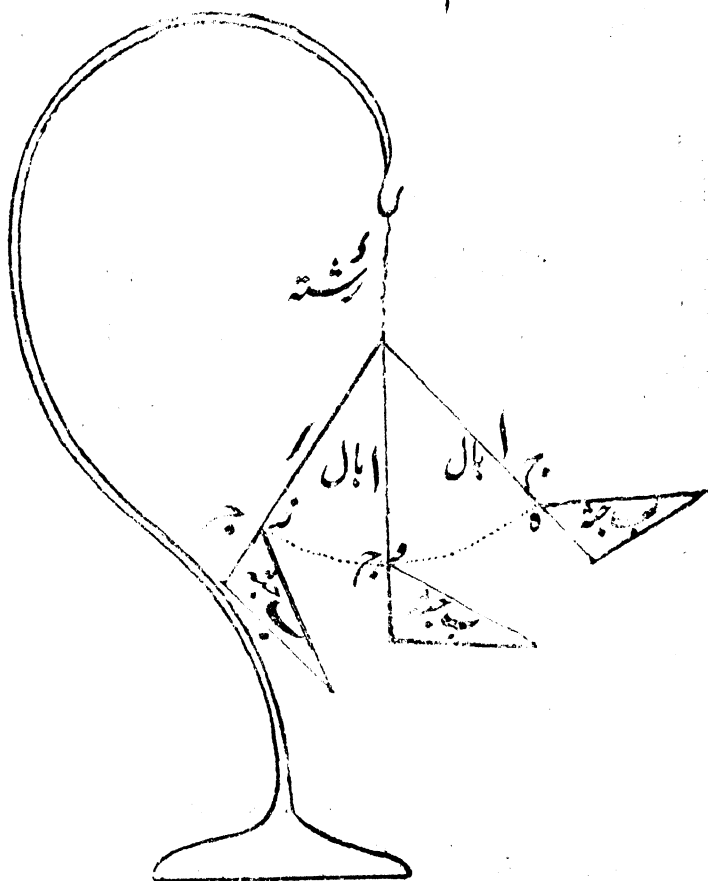
که ا بال آن است و ب جبهه آن و ج نقطه مشترک که میان زاویه  
 ا یعنی بال و زاویه ب یعنی جبهه آن که ملتقای بازو با جبهه است

یعنی چون بدن باز ویش با کتف آن پس لابد ثقل  
جثه بسوی تحت کشد اما چون سر بر بالای طویل بال نجا  
تحت و سپاند بال محذب است ناچار هوا در آن از سوی پیش  
آمده در مقعر حدیه بال بر خورد و جانب فوق کشد و از افتادن  
نگهدارد و چون معظم ثقل بسوی سینه و پیش و زیرین است  
لاجرم بسوی پیش کشیدن مدد و معین شود اگر معظم  
سوی خلف شدی بالهای گران آنرا نگهداشتن  
نتوانست چرا که ثقل محیط و قوت حرکت آن از مرکز  
بسیار زیاده تر است باشد کما بزهن فی علم جم الثقیل  
و اینجا مرکز حرکت ملتقای بال با کتف است و موخر طیر  
بسوی محیط حرکت واقع شده فافهم آن مرکزگون  
شود چرا که معظم ثقل از مرکز یعنی مفصل بال  
اندک جانب خلف واقع شده است چنانچه  
بدین صورت ظاهر شود



که ا بال است و ب اندام آن چه مرکز مفصل پس رشته دو  
بر سر این بایسته بسوی بالا کشند تا چار چه فرو افتد

همچنین هوا چون سر بر هارا بالا کشد مرغ سرنگون شدن گیرد  
 پس مرغ سر بال با بوجه اتم منبسط ساخته و طرف بال را از  
 سوی خلف مائل بسوی پیش کند پس بعد از سرنگون یعنی  
 مائل شدن همان قوت که از جذب زمین و سقوط پدید آمده است پیش  
 آوردن سر بال مقدمه بسوی بالا که اید چنانچه بدین شکل ظاهر شود



که ا بال و ب جهه آن و ج هرگز بال و د رسته آونختن بفرق

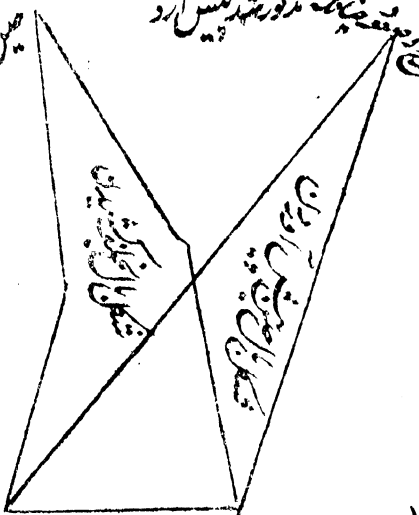
و قدام بمقدار سیل و کجی پیش پس بدنیوت با سر بال با آونجه شود  
 لا بد ثقل حبه آنرا از مقام ه تا بمقام و کشد و بهمان قوت حرکت که  
 در مهبوط و سقوط حبه اش حاصل آید از مقام و تا بمقام نه متصاع  
 شود و مقدم حبه سومی بالا گراید و حرکت بال سو قدام بصعود آفتاب  
 کند بلکه حرکت سابقه با حرکت لاحق مضاعف گردد تا تیر سیم مجذب  
 زمین و متعارض هوا قوت صعود منتهی شدن گیرد پس بال را بار دیگر  
 بسوی خلف کشد و خود را بحالت اول آرد باز متصاع گردد و این چرخ  
 پس چون طیر بال کشاید اگر متوازی سطح زمین و پیرا بردارد و علی السبیل  
 پرواز کند و بال آن هوا بگیرد و آنرا از مهبوط و سقوط نگهدارد چرا که  
 بال خواهد که سرنگون کند و ثقل بدش خواهد که سر بال را دارد پس دو  
 حرکت مخالف یکدیگر باعث تعارض گشته از مهبوط و عروج و پیران  
 دارد اگر بسوی پیش از آنکه سر بال بسوی بالا کج کند و بفوق و قدام  
 مانع سازد بمقدار سیل و کجی بسوی بلند ی گراید و اوج گیرد چرا که م  
 ثقل شکل مثلث که بسوی قاعده آنست بطرف مقدم حبه آنست  
 و نیز آنرا بسوی پیش کشیدن باعث کند و کج کردن بال بسوی  
 پیش چنانکه مذکور شد و بسوی بالا کشد اما چون قوت مهبوط که  
 خاصه جسم ثقیل مجذب زمین است بضرر عائن آن شده

پس اندک کناره بخوبال فرو گیرد و سر بال سوی پیش مائل سازد  
 و اندک منقبض کند تا قوت مهبوط با کشش ثقل بایستاده آنرا  
 بسوی قدام و اندک بسوی زیر پشت و سرعت کشد  
 ولیکن بقدر انبساط بال راست افتادن نداند پس چون  
 قوت حرکت تیز تر و غالب تر شود باز کناره سر بال اندک  
 بسوی پیش مائل کند و بحد انبساط رساند تا هم بدان قوت حرکت  
 که سابق پیدا کرده است بسوی بالا کشد و اکثر چون روی هوا  
 متقابل شود نگاه صاعد باشد تا هوا با وج گرفتن اعانت کند  
 و محرمه صعود خود زیاده تر از محرمه مهبوط کند تا بچند  
 کمرت بتدریج بالا رود و همین طریق اکثر مرغان بلند پرواز  
 بلا القباض باز و اوج گیرند و اکثر در اوج گرفتن حرکت  
 دوری از آن سبب کنند که دور تر روند و بجای  
 خود قریب تر باشند چنانچه بدین شکل باطاهر شود

میدان مربع

مذکور شد پیش آرد

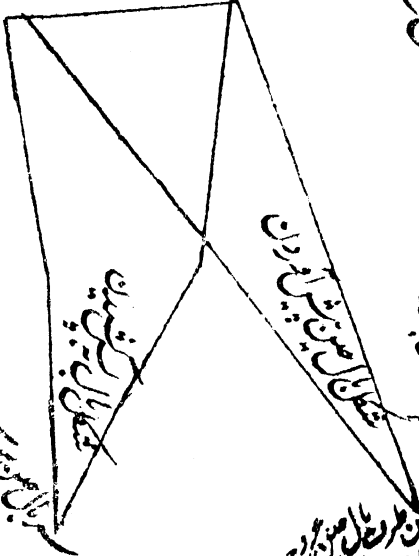
میدان مربع پیش از آنکه گفته شد بریل پس کشند



شکل مربعی که در این طرح

مختلک است که در بعضی موارد

جمله مربع

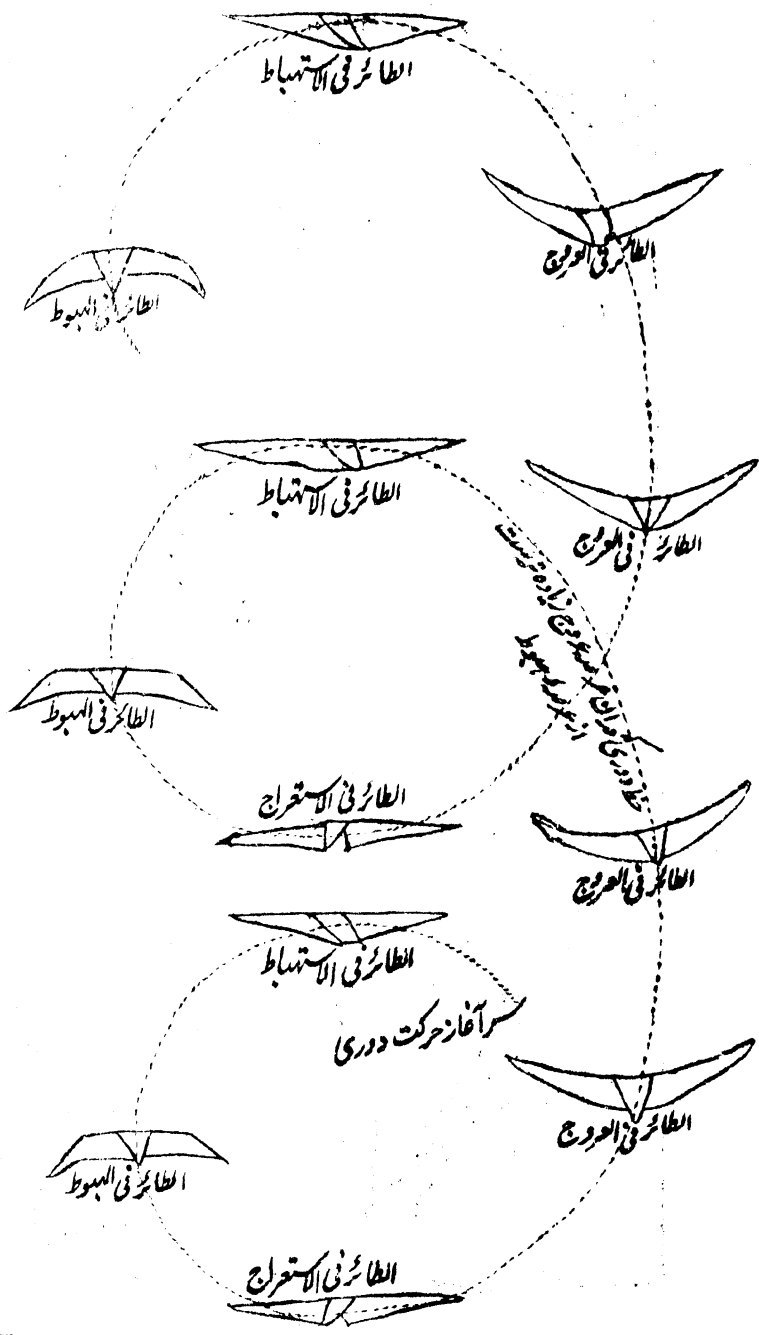


در بعضی موارد در بعضی موارد

میدان مربع

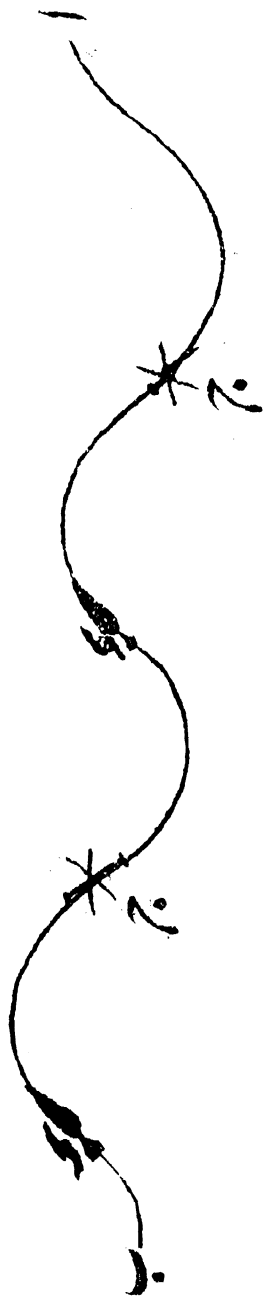
میدان مربع پیش از آنکه گفته شد بریل پس کشند

# ۱۱۸ شکل اوج گرفتن طائر حرکت دوری



اما چنانچه فرو افتادن و شکار کردن بالها را بقدریکه مهبوط خواهند بود  
و بسوی خلف کشند تا چون تیر فرو افتد اما چون گردش خواهد بسوی  
که بگیرد و از جلد و بال سربال آن طرف فرو گیرد پس بگوید  
فائده و منافع و مهم اما فائده و مهم خوبصورتی است و در تشویه  
و تعدیل سیرو طیاران نیز اثر دارد و چون آنرا فرو گیرد و منبسط سازد  
جثه را بسوی بالا کشد و نیز چون تیر بقطع هوا در دویدن مایه نبهستوان پیدا  
فائده و انواع پریدن اما پریدن مرغان بر سه نوع است  
نوع اول آنکه اکثر سباع طیور یعنی مرغان شکاری مرغان  
بزرگ جثه بالهای خود بقدر جثه بزرگتر دارند ازین سبب تیر بال  
می شوند و بالا اخفاق بال یعنی باز و زدن صرف با منبسط بال و  
باشاره و حرکت زیر و بالا چنانکه گفته شد اوج گیرند و فرو افتند  
اما تا آنکه نزدیک زمین باشند برای سرعت خیزش و دفع تعارض  
جذب زمین که در قریب زیاده ترمی باشد باز و بهم نمی زنند مگر بندت  
بقدر بسط و قوت بال هر یکی از طیور و سبب آنکه اکثر مرغان بزرگ  
جثه چنین پرواز کنند آنست که بالهای ایشان نسبت به جثه  
بزرگتر می باشند و سرعت حرکت و حرکات عنیفه در بزرگی جسم و پنا  
بال و شوار ترمی شود و علت بدان حکیم علیم بال آنرا نسبت بجثه آن

۱۲  
بزرگتر و فراخ تر ساخته است تا بهواز یاده تر گیرد و جبر نقصان  
باز و زدن شود قوس دیگر آنکه اکثر مرغان متوسط الجثه اند  
اختلاف و باز و زدن است بدین صورت که باز و بسط کرده  
بسوی پس و زیر و کند تا بر هوا تکیه کرده بالا رود پس  
قدوس فراهم آورده باز بالا کشد و بسط سازد و بکمر آید  
قوس سیم و چهارم آنکه اکثر مرغان صغیر الجثه میدانند که بالها  
آن ها سریع الحركات بسیار می باشند حتی که حين حرکت از غایت  
سریعت مرئی نمی شوند پس یکبار از روی اختلاف  
بال الحركات سرایه متواتره متوالیه پی در پی کرده بالا روند  
باز و غثه قبض و اندک وقفه کرده زمانی بسیر بر هوا آرام گیرند  
و درین حالت بسوی تحت مائل مایل باشند باز بسط ساخته  
حرکات سریعیه کرده بالا روند و بکمر آید و سیر آنها بسوی  
زیر و بالا بر خط مستوی باشد بدین صورت که **ا ب**  
خط مستوی است جز طائر



فوق

فوق

در حالت عسرونج به بسط بال و اخفاق آنست و کما سائر  
 در حالت آرام و سبیل و بهبوط بقبض بال است و الله اعلم  
 فائده در بیان سرعت حرکت و نیز محلی حقیقت طیر در پدید  
 بد آنکه حرکت طیر در پدیدن در حقیقت آن حرکت طبعی خاصه  
 میل جسم ثقیل بجزب زمین است چون میل بهبوط حجر و سقوط مدر  
 از بالا بستی و حرکت آن که تا رسیدن به زمین همیشه چهار گونه  
 متزاید میشود چنانچه در فن حجر ثقیل ثبوت یافته است پس آن  
 حرکت را که بلا مانع سرعت آن متزاید بودن دانسته شد  
 حرکت ارادی طیر که بواسطه بال و پیر آن است بسوی قدام و آشته  
 چنانکه گفته شد پس بایسته که آن حرکت آنرا فائز یا میل بجزب زمین  
 و اضافه حرکت لاحق بجزب سابق بلا مزاحمتی عائق متزاید  
 شدی بگویم چنانچه بقدر مزاحمت هوا که خفیه و لطافت آن معلوم  
 باندازه تعارض سرعت آن نهد و میشود با وصف آن از خاصه  
 پرها از حرکت میل بهبوط اجسام دیگر سریعتر میباشد چنانکه بمرور  
 از تیرنی بسیار زودتر میرود پس سرعت حرکت طیر حقیقت است  
 از اینجا میتوان دریافت و آنچه بجزب اختر رسیده آن است که اختر  
 ابعلاقه نورانی در آب مصدب گنگ به جزیره خود در غیر آباد که همیشه به

از فی بوریانی تیرهای صغار بود مثل فی واسطی بعلت عدم گذر مردم  
و جانوران دیگر ماوای ابابیل مرغان صغار نزاران هزار یکله بشمار  
دید که صین ورود و صد و شام و صبح کثرت آن فوج فوج چون قطعات  
ابر که هوا تاریک میکرد و شورشهای آن از روز نشور نشانی  
سیداد وقت شام می آمدند و صین صبح می رفتند تا باندازه دور و  
راه از آن جزیره هبیرین طور آمد و شد این مرغان بسوی آن جزیره  
شام و صبح می دیدیم که روزانه بمغزارها بتلاش غذا خودها که گویا  
پرنده اند فراش غیره بودند می رفتند و وقت شام باز ماوای  
خودها که در آن جزیره داشتند رجوع و خود میکردند قیاس کردیم که بقدر  
نیم ساعتی نخومی مسافت یکروزه راه بلکه زیاده از آن طی میکردند چرا که  
از صین خروج و صد و از آن جزیره تا صین صول و ورود بمغزار چه قدر  
از زمان می گذشت معلوم می شد و بعد مسافت آن خود معلوم  
من بود پس سرعت حرکت پریدن مرغان کبیر الحثه زیاده تر از آن  
می باشد چنانکه صاحب مخزن الادویه گفته که گرس مسافت دو هزار  
فرسنگ بیکروز میرود و می آید چرا که گفته اند که چون فرخ یعنی چوز  
آز ابن عفران باز در چوبه و غنیت او رنگین سازند او بجان اینک  
چوزهای او را بر قان شده است حجره قان را بیک روز از جزیره

سرانندیپ تا بمقام آشیانه خودش که دوهزار فرسنگ مسافت دارد  
 می آرد و روز دیگر با آشیانه اش حجریرقان یافته می شود گویند که  
 حجریرقان سوای جزیره سرانندیپ بدیگر مواضع بهم نمی رسد اما  
 این قول اعتماد قوی را نشاید و استدلال آن باید که در کتابش سخنان  
 واهی بسیار است و الله اعلم و محرابین خاوندشاه و تاریخ روضه المعفا  
 در بیان احوال و لاوچنگلیزخان آورده است که چون فوج اباخان  
 ابن هلاکو خان قلعه پیره را که در حدود روم و اقصای شمالی بلادشاک  
 است محاصره کردند اهل قلعه نامه بر ابل کبوتر نامه بر بستند و حین طلوع  
 خورشید بجانب قاهره و السلطنت مصر نزد سلطان بنده قارحلم  
 ممالک مصر و شام فرستادند آن کبوتر نامه بر حسین نصف النهار مقصد  
 رسید که بیست و نهفت یوم بسته بودند و بجد و جهد تمام به دوازده روز  
 لشکر مصر از قاهره به پیره رسیده بودند پس در شش ساعت بنحوی این  
 کبوتر مسافت دوازده روزه راه طی کرده بود که به تجربه احقر معلوم  
 موافق است و الله اعلم و کبوتر نامه بر نوعی کبوتر اهلی است که اکثر در  
 فارس و عراق و حوالی آن و نواحی شام بهم میرسد و بر بن منقار  
 آن و اطراف چشم های آن گلگون های سرخ از چرم و پوست می شود  
 و این کبوتر در شناخت مقامات و مواضع معروف و مشهور و در ارسال

و ابلاغ مکتوبات معمول است و انگریز در کتاب بیان احوال الحیوان  
 آورده است که این مرغ بسیار نیربال می شود و به بدون ناسه به بلندی  
 بسیار اوج می گیرد و احتمال زحمت گرسنگی نشنگی میکند و از مرغی  
 روایت می کنند که از بلده خود که کلون نام از بلاد فرنج است برای  
 کاری ضروری بپاریس در السلطنت فرنج رفته بود و برای ارسال  
 مکتوب اخبار حقیقی کبوتر نامه بر که چوزه بر آورده بودند با خود همراه  
 بوقت یازده ساعت نجومی نامه با بران کبوتران بسته آنها را راه  
 کرده یکی از ان بیک ساعت پنج دقیقه دیگر سه بعد یازده دقیقه  
 دیگر بخانه اش که در کلون دشت رسید و مسافت صد و پنجاه میل  
 بیک ساعت یعنی بیک دقیقه دو و نیم میل راه قطع کرده بودند  
 دریافت چوزهای خود اما عام یعنی اکثر سیر این مرغ از ان کمتر یعنی بیک  
 دقیقه تخمینا یک میل است چنانکه گفته شد و همچنین زراغان و کبوتران  
 جنگلی را می بینیم که شب بجای و درختان مقرب معین ما و میسیانند و حرکت  
 و روزانه در چپر آگاه خود با از قصبات و ده ها می روند باز  
 حین شام با وای خود با میسند پس از ان از طی ب مسافت معلوم  
 در زمانه معینه مقدار سیرها قیاس کرده می شود و الله اعلم  
 تمة ثانیة در رضیه نهادن مرغان و نتایج جانوران آنکه

بجه دهد و بیضه نهد و بر خود تند و غزلت گیرد و پر بر آرد و بیان  
 بعضی از آیات حکمت و قدرت او تعالی قال الله تعالی <sup>و الله اعلم</sup>  
 خلق کل دابة من ماء فمنهم من یمشی علی بطنه و منهم  
 من یمشی علی رجلین و منهم من یمشی علی اربع ارجل <sup>یعنی از آنست یعنی از آنست که بعضی بر دو پا می رود و بعضی بر چهار پا و بعضی بر شش پا</sup>  
 ما یشاء الله علی کل شیء قدیر اما کیفیت متاج و بیضه  
 نهادن نهال پس واضح باد که جانور اینکه بجه زاینده و متاج آورند اکثر  
 بل کل خداوندان پستان و شیر می باشند که ما نشانها را که ما  
 یشاء الله قال الله و انکم فی الا نعام لاجتهدوا تسبیحکم  
 ما فی بطونه من بین فوف و دم لبنا خالصا سائغا للشاربین <sup>و هر آینه بر این شایسته و در چهار پا است و اینها را در شکم می بینیم و اینها را در شکم می بینیم و اینها را در شکم می بینیم</sup>  
 و اکثر جانوران که متاج آورند و بجه بر آیند صاحب دو گوش هستند و  
 اکثر جانوران که بیضه نهند بی گوش باشند مثل بهوام و مرغان کذا  
 قال المتجر بین اما بعضی از بهوما خداوند گوش است و عبارت ازین  
 گوش عضو پاره بلند است که پس سوراخ گوش را بر محیط  
 سوراخ گوش بر آید باشند سوراخ گوش مراد است  
 فائده مذکور بعضی از احوال ماهیان و مرغان حیوانا  
 دیگر بقول کلی سبیل اجمال و بیان اندکی از آیات  
 حکمت و قدرت حق تعالی جل شانہ بر مثال نمودن

بیان نبودن گوش ماهیان ابدانکه ماهیان که نسل اکثر ایشان  
 بغیر از بعضی ماهیان که گویند سچور بد از بطارخ و تخم سمست بجل متعارف  
 از سرنه گوش ارندنه سوراخ گوش و چیزی که در پای بد و جانب دارند  
 گوش مرئی است و در میان آن چیزی سرنخ بلالی شاخ در شاخ شانه  
 صفت که می باشد آنهمه که بختن آب از آمیزش غذا است چرا که  
 غذای خود را با آب در دهان خود فرو کشد مثل تنفس هوا پس اجزاء  
 غذا و خود را از آمیزش آب از آن آله پیشرش و بهیچنی آب از این  
 ازین اهریون اندازد و اجزاء غذا را از راه مرئی خود بلع سازد و  
 فرو برد و شاخهای آن آله که بسیار اند برای بخین است چنان بنمایند  
 که ماهیان بقوت حاسه لامسه کار سماعت می کنند چرا که در آن ظاهر  
 هیچک آله سمع مثل صماخ و طبل الصماخ و امثال آن بودن مرئی نیست  
 بلکه آن عضو پاره های سرنخ بلالی شکل شانه دار شاخ در شاخ که چند  
 تا به تبه میستند در میان آن معلق یعنی متصل به هیچک عضوی دیگر نیست  
 صرف دو طرف یعنی دو گوشه آن عضو پاره بلالی بذریعۀ عضلات  
 یعنی استخوانهای نازک و نرم از زیر و بالا بفک علی و اسفل اتصال  
 و انضمام یافته است و پس بجای اتصال و انضمام گوشه ها هیچک آله  
 سمع موضوع و مرئی نیست اما در سماعت ماهیان و بودن حس سمع

مرا ایشان را هیچ شکلی شوی نیست چرا که بارها معاینه شده است که بشنید  
 ادنی آوازی می گیرند و ایضا بارها ماهی گیران را دیده ام که پیش من  
 و شبکه ماهی گیری می آمدند و فراتر رفته چیزی از چوب و مثل آن بسم  
 میزنند و بالای هم میگویند تا از صدای آن ماهیان ازان سرورم  
 گزیده بسوی دایم و شبکه آمده در آن می افتند و گین که خالق دانای  
 متعال توانای پر کمال آنکه سمع آنها بجای دیگر از سر نهاده باشد مثلاً  
 دو سوراخ باریک بالای سر ماهیان خارج ازان عضو پاره های بلالی  
 بسوی پیش بدو جانب پیشانی دیده می شود احقر اتم نوعی از ماهی را  
 که نه زبان دیرا کند گویند و تا بدو فرع و زیاده ازان هم بطول می شود  
 و صین قلم این رساله باید ای کجی همین وقت بهم رسیده بود تشریح گونه  
 کردم و دیدم که بهر جانبی از پیشانی سوراخی دارد و هر سوراخی دو سوراخ  
 دیگر دارد در میان هر دو سوراخ پاره گوشتی بصورت مصرع باب در میان  
 هر دو سوراخ عاجز و حاجب گشته و سر آن مصرع از سطح پیشانی اندک بلند  
 و بیرون برآمده است لیکن راه آن سوراخ بسوی حلق و گلو نیست  
 چنانچه به تشریح کام و ملتق آن مرئی نشد و بدینهم هوا بسوی حلق  
 نرفت بلکه آن سوراخها منفذ نبودن معلوم شد یک سوراخ سو  
 میان پیشانی مانگ گشته است دیگر سوراخ سوی دماغ رفتن قیاس کرده

گویند که یکی از آن هر دو سوراخ که بسوی پیش پاگل است برای چشم  
 دیگری که بسوی خلف و دماغ است برای حسّ سمع بوده باشد چرا که  
 منفذ هوا ندارند و اگر گوئیم که صرف برای حسّ شامه است پس بهر  
 جانبی دو سوراخ چراست این قیاس کرده می شود یکی برای حسّ شامه  
 دیگری برای حسّ بوی است و ممکن که مخاط و دیگر رطوبت فاضله از  
 چشم هم بدین سوراخ بیرون اندازد و الله اعلم  
 ذکر آلات و اسباب بعضی از مخلوقات و بیان اندکی  
 از آیات حکمت و قدرت او تعالی شأنه بدانکه در میان

جز این عضو اکثر اعضای او چون حیوان بری نیست چرا که حکیم قدیر  
 علیهم خیر هر یکی را از حیوانات و نباتات آلات و اسباب مناسب  
 و ملایم و لایق هر یک برای جلب منافع و دفع مضار آنها از این محتاج  
 انچه می بایست و می شایست داده است که خیال تصور تبارک  
 ممکن نیست که ما قال الله تعالی اعطی کل شیء خلقه شراً  
 هکذا بلکه فهمیدن بعضی از آن موجب کمال فهم و حکمت انسانی نمی  
 شود مثلاً طایران را که می پرند بال و پر و اعضای موافق او داده است  
 چنانکه بعضی از آن یاد کرده شده و همچنین هر یکی را از طیور بری و آب  
 اعضا و آلات جداگانه بحسب غذا و عیشت آنها داده است مثلاً

پای طيور بری که دانه و سنگ نيزه و امثال آن می چسبند و میخورند منتقا  
و پامناسب آن داده است و آنکه بطلب غذا در آب شنا کند و غوطه  
زند پاهای که لائق شناوری باشد و دیگر آلات تعففس که تا بدیر در آب  
ماندن تواند مناسب آن داده است چنانچه بط و قاذ و مرغ آبی امثال  
آن را و آنکه برای گرفتن ماهی و کرم اکثر در گل و لاسیر دارد پاهای آن  
دراز آفریده و متعارف بلند داده تا در آب و گل برود و ماهی و امثال آن  
بگیرد و مثل بویبار و قلق و کلنگ و امثال آن و آنکه بر گیاهای رستنی ها  
طافه مایه یعنی نباتات بر روی آب سلفنده میگرداند و او را انگشتان یا خنجر  
بلند داده تا گیاه را و رستنی های بسیار را به پا آورده خود را از غرق  
و آن رستنی ها برای او چون کشتی شود و آنکه از سباع و حوارج طيور  
گوشت جانوران خورد و او را مخالب و چنگ و ناب و در حوارج  
طيور متعارف کج چون زنبور که متعارف بزرگ فولادنی اده  
همچنین با هیان را هم برای شناوری و غوطه خوری آلات و اعضای  
ضروری آن در آنها آفریده است مثلاً دم آنها بوضعی که قابل شناور  
بدفع آب بسوی خلف بقوت و شدت تمام بجز کاست سر یعنی میباش  
سجده که بجای یک آب از بلندی هر چند بزرگ و شدت بسوی پسته  
افتد از خلاف جهت بیکدم بطرفه العیشی بجز کاست سر و یا بالا بر آید

همچنین زیر و بالای جبهه آن پرهای دیگر برای قطع آب اده و جسم حبه  
 آن بصورتی است که لائق قطع آب باعث عدم تعارض آن است  
 و لعاب رطوبت مزلقه و چربی و دسومت بسیار در ایشان آفریده است  
 تا باعث از لاق و تسهیل حرکت و لغزش و از آب گردد و بهر دوت  
 و رطوبت طبیعت او باعث تولید رطوبات مزلقه و چربی و دسومت  
 در او ساخته و بجای چشم و پر که در حیوانات بری است اکثر از میان  
 که اعضای خو و نازک و نرم دارند و فلس های شان جوشن پوشیده  
 تا از موزی آنها را نگهدارد و آنرا آلوده نموده و سلب مزلقه گردد و همیشه  
 که در بسیار حالات فولادی برگرداند که در این کار گرفته شود و فلس صفت  
 بصفت بوضع خاص با نظام تمام بالای هم آفریده است که جای شون  
 زدن خالی نیست و فلس ها در وضع خود با بخشش اسلوبی تمام از جبهه  
 انتظام دارند یعنی از جهات اربع و سمتی و اربع تریجات جهات و آنرا  
 منقش بهم ساخته است که دیبای زلفیت و کجواب از ان به هیچ وجه  
 تا مزین باشد و سرهای فلس ها بسوی خلف است تا آب نگیرد و باعث  
 تعارض آب نشود و نزدیک بسازند و پر عرض از دو جانب آفریده است  
 که چون ایستادن خواهد آنرا راست منبسط و باطل بسوی پیش سازد  
 تا متعارض آید و خود را استاده کند و از حرکت باز ماند و میان هم

محتاج به هوا و تنفس هستند و لیکن نبات کم که هوای داخلی آب که در اجزای  
 آب است برای آن کافی است و بعضی بر روی آب آمده تنفس کنند چون  
 ولفین و اشال و دریا طین ماهیان بسوی مقدم لطفن کیسه سفید غشائی فی الجمله  
 شبیه مثانه آفریده است که آن حقیقت مثانه یعنی آک بول نیست بلکه  
 در ماهیان و طیور آلات بول ندیده ام و اگر نیست ملاحظه فرمایید مگر  
 دو غده تیره رنگ کوچک فی الجمله شبیه بگردیده و طیور می بینیم ماکین آک بول  
 باشد اما مثانه در نظر من نیامده است و اسد اعلم و متفک کیسه مذکوره که در  
 ماهیان است چون مثانه بسوی خلف نیست بلکه شکم آن بسوی حلق  
 و دهان است که ازان به کشیده در آن مسدود و محبوس داشته بوسیله  
 باد خود را از فرو رفتن و نه نشین شدن نگاه دارد و ازان در آب یک  
 و خفیف الوزن باشد چون خواهد که فرود و قدری هوا ازان باندازه  
 فرو رفتن بگذارد و فرود و از حجاب کیسه بعضی از ماهیان که سطر  
 و غلیظ باشد مثل کیسه نوعی ماهی بینی دراز که آنرا خنجر البحر گویند و در  
 حقیقت خنجر پر نبوده باشد غری السمک یعنی سرشیم ماهی میسازند این  
 ماهی در بحر خرد و نوع می شود و کی نوع بسیار عظیم الحشره می شود و سجدیکه  
 بزرگترین آن تاده و دوازه ذرع دراز و بوزن تا هزار و پانصد رطل  
 می شود و بصورت عام ماهیان بشکل مائل بدرازی و آنرا میخورند

و از نزدیک سترادش چند صفت خارهای سطر و غلیظ و کوتا و بی نهایت  
 قوی و پهن و سر کج و تیز و از گون بسوی خلعت برگردیده با تنظیم  
 تمام بر خطوط مستقیم می باشند و صنفی بر پشت و دو صنف بد و پهلو  
 و صنفی بر زیر شکم و بد و جانب سر آن بجای گوش باد و پاره مخصوصا  
 شکل پر چین محیط آن منبسط و بسوی مرکز منقبض گشته بشکل  
 عجیب در تصویر این ماهی دیده ام و جز آنکه سر پنی او تیز و نوک دار  
 اندک منحرف بسوی بالا گشته است و دیگر هیچ شباهتی بخنجر ندارد  
 بلکه پنی این ماهی هم چندان شباهت به پنی خنجر ندارد و چرا که پنی  
 خنجر بر غلیظ و گنده و پر گوشت و مقطوع الطرف است بخلاف پنی  
 این ماهی که سر آن تیز و باریک می نماید و همچنین پنی درازا ماهیان دیگر  
 هم هستند و در بحر خزران که دریای گیلان است عظیم معامله اصطیاد  
 این نوع ماهیان بر سرشیم و تجارت آن می شود و مال الوف  
 ازان حاصل می آید و در وطن ما یعنی اسلام آباد از کیسه های نوعی ماهی  
 بحر که آنرا لکوامی گویند نیز سرشیم حاصل می شود و این کیسه را رطبا  
 می گویند و بار فوقانی هندی با شمام با که خاصه حروف هندی است  
 و ماهی گیران آنرا با قیمت اعلی می فروشند و کاروانان تابلا و بیجا  
 و گویند از آنجا دست بردست تابچین می برند و چینیان بر آن صنعت

خود باقیمت گران می خزند و شور بای مطبوخ آن دوا  
 پخش و اسهال هم هست بسبب غرابت و لزوحتی که چون صمغ دارد فقط  
 بیان خنصر بر البحر و شیر و خرس و اسپ و گاو و فیل و یوز آبی  
 اما خنصر بر البحر یا خنصر بر الماء پس در کتب قوم ذکر آن یافته می شود  
 اما در اصل شکل هیئت آن چه بوده است بخوبی مذکور نیست احتیاج  
 در کتب قوم فرنگی و تصویر آن که ایشان را در تحقیق و تصویرین  
 امور درین روزگار مهات است دیده ام آن حسب نگارش آنها نوع  
 از حیوان آبی است اشبه بلفین که سر آن مشابیه بر خنصر بر بحر است  
 و از آن کوتاه تر و هر دو فلک آن تیره تر و باقی جثه تا دم آن بی توأم  
 از بوی صحت ماهی نبی فلس است مگر آنکه رنگ آن سیاه خاکستری چن  
 خنصر بر سیاه است و همچون خنصر بر پشت آن محارب و وسط آن بطبر  
 و غلیظ و بالجملة تمام بدن آن از سر تا دم با کثر حالت مقوس و محارب نما  
 و پر و دم چون ماهیان دیگر دارد اهل فرنگ گفته اند که پیشینیان  
 ایشان آنرا از انواع ماهی می شمردند اکنون تحقیق ایشان ظاهر شده است  
 که آن حیوان خون گرم دارد و بچه زاید و پستان دارد و بچه ماهی و  
 را شیر و مثل لافین که صاحب مخزن الادویه آنرا خنصر بر البحر زعم کرد  
 و گفته که تنها سباحت نکند مگر با جماعت یکی در پی دیگری و دندان را

و بی فلس سیاه رنگ سر آن شبیه بخرچک است و اهل فرنگ گفته اند که  
 خنزیر البحر سابق الذکر در نواح فرنگ و جزایر بریطانیه بسیار بهم میرسد  
 که عند مهبوب ریاح حین توج دریا نزدیک سفاین آمده طالع طالع  
 جمعیت بر سر موها با هم حبست و خیز می کنند و پشت های خود را می بایند  
 و آن غیر دلفین است یا نوعی بزرگ از دلفین است شبیه بدلفین و بزرگتر  
 و کوز پشت تر و کوتاه تر از آن و گفته اند که طعم شیر آن مائل بشوریست  
 و دلفین کیسبچه دهد و این حیوان چند بچه زاید و دوتوع ماهی از قبیل  
 این حیوانات یا خرد و این حیوانات که در رودخانه ها و بجانرنگاله اسلام آباد  
 می شود کینوع شیرش کوتاه تر و نوع دیگر شیرش تیز تر و دراز تر و دندانها  
 چون دندانهای نهنگ مثل آره در صفت از دیرد بالا با هم مشبک شده  
 سرهای یک صفت و دیگر تراخل کرده که از آن هیان صغار را بدرد  
 و صید کند و بخورد و در این زبان بنگالی و یا ریاسوسم ماهی میگویند  
 یکی را از آن میان دیدیم که صید کرده بودند و آب بر آورده و سوراخ  
 دراز که در آن قوت حرکت انقباضی و انبساطی بود بمنزله سوراخ منی  
 و بالای سر جای خلالت شعاف در وسط سر داشت که از آن بزود  
 هر چه تمامتر تنفس میکرد و بعد که آب بقوت تنفس آن چون فواره می جید  
 و ازین جهت زمانی طولی اندر آب ماندن نتواند تا بیالابد تنفس کند

و ازین سبب خون گرم داشته باشد و رایحه گرمی یعنی بوی بد از تنفس  
 آن شنیده می شود و چشمان آن مطلقاً مرئی نبودند مگر دو سوراخ باریک  
 و تنگ و منقبض بسته از دو جانب سر آن دیده شد که از آن نهفتن چشمها  
 و پوشیدن آنها منطوق گشته و اسد اعلم بدانکه حیوان مذکور از جهت  
 تنفس گرمی خون و شیر داشتن و بچه زادن آن از اقسام ماهی نمی آید  
 چنانکه لغین را هم که این صفات دارد ماهی میگویند و باقی احوال این  
 ماهی در کتاب علاج سل مده مذکور کرده ام و اسد اعلم و می تواند  
 بودن که خنثی را هم جز این حیوان حیوانی دیگر آبی ذات قوایم را هم  
 بوده باشد چنانچه از تصاویر قوم فرنگی و بیان حال آن دانسته شد که  
 اسد البحر یعنی شیر آبی چون شیر بری و بسیار بزرگ تر از آن باها  
 اندک کوتاه و زرد و برایش طول و عرض ذات المحجب یعنی پنجه نگشتن  
 دراز و پهن پرده دار که قابل سباحه و شناوری باشد و سرش منفرج  
 یعنی پهن و قلیس العمق و لب های بالا فرو رفته بشکل میب می شوند  
 و در جمیع ماده های چند یک نر بسیار بزرگ تر از ماده آن با آواز  
 و غرش سخت هولناک می باشد و نر آن بدرازی تا قریب به نه ذرع  
 می شود و چون آزرده شوند جمعیت بر چهار حمله می آزند حمله خطرناک  
 که قریب بفرق می رسانند و در بحار سر جنوبی و شمالی بهم میرسد

و خبشکی سواحل و جزایر هم می برآیند و چند هفته بران بی غذا بوده بهم  
 ملاعبت و ملاست و موانست می ورزند و یکدیگر را می بویند و می بوسند  
 چون خبشکی کمر سینه شوند سنگهای خور در ابلع کنند و فرو برند چنانچه در  
 شکم می ازان که گشته بودند سنگهای مدور یافته شد و اسد علم و همچنین  
 و ب البحر یعنی خرس آبی که سفید بسیار بزرگ بدرازی سواهی دم  
 بقدر چهار ذرع و بادم پنج ذرع و بزرگتر از ان هم با پشم های بسیار  
 بلند و دراز در بجا برفت قریب بظلمات شمالی و سواحل و جزایر اطراف  
 بهم میرسد و برفت و سوری را چند آنکه زیاده شود خوش دارد و حیوانات  
 بزرگ آبی را چون سیل که الشار اسد تعالی غنقریب مذکور می شود و رسید  
 می کند و ازان و از استنی های ساحلی و آبی غذای سازد و و رسید  
 خود چون نمروند یعنی پلنگ و یوزکین می کند و از جزیره بجزیره داز  
 ساحلی بساحلی دیگر تبارش شکار خود سباحث و شنای می کند و بجزر شناو  
 سباحث آب جست و خیز هم چون سباع بر می دارد و خبشکی هم چون آب  
 تیز رفتار تند خیز بشتابد و در موسم برفت و سرآمده های آن در توده  
 برفت سوراخ کرده دران دود و بچه می زارند و در موسم گرما ازان سوراخها  
 برآیند و در سواحل بلاد مشهوره آنطرف برآمده گله های جانوران مردم را  
 زیان میرساند و تلف میکند غرض این جمیع است پروردگار که قوت و عیشت

در بحر و بر خشک تر کیسان می نمایند و الله اعلم و همچنین اسپ آبی که  
 مغربی آنرا بر نیت گویند که در بحار و انهار عظیمه بلاد مغرب از بربر و  
 سودان المغرب حبش و نوبه و ولایت کافوریان و امثال آن بهم میرسد  
 خصوصاً در اعلی و ذیل منالیع آن و دمانه در و دسینکال کثیر الوجود است  
 بسیار بزرگ و تنومند و پر گوشت می شود و قوایم آن بسیار سطر  
 و غلیظ با ناخنهای بسیار چون فیل و کرگدن که آنرا فیل آبی می توان گفت  
 و فرنگیان آنرا اسپ بی نامیده اند و بزرگ است شبه نجوک سیاه و شباهت  
 و شکل بکرگدن می ماند و بر قوایم خود چنان می نماید که گویا خیلی سیاه بسیار  
 بزرگ پر آب را بغیش و چهارپائی گذاشته اند و دم کوتاه پائین باریک  
 بی ضفیره دارد و پوست آن چون کرگدن بسیار سطر و صلب غلیظ  
 می شود و انیاب بزرگ چون خوک مال بشکل عجیب و غریب از زیر دبالا  
 دارد و دمش بسیار فراخ و چون بکشد انیاب و دندانهای آن  
 بهیئت غریب نمایان می شوند و آلفدر پر زو است که کشتی را بخوشید  
 غرق میتوان کرد و بر دهن آب بهم می براند و از گیاه و علف و حیوانات  
 آبی غذای سازد و از مردم نمی ترسد بلکه بر مردم کشتی حمله می آرد  
 مگر از آبادی و گذرگاه مردم بعید می باشد و از غایت خرم چون حسن  
 مردم باید دورتر میرود و غرب آنرا بر نیت گویند مگر سبب آن که در بلاد

می باشد چه در عربی برنیق کل ای را گویند یا برنیک چه بزبان بعضی  
سیاه هست و برانک جمع آنست و میرزا ابوطالب نامی از سیاحان  
سواحل غربی مغرب دبلاد فرنگ و روم و شام و عراق گفته که در بعضی  
از سواحل مغرب طائفه از گاوان آبی دیده بود که آسمان بجزر آمده  
سمت ساحل چارفته بودند و آنقدر تنومند و زور آور بودند که چون  
بعضی از اهل جهاز بر یکی از آنها بندوق سگ زد بر مردم حمله بردند و مردمان  
در دریا یعنی نشگانی از زمین ساحل نپاه بردند و خود بار از نظر آنها رفتند  
پس در قی را که بران اهل جهاز بساحل آمده بودند بدان ولکده های  
خود با خور و شکستند و پاره پاره کردند بچنین که همان گاوانی همین برنیق  
بوده باشد که او آنرا بنام گاوان آبی خوانده و اسد اعلم فی الجملة این چنین  
یعنی برنیق لشکل و صورت ما بین خوک و کرگدن است و بزرگتر از آنها  
مگر چون کرگدن شاخ بر سر پینی خود ندارد بلکه اینیاب و رنگ اشبه  
بخوک است و از آنجاست که انگرنی آن را نیما بین کرگدن و خوک  
نگاریده است چه عجب که همین برنیق گران آبی باشد و اسد اعلم  
اما فرنگیان حیوان دیگر را که مقدم آن چنان بهایم بر بی و آن  
فی الجملة چون سر نر و مهد و دو دست و پنج پای سبعی که باقی جثه تا  
موخر آن فی الجملة شبیه بپای است و پاهای چون چهار پای بری ندارد

واسپ آبی خوانده و گا و آبی خوانده هم گفته اند و زبان انگریزی الزامه  
 و این حیوان در بجا ریف شمالی بهم میرسد به درازی تا به نه ده ذرع  
 می شود و دونا بزرگ دراز و بلند بمقدار یک ذرع طویل تر زیاده  
 از آن هم از نعل علی آن اسبوی آفل قریب برستی گرانیده که از آن  
 پنج واصل رستنی های آبی ساحلی را بر آورده می خورد و از حیوانات  
 آبی غذای سازد و آواز بسیار هیس و سخت میدارد و بحسبیکه خداوند  
 تعالی در آن آفریده است قبل از آمدن برف از آن آگاه و تشنه شود  
 و فریاد و فغان می سازد و آب آن چون عاج جوهر دار می شود و از آن  
 دسته های سلاح و امثال آن از آلات و اسباب می سازند و پوین  
 آن بسیار سطر و غلیظ و لغایت ضخیم می شود که غلوا بهند و ق را  
 برگردانند یا در آن بدشواری اثر کند و از آن دایرات گریزند  
 بیا و نون ساکنین نجاصه زبان آنها که از بلاد سر و سر برف نشین  
 قریب بظلمات است ز ورق های سازند و چون شیر آبی در حلقه  
 با هم اتفاق جمعیت دارند و در فواح ساحل فرنگ و جزایر بطینی  
 بعلت کشتن مردمان آنرا برای دندان و چربی که بسیار دارد کمتر  
 شده اند و اکنون بغیر از بجا برف نشین قریب بظلمات کمتر  
 می شود و اهل این گریزند که اقصای بلاد فرنگ و غری و شمالی

بعبور بحر برون نشین متصل بحصه شمالی امریکا است آنرا بنحو اینست بخوبی  
 و نمک سود و قدید میسازند و گروهی از آنها جرئت و تجارت و طایفه  
 آن معیشت و مشغولی دارند بد آنکه موخر این حیوان که چون ماهی  
 است اگر چه دُم که آنکه شباحت یعنی شناوری اکثر حیوانات آبی  
 می دارد اما دُم دوم دارد و بند مفصلی بهم در میان هر دو دُم چون  
 بند ساق حیوانات بری دارد اما پهن و کوتاه که شباحت بدُم  
 دارد و نیز یک نوع شبیه ساق حیوانات بری است همچنین سر را  
 هر دو دُمش لشکل صوت در میان پرهای ماهی و پنجه های سباع است  
 اما پرده دارد با هم حوسته و عریض و بی ناخن و بر تن است که قابل  
 شباحت آب باشد قنبار که اسلح حسن انجا القین و همچنین چند حیوانات  
 آبی بناهای مخصوص در آن بجا بهم می رسد که مقدم آنها چون حیوانات  
 بری یعنی مهابیم است و موخر بعضی یکدم دارد که آنرا استیسل گویند  
 بیای مجهول و بعضی دوم دارد بصورت مذکور و همچنین فیل است که  
 که آن بسیار بزرگ و تنومند تا بدرازی بیست ذرع و کتر از ده  
 ذرع جز بچه آن نمی شود و دو جانب خط استوا مابین سرک سیرات و کر  
 سیرات از بجا محیط غربی و شرقی بهم می رسد و طائفه طائفه و جوق جوق  
 بجمیعت می پاشند و گروه گروه آن جمیعت کرده رحلت صیف و شتا

می کنند و از جزیره بجزیره و از ساحل بساحل دیگری می روند و در جزایر یا  
 مذکوره بجهتی زنند و هفت و هشت هفته نرهای آنها ماده ها و بچه های  
 آنها را گرد گرفته صیانت می کنند و در آن چند هفته ماده های خود را  
 از احاطه خود با بردن فتن و چیزی خوردن نمی گذارند و از آن سبب  
 بعضی از ماده های آن از ضعف و گرسنگی بمیرد و بچه ها بمقدار سه دوزخ  
 می زنند و بیک هفته دو چندان می بالند بطول و جثه مضاعف میشوند  
 و این حیوان چون دال را از مقدم جثه خود مانند چهارپای بری سر می گرد  
 فریب و کوتاه و غلیظ و ذراعین و دو پنجه پرده دارد و از فک علی خرطوم  
 کوتاه چون نیل برآمده و موخر آن قریب بصورت دال است و بسیار  
 و پر چربی شود و شتر آن چربی های بسیار زیاده تراز دال را حاصل  
 شود و آن از قریب مردم دمان و انیاب و دندانهای خود را را  
 کشادگی جثه و عیب می ترساند اما مردم از سیت نمی رسانند  
 بل آن گریزی گیرند و در آب می افتند و ناب آن کوتاه می شود چون  
 دال را از سیت و اگر چه آنرا بخوردی گرفته پرورش کنند  
 مانوس می شود و گوشت آنرا از بون میدانند و زبان یعنی لسان  
 نمک بود آنرا بلذت بخورند و همچنین فهد البحر یعنی یوز آبی نیز  
 بشکل مینوت و الر فیل آبی می شود بسیار بزرگ بطول مقدار

بیست ذرع و ششم آن نازک نرم می شود زرد رنگ خط و خال در  
 چون یوز و دندان با و ناب چون سباع برمی دارد مگر سیاه رنگ  
 و در بعضی از جزایر و سواحل امریکا بهم می رسد و همچنین قریب بدین  
 شکل در صورت چند جانوری دیگر آبی می شوند و هر یکی را بنامی خاص  
 میخوانند و اسد علم میان جانوری عجیب مشترک میان  
 بط و چارپا و در بعضی از رودخانه های زمین موسوم است به اسطرالیه  
 یعنی بر شرقی که آن جزیره بسیار عظیم جدید المشهور و بسوی مشرق  
 و جنوب از زرا آبادات هند است و بغایت عظمت و بزرگی آنرا  
 بذاتها ارضی علی حده می توان شمرد و لهذا آنرا با جزایر چند از حوالی  
 و جنوب آن که اکثر از آن جزایر کبارند بر شرقی می نامند و سابقا  
 معظم آنرا که طرفی از آن نوشته شود قوم هولندی زده بود و خواهند  
 می گفتند و سابقا در آن کان است نوعی گوسفند که چشم آن بسیار  
 نفیس و نرم و نازک تر از چشم شال کشمیر است یافته بودند و درین و زها  
 در آن کافی عظیم الشان از زربهر سیده است که از آن قطعات بسیار بزرگ  
 از طلا و سالانه مال کثرت دارد و بهیچ حال می شود یافته اند جانوری  
 عجیب بلکه اعجاب که بر زخمی مشترک میان حیوانات آبی و بر روی  
 مشهور و سیاحان آنست گشته است بدین اندک زیاده از یک ذرع

بجهت جسم باقوانم اربع چون بهائیم بریست و شش چون لبط و منقاری  
 چون مرغان است به منقار لبط مقطوع الراس بی دندان دارد که گویا که  
 بر بهیمه سر مرغی عقبیه کرده اند و از فک اسفل آن چهار نتوحاد و نیز بجای  
 دندان بر آمده که از آن غذای خود را می برد و نرم می سازد و قوای آن  
 اندک کوتاه و پاهای آن کوتاه تر از دست های آن و ز نو و بر اتم  
 یعنی بند های ست و پاها و انگشتانش پرده دارد قابل سباحه و شنا  
 بصوت مشترک میان پاهای حیوان آبی و بهائیم ذات مخلص است  
 و ناخنهای راز و سخت و درشت دارد که از آن زمین حاصل و و خانه را  
 تا بدور زیاده از سی ذرع کافیه و سوراخ کرده در آن ما و امی سازد  
 و بچه دهد و بچه های خورد شیر خوراند و قول نظامی که بطریق مبالغه  
 گفته بود در اینجا بکنوع صادق آمد شعر نظامی علف گاه مرغان  
 آن کشور اوست ، اگر شیر مرغت ببااید در و نست ، و این جانور  
 از حیوانات صغاری و از آنچه از کرمها و امثال آن در گل می باشد  
 غذای خود می سازد و چشمان صغار بسیار روشن دارد که از بالای  
 هر یک از آنها عضوی نانی است یعنی بلند شده و از آن پرده بر آمده  
 که صین دخول در گل لا آن پرده چشمانش فرو گرفته از اذی محفوظ است  
 و همچنین سوراخ گوشهای او نیز قوت القضاض و انبساط و انقباض

غوص و غوطه از آب کمال محفوظ و مصون باشد فتبارک الله حسن الخالقین  
و ظاهر اعضای و پیرانش هم بای نبوه و غلیظ و سبط و گنده و درشت است  
و دومی بزرگ و عریض اندک طویل پیرانش غلیظ و درشت و بلند دارد  
و زان توثیر از ماده آن می شود و دو جانور را از آنجا پرورده بودند  
و آنکس شده و آنها با هم می جنگیدند و الله اعلم سبحانه و تعالی  
زهی قدرت و حکمت که توانا و داناترین خلق از ان اهل و جاهل است

### رباعیه مصنف

تا بنیم و بشنوم که نطق و بیان  
با وصف کمال در توفی هیچ از آن

ای آنکه تو چشم دادی گوش و زبان  
اما تو که بشنوی به بینی گوئی

### ایضاً رباعیه لمؤلفه

وی قوت تو از کمرو پستی نیست  
گیر ای تو ز پنجه و مستی نیست

ای قدرت تو ز دست و انگشتی نیست  
داری تو بحال و صفت بی آنکه

### ایضاً

وز عقل نهاده دولت نور و نظر  
چون معتزلی ره ضلالت سپر

تقادر که بیا فرید خود سمع و بصر  
چون نشنود و نه بیند او ای نادان

بیان حال خلقت عجیب سابقه که آنرا دینوثریوم نامیده اند  
را از عجایب آنکه در بعضی از غذای عظیمه یعنی وجلات و بحیرات شیرین

بعضی از حکمای قوم فرنگ استخوان حججه یعنی کانسسه سر جانوری مع الحسین  
 و نابها و دندانهای آن یافته که بعضی از آن استخیل سنگ شده بودند  
 جانور بسیار بزرگ بودن می نمود که طول جثه آن تا دوازده ذرع قیاس  
 کرده اند و استخوانهای فک علای آن بسوی مقدم دراز زیاده از  
 دو ذرع و چون فیل علامت خرطوم داشت از آن از شکل صورت  
 دندانها گمان کرده اند که غذای آن چون فیل از اغصان اشجار یعنی  
 شاخهای درختان و برگ علف و امثال آن بود و عجب تر آنکه از فک اسفل  
 آن هم استخوان الحسین آن دراز تر از فک علی اما معوج و مائل بسوی تحت  
 وزیرین و متقارب گشته بر سر آنها یعنی در پایین آنها دو نا سخت قوی  
 و کوتاه و ستریز یافته شده که درازی آن مع ناب ها کمابیش سه ذرع بود  
 گویا که این خرطوم دیگر از فک اسفل مائل به تحت بوده و بر سر آن ناب  
 اما از وضع استخوان الحسین چنان می نمود که این خرطوم اسفل سوراخ حرکت  
 مضغ چون خرطوم بالابهر جانب متحرک نبود مگر این خرطوم زیرین برای  
 آن آفریدگار تعالی در او داده بود تا از آن چیزها را بخورد و بشد چرا که سر  
 آن کج و معوج بود و نیز بسوی تحت زور کند و بیشتر و اندک علم این  
 حیوان بری بود یا بحری در قیاس آن اختلاف کرده اند اکنون  
 این حیوان در هیچک از براری و صحاری و دیار و بحار بهم نمی رسد

و دیدن نمی شود همچنین میگویند که در نواح فرنگ بلاد شمال بعضی از  
 دجال و کرانه دهن جبال علامت شکل استخوان چند حیوان عظیم الحثه  
 یافته اند که بعضی چون کرگدن اما بسیار بزرگتر از آن همچنین چون  
 خرس و اسب شیر بسیار بزرگتر از آنها و بعضی چون سگ مابزرگتر از شیر  
 یافته اند بالجملة آنها و میوثر لوی هم نامیده اند بدال ممله وای میثناة تختا  
 و نون و و او و وار مثله فوقانیه و رای ممله وای میثناة تختانیه و او  
 و میم و مهابت و شجاعت و قوت بدان مثل نند فائده و بیان  
 خلقت اول زمین حکما می محققین ایشان عم می کنند که در زمین  
 به اول خلقت که از آب تبیدر پنج طوطی کرده چون جزایر و سواحل نشیب آلوده  
 گل لا بود و در آن حیوانات آبی بودند که بر خشکی هم می برآمدند بدلیل آنکه  
 اکنون در کندن معاون جبال که بسیار در تر از بحرند خد فاس  
 انواع اصداق و طنر و نوات بهم میرسد و نقش پای جانوران آبی در  
 سطوح طبقات داخلی زمین مرئی می شود و نیز علامت و شکل و صورت  
 حیوانات آبی بسیار عظیم الحثه که در آنها آله سیاحت یعنی شناوری بود  
 یافته می شود خداوند تعالی در قرآن مجید قبل ازین ما را از آن مطلع  
 فرموده هست حیث قال و هو الذی خلأ السموات و الارض  
 و المستقام ایام و کمان عرشه علی الساء لی بکرم آیکم حسن علا

روزی یکی از عظام حکام انگلیز که شعور می میله بعلم و حکمت داشت  
 بمن گفت که در بلادین درین دژها عمارات و علامات شهر از زیر خاک  
 پیداشده که قبل ازین گاهی کسی از اهل عرب وین از ان آگاه نبود گفتم که  
 اسد تعالی در قرآن بچند جا ما را بدان خبر داده است گفت که در قرآن  
 خبر آن هست گفتم بلی گفت پس احباب قرآن میدانستند اما الآیات  
 پس در باره سبائین فرموده لقد کان لسبائی فی مساکنهم آیه  
 الی قوله تعالی بلد طیبه و رب غفور فاعرضوا فארسلنا  
 علیهم سبیل العرم الایة و قال وجعلنا بینهم و بین القری  
 الی بارکنا فیها قری وظاهر الی قوله تعالی  
 و من قناهم کل ممزق ان فی ذلک لآیات لکل صبار  
 شکوه و در باره شهر قوم عاد که در حضر موت یمین بوده فرموده  
 و تیخذون مصانع لعلکم تخلدون و قال نکذبوه  
 فاهلکناهم ان فی ذلک لآیه و ما کان اکثرهم مؤمنین  
 و در باره اقحاف که بنازل عاد و یمین بود فرموده و اذکرو  
 انما عاد اذا نذرت قومهم بالاقحاف و قد خلقت النذر من  
 بین یدیه و من خلفه الا تعبدوا الا الله انی اخاف علیکم  
 عذاب یوم عظیم فصدق الله تعالی و صدق رسوله

صلی الله علیه وعلی آله وصحبه وسلم حدیث قال ح کتاب الله  
 تعالی فیہ نباء ما قبلکم وخبیر ما بعدکم وحکم ما بینکم  
 هو الفضل وليس بالهزل الی آخر الحدیث ونحن علی ذلک من  
 المصدقین والمجد لله رب العالمین فی الجملة بدانکه در قرن  
 ثابته شده است که زمین کروی یعنی کروی شکل است و محیط آن  
 آب شور است که آنرا بحر محیط گویند و یونانی او قیانوس که انگیز  
 بحسب قاعده زبان خویش حرف قاف را سین خوانده بخند  
 و او سین آخر که اکثر از لفظ یونانی می کنند او سیان خوانده و  
 سطرپی هر دو یعنی طول قطر آن هشت هزار میل است و بین  
 دو میل کمتر که بعلمت تجاذب شمس و قمر و کواکب همت خط استوا  
 و میل بلند تر است پس از جانبین اندک تفرطح است غیر محسوس  
 و قدام حکما مقدار ربع زمین از براری و صحاری و جزائر خارج آب  
 برآمده زعم کرده بودند چون کما بیش از دو صد سال ارض جدیدی  
 با مریکا و اسطرالیه یعنی بر شرقی و جزایر چند دیگر یافتند اکنون مقدار  
 ثلث زمین خارج از آب قیاس کرده می شود و عمق اقصى کره آب  
 چه قدر است یعنی اعظم و ژرف ترین مواضع از بحر محیط از سطح آن  
 سمت مرکز چه قدر مسافت دارد معلوم نیست اما از جمله او قیانوس

ثلاثه کبار که اعظم ترین بجا عالم اند یکی محیط غربی که فیما بین بلاد مغرب  
 و ارض جدید بین القطبین واقع است و آنرا اطلنطق اوقیانوس  
 گویند لعلبت مشرف بودن سلسله جبل الاطلس بر حوالی <sup>حل</sup>  
 مغرب و یکری بجزر محیط جنوبی که آنرا اوقیانوس الهند گویند فیما بین  
 اسطرلیه یعنی ارضی نو یافته شرقیه و ساحل شرقی بلاد مغرب مثل پنج و دلا  
 منور منبوق و ولایت کافوریان الی اقصی رس الجنوب من المغرب که آنرا نیز  
 آنرا کیپ گویند و سمت جنوب بلاد هند و عرب است الی قطب الجنوب <sup>شمس</sup>  
 اوقیانوس اعظم که فیما بین ربع مسکون مع بر شرقی و بین ارض جدید  
 بین القطبین واقع است و آنرا هسفیق اوقیانوس گویند یعنی محیط <sup>الارض</sup>  
 بسلاست گذشتن عابر اول از ان و در ان جزایر بسیار از صغار و کبار  
 واقع هستند و این بحر اعظم ترین بجا است که قریب نصف این جهان را  
 فرا گرفته است فی الجمله در نیصوت برای ارسال تار برقی که از ان  
 خبر از عرصه دور و دراز بیکدم میرسانند بدان سرعت که اگر توقف  
 و تعطیل در نقل و تحویل آن از اصحاب کاخ نجات مقامات آن  
 در میان نبودی بیکدم خبر از مشرق بمغرب رسیدن تو انستی پس اگر  
 در مشرق شام است بالضرور در مغرب هماندم صبح خواهد بود پس خبر  
 شبگاه که از مشرق فرستاده بشند قبل از یک روز از آمدن وقت شام

به غرب رسیدند چنانچه تجربه آنها رسیده است که در ابتدای کار تارند کور  
 توپی بر ساحل غربی فرنج یعنی فرنگ که آسنا آنرا فرنج و فرنس گویند  
 و توپی دیگر بر ساحل شرقی انگلند که آبی از بحر فیما بین آسنا بمست  
 تخمینا بیست و سه میل فاصل است نصب کرده بودند که بواسطه نزول  
 سلاطین آنجا شلک کنند و در طرف تارند کور بدان هر دو توپ رسانیده  
 بودند همین که برسیدن موکب شوهر ملکه انگلیز توپ آنطرف بخشاک  
 کردند توپ ساحل فرنگ ماسشاک شد که آواز هر دو با هم بگوش سامعین  
 رسید و اسد اعلم الغرض درین دریا خواسته بودند که تارند کور را از انگلند  
 تا بمملکت تنفقه امری که از تحت حکومت ملک انگلیز خارج شده بلکه  
 علیده بالاستقلال بقاعده مدینه آزاوان بشورای اهل آنجا قرار یافته  
 از میان اوقیانوس اطینق برسانند بزخیرهای بسیار بر جهازهای  
 بزرگ بار کرده میگذشتند تا در آب فرو میشد میگویند که تا بمسافت چند  
 صدیل رسانیده بودند و خبر را بیکرمی آمد می شد که از گرانای بارها  
 متراکز زخیرها که از جهاز میگذشتند از هم گمست اکنون فکر و تدبیر  
 برداشتن آن بکار می رود و نهجا و قلاب بارها همین همچو لنگرها فروخته  
 می کنند تا بدان زخیر بند و متعلق شود و آنرا بالا کشند غرض این قوم  
 چندانکه از معرفت دینی و حقایق یعنی دور افتاده اند با سبایا بازی

و آفات طبعی و ریاضی تقرب و توسل جسته بکارهای دست بسته قادر و ماهر  
 گردیده اند و می شوند و آنسوس که قوم ما که اساتذده اول و معلمین نخستین  
 و مصنفین کتب حکمیة بوزد بشهوت و لذات و افکار باطله و اوها م فاسده  
 پابند گشته از ان غافل و ذایل بلکه ناوانی جاہل شسته اند تا در قوم  
 ناحیه بلاد اسلامیہ کار یک ملت بوشن و سستی گرایده معاذ اللہ من  
 ذلک سبحان اللہ چه حکمت با به بندگان خود یعنی انسان فجوحای علم  
 الا انسان ماله یعلم تعلیم فرموده و از احسن تقویم لقد خلقنا الانسان  
 فی احسن تقویم به چهار طریق اسرار و قانق و بدایع و صنایع و حقایق را  
 داده و از شرف تکمیلیم لقد کرمنا بنی آدم تاج کرامت بر سر  
 نهاده و بوسیله مرکب و حملناهم فی البر و البحر رخت سفرش از  
 مشرق بمغرب کشاده و گذر ستور و غنینه عیو او از مغرب بمشرق قناده  
 تا مرغول رنگیان بکسیوی چینیان بسته و آئینه چینیان بر کاسه سر  
 رنگیان شکسته و قدم روس بر اس کافوریان پیوسته و از فولاد و نیر  
 سینہ صقلا بیان خسته با لجه و نه بجای که زنجیر شکست عمق بحر یک هزار  
 و هشت صد باع بود و هر باعی چون دست با بکشایند از سر و سستی تا سر و  
 دیگر باشد دیگر باشد که آنرا بجا ذرع مقدر ساخته اند پس آنجا عمق بحر  
 هفت هزار و دو صد ذرع باشد که دو میل تمام نیست چرا که هر میل چهار

درعست پس عمق آن زیاده تر از بلندی جبال متوسطه نبوده است  
 چرا که بلندترین جبال که نمایان چند و ثبت است هجده هزار ذرع  
 ارتفاع دارد که نه میل بلند باشد و جبال ارتفاع دو میل در جهان بسیار  
 هستند پس چون بر بعد سه یا چهار صد میل تخمیناً از ساحل آن قدر عمق  
 بحر محیط یافته شده است کمان نمی شود که در آن بحر زیاده از آن عمق  
 باشد چرا که از روی قیاس ثقل زمین در میان کوه می باید اگر عمق بعضی  
 از بحر محیط بیشتر از محیط دیگر باشد پس ثقل زمین آنرا یکسو خواهد کشید  
 چنانچه بقدر دیده می شود که همیشه جزو ثقل بسوی زمین است پس آنجا  
 بایستی که زمین را هم جزو ثقل همیشه بسوی سس یک حال بودی نیست  
 چنان و آن خلالت تجربه و قیاس است بلکه گمانم آنست که در بحر محیط  
 اعظم که آنرا منصفیق او قیافوس گویند عمق بحر کمتر ازین باشد  
 تا تعدیل در ثقل کوه باربع مسکون دانسته متقدمین یا ملت خارج بازو  
 یافته متاخرین حاصل آید و الله اعلم ازینجا ظاهر می شود که متقدمین  
 حکما که زعم میکردند که بسط ارض بسوی مرکز جسی لطیف و سیال چون  
 آب است قطعهای آن چندا نکند بالا بروز کرده اجزاء عناصر و باطل دیگر  
 در آن مرکب شده و امتزاج یافته و از تخمین شعاع شمس صلابت در آن  
 بهم رسیده و بیایات اشکال مختلف بر حسب انتقال مواد پدید آمده

و صلاحیت تکون موالید ثلاثه در آن حاصل شده پس تا آنجا که حکما و متفکرین  
 سمت مرکز دریافتند چسبیده به محض خالص از خاک بی امتزاج بسا  
 دیگر نیافتند بلکه اجزاء و صفات زینده زمین که می آیند آنهمه را خود ایشان  
 اجزاء مرکب میگویند و نیز تجربین ایشان میگویند که بکندن معادن  
 و اشیای آن از روی خاک تا آنرا در فرج زمین زنده های مرکب یافته میشوند  
 خداوند تعالی دانند تا با سفل آن چه بوده است و هو اعلم الخلقه  
 و لحکم اجله و اقدر بقوت تعالی و تقدس و این تقریری بود  
 خارج از بحث که تقریر باند کورش و نیز در آن برخی از مبدا خلقت ارض  
 و اینها مندرج است آید هم بر همه تصور که زمین همیشه بتدریج بلند می شود  
 و می افزاید و از حالتی بچالی دیگر در و دجال یعنی غدا و دگردال آن  
 صحاری و صحاری آن سبال و از حدوث جبال و احاطه قلال آن بعضی  
 صحاری آن مغاک و دجال هم بتدریج می شود و آن کمتر است و در  
 سواحل اسلام آباد بنگاله اریشته های ریگ و خاک تو دها که بتدریج  
 بلند می شوند علامت جیل شدن مرئی است همچنین در اطراف نواح  
 شمال جهان نیز گریه سمت نصیر آباد جا بجا مشهود و احقر شنیده است که  
 علامات سلسله های جیلی در آن ظاهر است و آنکه بعضی از حکما  
 انگریز گویند که حدوث سهول و جبال بوقوع و سونو زلازل است

ممکن است مگر وقوع آن اکثری و امری کلی نیست بلکه آن از باب  
 دیگر است که بعضی مغاک ها و کوهها صحرای و درزهای جبال مبراری  
 بر سیط خاک از آن هم جا بجا حادث شده است چنانچه در بعضی  
 از مغاکهای ثررف که در طول عرض چون اودی و وسیع است <sup>سواحل</sup>  
 بلند نموده است که فضای بین الشقیین بتدریج پر شده و انباشته  
 سبزه زار و علفزارها و ماوای حیوانات گردیده است و بر بعضی  
 از آنها صخرهای عظیمه از قلال جبال از صدایات زلزل و افتاد  
 پل های خلقی پدید آمده که از زیر بعضی از آن آبهای بزرگ جاری شود  
 که از کثرت بارهای جماعات کثیره از جانیاید چنانچه همین حال در بعضی  
 از مواضع امریکا و جبال شمله مشهور حکما شده است و در اسلام آباد  
 هم خدای کوم نشانه آنست اما افزودن و بروز کردن و بلند شدن  
 عامه سطوح اراضی و جزایر از زیر سطح بحر از باب اول است که انشاه  
 و قال الله تعالی و فی الارض قطع متجاورات و بسیاری ازین  
 قبیل از جزائر و حواشی سواحل ناتمام و ناقص جا بجا بهم میرسد که بتدریج  
 روی هم می آید و در نتیجه عظیمه زان ساحل زمین و بلندتر است که انگشت  
 آنرا بگویند و ابل آنرا وچ گویند که عرصه طویل و عریض که زیر سطح آب  
 قریب الظهور بود از روی سدها و بندها و تخلیه و نزح آب آنرا قریه های

معهور و شهرهای مشهور ساخته اند تا آنکه گفته اند که در آن قدر زمین باقیقد  
 کثرت مردم در جهان نبوده است اکنون معظم بلادشان در آن واقع  
 است و در ننگال طرف سندربین و غربی اسلام آباد و جنوبی روشن آباد  
 و بهلوه و بریسال همواره اراضی و جزایر روز بروز بر وزمی کند مگر  
 این را از تائید رودخانههای برهاتپرو میگنهند و گنگ و شعب آنها  
 که مواد آنرا از جبال عبیده و فضاها می اراضی مدیده می آرد مدد های  
 دیگر هم هست و الله اعلم بالحق چون زمین با استعدادت دراز بتدريج خشک  
 و بلند شد و جبال بر آن پدید آمد زبان زبان آنخا که قابل معیشت عالم  
 آب بودند معدوم و جانوران قابل معیشت خشکی آفریده و موجود شدند  
 و منظر مضمون آیه کریمه یخلاق الله ما یشاء گردیدند و همچنین وقت قیوت  
 او تعالی بحکمت و قدرت کماله خود زمین را با انواع استعدادات مواد آن  
 از حالی بحالی میگردد و تدریجاً خشک را تر و سهل را جیل و جیل سهل  
 از زلزله و غیره می سازد و موالید ثلاثه بحسب مواد می آفریند چنانچه  
 تدریجاً از مخلوقات جدید می نماید چرا که در کتب قدما و ائمه قوم  
 سابقین ذکر آن نبوده یا خود من ندیده ام از چند صد سال مضی  
 و جاری سده و آن و براری مصر و نواح نوبه و حبش و پنج و بربر و  
 آن پدید می شود و اکثری زعم کرده اند که آن از نزدیکی گاو وحشی

یا شتر وحشی حاصل شده بنابر علیّه چون گاو و بز که شتر باریک سوزنی اش عزیز  
است و دو شاخ کوتاه مقطوع الطرف میدارد که گویا سترها بریده اند  
اما جسم قرنی نمیدارد بلکه ظاهر آن پوست و ششم فرو گرفته و بر طرف  
منتهای آن که سر بریده است قدری از ششم های بلند و گنده و پراکنده  
و استاده است و باطن آن استخوانی است از تحف یعنی کاسه سر برآمده  
و پاهایش نیز چون گاو است اما از آن بسیار دراز و بلند تر و ظلف  
هم چون سم گاو و شکافته است و این حیوان بسیار عظیم الجثه می شود  
و بلند و کوتاه جسم و مقدم آن از موخر آن بسیار بزرگتر و بلند تر است  
تا چون نوعی از گاو جنگلی و چون شتر گردن و سر به شمشیر و شتر کسبو  
مقدم اندک باریک تر از آن و زبان دراز چون شتر دارد که از آن سر  
شاخها را از بلندی بدان خود فرو کشد و زبانش آنقدر دراز است  
که از دور بر فروغ انحصان پیچد و فرو کشد و رنگ بعضی شبیه به بنبری  
پلنگ رنگ بعضی شبیه به فهد یعنی یوز و رنگ بعضی صورت زرد و مایل به سبز  
است و بر سر گردن آن بال چون اسب اردا بسیار کوتاه تر از آن  
و بسیار تیز نظر و در بین و بعد ششوا و زیر یک و چاک لاک و چون استخوان  
تیز روی شود و در زمین ناهموار بر اسب تازی سابق آید و و شش  
دم گور شتر است و کلین که با احتلاطانی با گور خر چنان بهیئت است و ما بهر سینه

یا با اختلاف نوع جانور و با هم آمیزش آن خاصیت علوه در آن  
 پیدا آمده چنان شکل پیدا شده باشد و اعم الجمله اکثر خواص این  
 جانور از خور و نوش و شکل و صوت و بستر و گاو و گوسفند و بعضی  
 معتقدین حصول آنرا بمقاربت حیوان چند بمراتب چند گمان کرده اند  
 و بسبب مشابهت رنگ آن با پلنگ آنرا بفارسی شترگا و پلنگ گویند  
 و از آن گمان کرده اند که قربت پلنگ هم در حصول خلقت آن بوده است  
 و این گمانی بعید القیاس بی اصل است که حیوانی وحشی با عدوی جا  
 خود که سببی قوی خو نخواهد است مقاربت کرده باشد و بعضی گاو هم  
 خط و خال در برگ شنبیه یوز و پلنگ می شود و کسیکه اختلاط لطفه یا  
 غیر ما کول آن عم کرده نزدیک و حرام می تواند بود و شترگا کردن و  
 داشتن دندانهای پیشین بزرگ علی و خوردن برگ و گاه و علف  
 و امثال آن دلالت بجماعت آن دارد و هیچک از علامات و نشان  
 غیر از رنگ بعضی از آن و این نیست و آن رنگ هم که در بعضی از آن  
 بعضی نیست بعینه چون رنگ پلنگ و یوز نیست بلکه خال های  
 او بسیار بزرگ و نادر تر از خط و خالهای یوز و پلنگ است و آن  
 آنرا از طلیت نمی برآورد و را علم و بعید نیست بلکه ظن غالب است  
 که آن بگویم خداوند تعالی نوعی از وحش علی حدیثی نفسی را اختلاط

نوع دیگر متکون شده و پیرایه وجود یافته درین مانع از تکامل افراد آن بسا  
 شده است بخلاف لعل که از نزدیک و نوع حیوان تنجس یعنی سبب لایع متولد شود  
 و نهال ممکن بر قول تکون زاده فی نفسها اثر سبب است باقی او را هم طنون غیر مستعد است

### شعر مثنوی للمصنف

|                           |                         |
|---------------------------|-------------------------|
| کجا بودم و در چه پرداختم  | بتقریب اینجا سخن ساختم  |
| ز خنجر آبی که شد چند حرف  | سباحت نمودم یکی بخر حرف |
| شگرفت از شگفته مقل بر زدم | ز آبی بر آبی دیگر زدم   |

اکنون باز آمدم به بیان بعضی از احوال ماهیان بیان چون  
 آله صوت و راه میان از آنکه گفته شد که اسد تعالی در هر چه از  
 مخلوقات هر چه می بایست بقدرت کامله خود آفریده است که مافوق  
 آن متصور نباشد پس چون در ماهیان ضرورت و احتیاج آلات صوت  
 نبود آن ماهیان انداد و در ماهیان آلات صوت چون بان مصوت  
 که در حیوان برمی یعنی خشکی است و خنجره و قصبه و امثال آن نیست چرا که  
 آن تعلق از جنبه بندی هوا دارد و آنها و آب ما و او دارند و کار را جنبه بندی  
 هوا دارند و غذا را بخوب آب فرو برند و حاجت به تحریک مسانی نباشد  
 لهذا آنها را این آلات نداده اند و آنکه در سبب ماهی چون آواز بخارج  
 آب آرند کینه آواز نمی می آید آن آواز حرکات آلات دیگر است

و عضو پاره سفید رنگ که در دهان ماهیان نوعی بشکل زبان دیده میشود  
آن عضوی استخوانی و غضروفی است مگر از آن غذا را بکام خود کشیده  
نرم می سازد و این عضو پاره از لحم و عضلات و عروق و اعصاب  
شکل زبان نیست و رفتار وی حمادیه تبقریه مذکور است که چون آدم  
علیه السلام مخلوق شد ابلیس بامهیان خبر کرد که کسی پیدا شده  
که او و ذرات او آنها را بخورند و ماهیان در خود بدان تکلم کردند  
و خبر بیکدیگر رسانیدند الله تعالی زبان از ایشان باز گرفت و  
لیکن صحت خبر را معلوم نیست اگر صحیح است مراد از آن همین است  
و زبان است که یکی از اسباب عدم خلقت زبان در ماهیان همین  
بوده باشد که از رسید کردن و گرفتن انسان بعضی آسمان بعضی  
و دیگر خبر بذریع صوت و لسان بدیگران داد و رسانیدن نتواند  
و عدم خلقت را به باز گرفتن تاویل کرده باشند چرا که عدم خلقت  
زبان در ماهیان انجست آفرینش بوده باشد و نیز تبدیل خلقت  
یا اعدام آن از قدرت و حکمت او تعالی چه بعید فانه بیدعی و  
بعید فائده الله تعالی زهره بیشتر از ماهیان و ماران را  
بسیار حار و داینی گرم و تیز و تند آفریده است تا در جوهر تحلیل  
غذا مدود و باعث تلافی برودت یعنی قلت حرارت ماهیان شود

وجبر نقصان گردد و از جهت قلت حرارت و غلبه سکون در آنها از حرکت  
 آنها در غالب حال بیشتر اوقات گوشت ماهیان نرم و رطوبتی  
 و پر و سست است و نیز آن باعث تولید کثرت پیه و ماهیان بزرگ  
 جثه است که در بلاد سرد سیرت سوطی مثل فنرک و غیره بجای شمع  
 و زیت که در آن بلاد کمتر بهر سرد در لویه حاجت روانی و بهائی گشت  
 و نیز ماهیان را کثیر النسل ساخته است بخدیکه افراد مغایر فیه های آنرا  
 و صغر و کثرت حسابی و شماری نیست چرا که صرف و خرج ماهیان در  
 غذای مردم و طیور و دیگر حیوانات بحری مثل نهنگ اشال آن  
 بسیار است پس دخل آن بقدر خرج آن ساخته است **قال الله**  
**تعالی و من کل تا کلون لیا طرها و تستخرجون حلیه**  
**تلبسوها و قال الله تعالی و هو الذی سخما البحر لنا کلا**  
**منه لیا طرها و تستخرجوا منه حلیه تلبسوها اگر گویند که**  
**حیوانات و دیگر اشیا بخاصیت دهری از روی امتزاج طبایع**  
**از اول هر حیوانی و هر چیزی بهر استعدادی که تولد و کمون می یابد**  
**و هر گونه آله که بحسب اختلاف مواد و محل و زمان و مکان آن**  
**پیدا شود بضرورت کاریکه مناسب و ملائم خود و آلات و اعضای**  
**خودش باشد پیش گیرد **قال الله تعالی من قو لهم و قالوا ما هی****

الاحیاء فی الدنیا نموت ونبخی وما یملکنا الا الدهر گویم  
 که این همه جز و سواسی و واهی باطله بیش نیست کما قال الله  
 تعالی و ما لهم بدن لك من علم ان هم لا یظنون  
 چنانکه اسباب و علامت هر چیزی کلا وجودا شاهد و ناطق  
 است که چنان نیست بلکه حکیم قدیر آنرا بارادت و قدرت حکمت  
 خود چنان بانتظام یکدگیر آلات موافق یکدگیر که کار آمدش  
 باشد داده است مثلا باز و عقاب را که منقار حاربه داده است  
 آنرا کج و خم را بصورت زنبورک فولادی ساخته چرا که رگ پُلی  
 و رباطات عضلات لحوم حیوانات بغایت سخت می باشد پس اگر  
 کج نشدی بزور کشیدن از دماغش برون آمدی بهم و اینجا  
 عطا فرموده است و بر تن او بغایت سخت است و هم رگ و پُلی  
 به انگشتانش چنان محکم و قوی است که در طیور دیگر نیست که آنرا  
 خودش کشاید کسی با سانی کشادن نتواند چنان در رباطش آلات  
 غذای او موافق هضم گوشت و استخوان آفریده است پس چون  
 باز را دانه بخوراند چه حوصله یعنی قافله اش هضم نیابد و نژد بخن  
 مرغی که دانه خوارست اگر آنرا گوشت خوراند همان حال شود  
 همچنین حیوانی که با درختان خورد و آلات و دست و پای لایق

برآندن بر درخت داده است مثلاً بوزنه را که هر چهار قوایم او مبتدله  
 دستمانند تا شاخهای درختان را از آن بگیرد و بالا برآید پس  
 بوزنه گوشت نخورد و اگر خورد موافق طبعش و مغایر حسب نیاید  
 و نه گوارد و بهدتی قلیل بپاشیده هلاک گردد مگر بعضی حیوان که آنرا  
 برزخ آفریده است در میان دو نوع خلقت برای حکمت و انظار  
 صفت و صنعت دیگر مثلاً سگ و گربه که هم گوشت خور و هم نه  
 تا صحبت و معیت مردم را شایان باشد و بکارهای ایشان آید  
 با آن هم نبات و گیاه نخورد و در حقیقت خلق هر شی که در دنیا  
 برای انسان است قال الله تعالی خلق لکم ما فی  
 الارض جمیعاً و برای بیان و شرح آن دفترهای دیگر باید پر خواند  
 که لائق این مختصر نباشد و وقت گنجایش ندارد و ولعمه ما قال السعدی قطعه

|                                      |                                 |
|--------------------------------------|---------------------------------|
| ابرو باد و مه و خورشید و فلک کارانند | تا توانی بکف آری و تقبلت نخوری  |
| همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار   | شرط انصاف نباشد که تو فرمان بگر |

فی الجمله آن حکیم قدیر که آخر کار باوش معلوم است و در او بدو خطا  
 جائز و روانیست در ابتدای حال با خطه عواقب و مال کرده  
 و فطرت خلقت هر شی هر که را هر چه می بایست و یا آیند را در کار  
 شود داده است چنانچه بعضی از آن بر فهم اصحاب فرب شرح

ظاهر فرموده است سبحانك لا علم لنا الا ما علمتنا انك انت  
 العليم الحكيم و به نظر تحقیق و عین تدقیق باید دید که بعضی جانور  
 مثلا زنبور عسل که آموخته است که اقرب اشکال بداند که در آن  
 با اتصال بهم زاویه یا جایی ضایع نشود خانه های مسدود است چه اگر  
 مربع ساختی موافق بحسبش نبودی و مثلث باشکلی شبیه اش مخالف  
 تر است و او را که نموده است که موم از سطوح اوراق اشیا که چیزی  
 رنج و نازک و تاز و تر است و آنرا برای حفظ طوبت اجزای  
 درخت و مواد داخلی ملامت او و منع دخول طوبت و کیفیت غریبه  
 خارجی به نظر درخت بهم از اجزای دسمه و لزجه و غری و درخت در آن  
 آفریده است بر چنیند و بگیرد و آنرا مواد خانه و خود سازد و چون  
 این نوع جانوری ضعیف منظر قدرت و حکمت های عجیب و صناعات  
 و آیات غریبه بالهام او تعالی گردیده هم از روی علت فاعلی که  
 معماری است هم از روی علت مادی که شمع است یعنی موم و غری  
 آن که کمتر مخلوقی بدان پی برده است و هنوز کمتر کسی از اصحاب  
 تصنیف از اصل ماهیت آن کلام کرده و با وصف لطافت و  
 صفای و تراکت از آب نریزد و اگر می آفتاب اضمحلال نیابد  
 بلکه از آن هر روز زیاده تر طلب و صفا پذیرد و هم از روی علت صور

که شکل هندسی است و هم از روی علت غائی که بجهت آوردن  
 و جمع کردن غسل در آن است که بهترین و پاکیزه ترین و شیرین ترین  
 اغذیه و لذیذترین و نافع ترین و شافی ترین اشربه است و آن را  
 کبار ایشان برای صغار ایشان از خلاصه های ازهار و نقادهای  
 راجحین نباتات و اشجار افخاری کنند و با وصف آنقدر قوت و قدرت  
 و مکنات اجتماعی و سلطان که با اتفاق یکدیگر حاصل دارند چنان است  
 و همان با تمثال امر خالق رحمان بیک و تیره و یکسان دارند که هر  
 فردی از ایشان سر موی از حکم فاسل حکمی سبیل ربی است  
 متجاووز و متفاوت نشوند بدین سبب الله تعالی آنرا از زمین جدا  
 و غیر تخصیص یافته فرموده حیث قال الله تعالی و اوحی  
 ربك الى النخل ان اتخذی من الجبال بیوتا و من الشجر  
 و ما یدرشون ه ثم کلی من کل الثمرات فاسلکی سبیل ربک  
 ذلک لعلکم تخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء  
 للناس ان فی ذلک لآیه لقوم یتفکرون اگر گویند  
 که از عادت نوع خود آموخته است گویم پس اوش از که آموخت  
 و بسا چنانوز است که مادرش صرف تخم نهاده از و جدا می شود و بعضی  
 می سیرد و هلاک می شود باز گاهی او را با والدش یا با بزرگان

دانندگان نوعش اتفاق ملاقات نمی شود بی تعلیم جانوری دیگر  
 چگونه بر یک و تیره و روش کارهای عجیب و صنایع غریبه پیش می گیر  
 و نمایان می سازد مثلاً کرم پله که مادرش تخم می نهد و جدا می شود  
 آن کرم با منی ضعیف بی دست و پای توانا و بی دلی و انا چگونه از  
 کسب غذا و طلب ملائیم شیا بر خود با بالیده از حریز یا خانه سا  
 می تواند و از قفر و سیاهیم پر دختن می دانند آیا کور با طنان می بینند  
 که آن کرمک چنین کاری و بزرگ و فعلی سترگ که آموخته است  
 و چنین جانوران و دوا و غذای خود با بخود با شناسند و بلاد را بی  
 طبیب دوا می خورد با می خورند و علاج خود با می کنند چنانچه جانین  
 استعمال حقنه از مرغی بحری بر ساحل بحر تعلیم یافته و گفته اند که چون  
 مادر او را می گریه از غلت سر بر آید حس بصرات در او نمی باشد  
 با لمیدن چشمان خودش بر نبات از این عود می کند و نفع را یاف  
 در چشم از و آموخته اند و همیشه می بینم که سگ و گربه را چون تخمه  
 شود گاه و گیه تازه خورده تی کرده است فراغ فضول می کند  
 و مرغان جاره شکاری هر سحر گاه آن اجزای دسمه و ثقیله بر با  
 زان را در باطن خود با مجتمع ساخته بقی بیرون اندازد و در  
 اسخلفت هذ ا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار کسی

که عقل سلیم و فهم ستقیم خدای تعالی عطا فرموده است اورا همین  
 برای تفکر کافی و محبت تدبر و انیست انی الایة لایتفکرون  
 ان فی خلق السموات والارض واختلاف الليل والنهار  
 والفلك التي تجری فی البحر بما ینفع الناس وما انزل الله  
 من السماء من ماء فاحیایه الارض بعد موتها وبث  
 فیها من کل دابة وتصريف الرياح والسحاب المسخر  
 بین السماء والارض لآیات لقوم یعقلون

### سک گوید

برگ و ختان سبز و زلف شویار | هر ورقی قرست معرفت کردگار

فطوبی للآذان الواعیه للخبیره والاذهان الداعیه  
 الی المعرفة والابدان الساعیه للحکمة یعنی پس ای  
 گوش خبرت نبوش و هوش معرفت سروش و تن پر جوش حکمت  
 گوش ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل  
 العظیم قال الله تعالی ولقد ذرانا لجهنم کثیرا  
 من الجن والانس طعم قلوب لا یفقهون بها ولهم  
 اعین لا یبصرون بها ولهم آذان لا یسمعون بها ولهم  
 کلا نعام بل هم اضل و اولئک هم الغافلون

فائده در ذکر انواع تناسل و تولید و رجوع کیفیت تناسل  
و بیضیه نهادن که سر رشته آن گذاشته تقریباً  
بذکر عجائب حوال جانوران و غرائب قوای دیگر رفته بودیم

بدانکه اسد تعالی جان داران را بر چهار نوع آفریده است یکی  
آنکه بیک تخمیر قوام خلقت او تمام شود و آن را حاله اولی گویم  
و آن از نتایج حمل مادر حاصل شود فقط مثل مردم و بهایم نوع دیگر  
آنکه بدو تخمیر قوام خلقت آن تمام شود و آن حاله ثانیه باشد از  
بیضیه نهادن باز در بیضیه قوام دیگر یافتن مثل طیور و سموک و بعض  
من هوام الارض و حیوان الماء چون مار و ورل و وزغ و سام و برب  
و سالامندر که سمندر است و نهنگ و امثال آن که برطن شکم راه  
روند و خون گرم و چشم و سوی ندارند و بعضی تبدیل پوست میزنند  
چون مار و بعضی نسل از نسل چون سنگ پشت و نهنگ سوای خفاش  
از طیور که بچه زاید او و برزخ است مابین طیر و بهایم و بعضی از سموک  
هم بچه زاید چون دلفین و هویل گویا برزخ اند میان بهائم و سموک  
و اسد اعلم نوع سموهم آنکه خلق آن بسبب تخمیر قوام تمام شود  
که حاله ثالثه باشد و آن ناقص الخلق است مثل فراش و پر و انبیا  
و کرمهای پرنده که اول بیضیه نهادن پس آن دو دوی یعنی کرکی بی پر پدید

و بر گهای دختان و بعضی از اشیا عفن بخورد و بر خود بیالده و بجز  
 خود بزرگ شود و پس بعضی از لعاب دمان خود مثل کرم میله و بعضی  
 از دسوست بر گهای اشجار که بالای سطح آن برای ملاست  
 و منع دخول و خروج رطوبت و غیره می باشد مانند نخل یعنی زنبور  
 عسل که تپجست و بعضی از غری و اشیا از جبه دیگر مثل زنبور  
 و بعضی از طین یعنی گل مثل بعضی نوع از زنبورها و بعضی از اشیا  
 دیگر خانه ها ساخته یا آنکه مادرش برایش ساخته باشد در آن معتکف  
 شود و غزلت گیرد و چیزی نخورد و صورت اول نسل شده و بال  
 و بعضی چهار بال برآرد و پرده اکثر بر کله و میوه ها و دیگر چیزهای  
 شیرین نشینند و رطوبت شیرین بکشد و بخورد و لهذا اکثر آنرا خرطوم  
 باریک پیشین می باشد تا شهد و شیرینی از آن بار و شمار بکشد  
 و بعضی از آن خرطوم نیز سخت میدارد و در بدن حیوان فرو برده  
 خون حیوان بدان بکشد و فرو برد مثل پشه و خرگس و غیره و بعضی  
 از کرمهایی غزلت هم تبدیل پوست کند مثل نبات و روان که  
 به بندی آن را تیل چوپا بیاورد و او مبولتین گویند و تناسل بعضی از  
 فراش یعنی کرمهای پرنده از تخم نیست بلکه بچه می زاید یعنی کرمی  
 بنایت خرد و ضعیف و اکثر سفید و بی دست و پایی باشد چون

مگس و زنبور پس بعضی بخود بخوردن بسیار عفنند و بوسیده و بشال  
 آن می بالند پس غزلت گرفته یا ناگرفته پرمی برآرد و بعضی را مادرش  
 می خوراند پس چون بقدر خود بالیده شد مادرش در خانه اش بند  
 کرده او را در اعتکاف و غزلت می آرد تا به فسخ صورت اول پر  
 برآرد چون اقسام زنبور با تولید عامه کرم با بدنی صورت و بصورت  
 نوع چهارم است که مذکور میشود و انشاء الله تعالی و اکثر از آن با حاله  
 ثالثه پروبال برآورد و اکثر اقسام موران هم وقتی پر برآورد حال  
 عنکبوت را که عنکبوت را می بینیم که بخلاف کرمهای دیگر بدو حال طفت  
 آن تمام میشود مثل مرغان و اگر چه تخمش در پیله بگیل می یابد مگر گاهی  
 پرمی برآرد و چند قسم از آن که پاهای باریک دارند حکم خالق  
 بلعاب خود با شبکه ساختن و دام نهادن و صید خود را بچیدن  
 می توانند و می دانند و چند قسم از خور و دوزخ که پاهای سست و غلیظ  
 دارند با مخالق چون نهید و نم بر صید خود با کسین می کنند و می چنند  
 و حمله می آرند و لهذا آنها نم گویند و همه آنها از تارهای مترکم و ترکا  
 برای بینه یا یعنی تخمهای خود با کیسه می بافند و آنرا از ته و بالا دو شق  
 می سازند تا بچه با آنرا به آسانی بشکافند و الله تعالی اعلم و میند  
 آن در غار ثور انصرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم

ثانی اشنین اذیما فی الغار شهو یست و مولانا جمال الدین مجتبی  
در روضه الاحباب آورده که آنحضرت در شان عنکبوت فرموده  
که شکری است از لشکرهای خدای تعالی و نهی کرده از قتل آن  
پس باید که بی ضرر و ضرورت آنرا نکشند و نوعی از عنکبوت  
است سیاه رنگ مرغوب که پشمهای سیاه باریک خیلی بر بدن  
و اطرافش می باشد و از انواع دیگر بزرگتر و قوی و پرزور میشود  
آحقری از نبات و روان را که کرمی بزرگ است یا عنکبوتی بزرگ  
از نوع دیگر را که پایهای دراز دارد و رشته بسته پیش عنکبوت  
ازین نوع انداخت و سر رشته بدشتم بود آنرا بزور کشید و فی الفور  
رشته را برید و آن کرم را خورد و کرد و بخورد و پایهای این نوع  
هم دراز هستند نقل عجیب از تاریخ جهانگیری منقول است که  
جهانگیر بادشاه در سفر کابل در منزل علی مسجد عنکبوتی را دید که به بزر  
خرچنگی بود گلوی ماری را که بدرازی دو دهنج بود گرفته می فشرد  
تا مار جان داد و در کتاب مصورفرنگی تصویر عنکبوتی ازین بتیل دیدیم  
که مرغی خور در گرفته آن را و اثر گونه کرده بر سینه اش برآمد آن  
می فشا بد و اعدا علم و نوع چهارم آنکه بعضی از فراسش  
و کرمهای زمین و شبای متغیره دیگر اکثر از شبای عفنه و بوسیدگی

و سرگین بحکم خالق تعالی بی تناسل تولید می یابند چون پشته اربع  
 اربعین و گشردم و امثال آن بلکه بسیاری از غوکها و بعضی از انارها  
 صغار و کبار هم از عفونت و بوسیدگی با اجتماع مواد فاسده که میل  
 تولید آن بحکم خالق در آن حاصل آید تولد یابند و حکمت و منفعت  
 در خلق آن آنست که اجزای همیه عفونت ها که مخالفت طبع و مزاج  
 مردم و اکثر حیوانات بلکه نباتات و اشجار است بر روی هوا متصاع  
 و منتشر گشته باعث تولید و باد فساد هوا و اهلاك حیوانات و حدوث  
 امراض منگه می شد از اینجا است که حکما گفته اند که کثرت تولد حشرات  
 و ضفادع و دالالت بر تغیر و عفونت رطوبات زمین و هوا و علامت  
 بر حدوث و ظهور طاعون و وبا باشد فقط پس از احکیم قدیر دانا  
 توانا بنوعی از صور حیوانی بند کرده بحال فضل و کرم و غایت مهر و رحمت  
 بر بندگان خویش آنرا از مفاسد کثیر و باز داشته بلکه خود آن حیوانات  
 سمی مع سم خود را از صحبت مردم و حیوانات دیگر می گیرند و  
 دوری می ورزند تا خود را از آنها و آنها را از شر خود با حکم خالق  
 نگهدارند و آنچه باینرا حکمت و تدبیر و قوت کثیر دفع نمی توانستیم اگر  
 آنها بحکم خالق خود را با سانی می کنند مگر اگر بعضی تا گاه پیش کسی افتد  
 و فرصت اگر نختن نیابد ناچار او را بگزودند و آنفسه چنانکه گفته اند بیت

ازان مار برای راعی زند | که ترسد سرش را بگوید بندگان  
 سبحان الله چه فضل است و کرم و چه لطف حکمت و نعمت است  
 اعم که دوست و دشمن ازان بهره ورنند و هر یک در گوشه لب سن  
 و امان میخورند و میچرخند این را ازان ضرری است نه آن را ازین خطر  
 و از جمله حکم مینافع خلق آن علاج است برای مردم چنانچه از گوشت  
 افعی مثل ترایق فاروق و وای شریف که اعظم ترایقات اکبر معای  
 بلکه النفع از جمیع ادویه است و از زهره مار مثل حبوب مرجع محده ترکیب  
 یافته است و بخور سلخ آن برای اخراج جنین و شیمه و ساعت بتجربه سیده  
 و ذریع که نوعی از کرمهای پرنده و از حشرات سمیه قاتله است و از  
 نباتات و به گهای تانۀ و دختان تکون می یابد بدفع سمیت سنگ  
 دیوانه گزیده و اخراج آن بشدت دارد بول باخون بتجربه رسیده است  
 الی غیر ذلک که بکتاب طب تصریح یافته است و از انجمله عبرت  
 از حیات و اشکال گوناگون و از الوان و بقلمون و انحال  
 عجیبه و خواص غریبه که در اقسام آن دیده می شود و آن شریف  
 تر و اغر ترین شی و آشی و لذت ترین چیزی است برای تهذیب  
 اخلاق و تعلیم نفس و اکتساب حکمت و دانشستن انواع صنعت و  
 نشاط طبیعت و اهل بصیرت و احباب علم و تجربت که آیه کریمه

فاعتبروا یا اولی الابصار گویا اشاره بدان می کند نه بینی که چگونه  
 از چیزی چیزی دیگر بلکه از بی جان جانوار مخلوق می کند که آن همه  
 اشکال عجیبه از ان ظاهراً و افعال غریبه از ان صادر می سازد  
 و انواع حشرات پرنده چه خوش رنگهای بوقلمون دارند که چنین ار  
 نیزنگی است از باغستان قدرت الهی که بر هوا معلق داشته یا  
 نگارخانه از رنگی است از صنایع حکمت نامتناهی که بر روی هوا  
 نگاشته عجب تر آنکه از عفونت و بوسیدگی و تغییر شمای متنفره  
 متولد می شوند و آنهم رنگ و خوبی و خوش سلوبی و مرغوبی و آنجا  
 ظهور می کند که عقل انادران حیران است و دیده بینادران  
 بعبرت نگران و یک نوع از ان است که بر روی هوا همیشه چون  
 باز و عقاب بقدر خود اوج می گیرد و بالای مقدار دو سه قامت  
 از زمین پران و گردان می باشد و صغار کرمهای پرنده را  
 صید می کند و میخورد و اکثر آن کرمهای کبار را مرغان احتطای  
 می کنند و آنها غذای مرغان می شوند و از عجایب عبرت است  
 که مار چگونه بی دست و پا با جمیع قوت های متوالیه ضعیفه حرکات  
 متقارنه ضعیفه از قبض و بسط شکنج های سلخ بطن او بزرگ شدت عنیفه  
 راه میرود و بجدت و تیزی مثل تیری جهد و چون در سوراخی

یاد ز چیری از دخت و سنگ و مثل آن باشد ماری خور در انبوه  
 ده مرد از آن کشیدن و بیرون آوردن و شوار باشد و زبان  
 بعضی از ثقات شنیده ام که در نواحی و اطراف عظیم آباد بهار  
 نوعی ماریست سفید که بر سر و هوا میزد و مثل تپو می پرد و من پرواز  
 آوازی میکند در صورت تحقق و صدق آن یعنی مگر با جتاس هوا  
 در بطن خود و بقوت سیحان و انتفاخ بوده باشد و جز این آنچه  
 درباره آن مسموع شده است در سبب زانی از مقدمه ذکر کرده  
 شده و الله اعلم و از آنجمله آنکه به جسم و جلد ماران قوت قبض و  
 بسط و انتفاخ بسیارست بحدیکه ماری که قطر دایره سطحی جسم  
 آن شبری و نیم بلکه کمتر از آن بوده باشد گاوی را فرو برد  
 و شیر با آن چمپتی و چالاکلی و طبش و مولت و بی باکی و آلات  
 جاحه بزنده و انیاب قاطعه و زنده چون در دهان و حلق آن سبب  
 آنقدر عاجز می شود که اصلاً طاقت حرکت در خود نیابد و  
 گوزن را با آنقدر انشعاب و درازی شاخ و جاموس ابا سر و تنها  
 بلند فراخ چنان بخود کشد و بمیشرد که آوار شکست شاخها  
 و استخوانهای آن چون آواز بند و مسموع می شود و چنانچه  
 سواحل شطوط رودخانه نیجر که در اقصای مغرب است آن را

نیل السودان و نیل المغرب هم گویند سیاحان متجربین حکما مشاهد  
 این نوع مارهای بزرگ چالاک مشاهده کرده اند و از جمل عجایب  
 سمیت آنست که خاصه در ایناب و منافذ آن و زهره آنست  
 و آن حقد رحمت و شدت دارد که اگر رشاش از لعاب مکمل بینی  
 کفچه داران و عضو ظاهری کسی بی جراحت برسد و نشود او را  
 فی الفور بکشد فی الجمله مارچه یار که اندکی از حکمت و قدرت و  
 بر شمرم و آنکه مار او عقل مارا آفرید و از امر کن فیکون جهان مخلوق  
 فروده چو عقل است که حکمت و قدرت او دم زخم سبب آنست  
 لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم  
 و بعضی از این حیوانات بعد تولید اول که از عضونات و پوستها  
 شده باشد از روی تخم هم تناسل و تولید می کنند چنانچه نوعی را  
 که آنرا بعضی نبات و ردان و بهندی تل چوره بیامی مجهول گویند  
 و تخم آن چون لوبیامی شود و از میان یکی از ان بسیاری از  
 بچه های صغاریزه بکرم خالق متولد شده می برآیند ازین قبیل دیدیم  
 که در شیشه شربت که گسسته بود و منفذ دخول و خروج نداشت  
 به تغیر شربت تولید یافته بود و همان نوع تولید و تناسل میکنند  
 و بدانکه اکثر حشرات پرند و ناقص الخلقه و ضعیف الطبیعت زیاده

از یکسال نماند بخلاف ماران که اکثر طول العمر می‌شهند و صد  
 سال زیست می‌کنند لهذا آنرا حیات و عوامر هم می‌گویند که  
 دلالت بر عمر و حیوة می‌کند و الله اعلم و چند قسم کرمهای پرنده  
 از بار درختان متکون می‌شوند و آن هم از نوع چهارم معدود  
 می‌تواند شد چرا که آن هم از نوعی تغیر و استحاله مزاج مواد  
 میوه با تولید می‌یابند و عجب آنکه نوعی از کرمهای صنوبر مثل  
 دیدم که از بار نطفه اقسام درختی که آنرا به هندی بزرگویند  
 بسیار متکون می‌شوند و گویا که بارین درخت صرف برای  
 تکوین این کرمها آفریده شده است چرا که از بار آن جز همین کرمها  
 مغزی و تخم حاصل نمیشود و نهال آن از ریشه مواد در شاخ  
 شاخهای کمنه دیگر درختان بزرگ و دیوارها و بناهای قدیم  
 و شکاف و درز کوهها و سنگها و از بعضی زمین که بجا خاکی  
 با اجتماع مواد مولده آن بخود در آن رسته باشد بهم می‌رسد  
 که باعث حفظ نسل نوع آن درخت باشد و اگر تخم می‌شود  
 من ندیده‌ام بلکه از کسی شنیده‌ام که تخم آن دیده‌اند بلکه  
 مشهور است که تخم آن نمی‌شود و از بارهای نارسیده آن  
 کرمهای ناتمام می‌مانند و از آنکه که صورت نوعی آن کرم

بایر و بال و پاهای آن مری می شود و از بارهای رسیده آن  
 کرمهای تمام انخلقت پرنده بزرگ مرغ و زرد می برآیند و فشر آنرا  
 سوراخ کرده بیرون می شوند و یکی از ثقات بمن نقل کرد که او یک  
 و تکوین نوعی کرم بزرگ پرنده که آنرا بهندی بهنکری گویند و بشکل  
 دراز با چار بالهای یعنی پرهای طویل همیشه بر روز بر روی هوا در ریز  
 و گردش می باشد و سر لیج الطیان می شود و دیگر کرمهای پرنده  
 ریزه و خور را از روی هوا می گیرد و بخورد ازین قبیل از بار درختی  
 دیگر دیده است که از نار رسیده آن کرمهای ناتمام و سفید و از  
 رسیده آن کرمهای تمام انخلقت بشکل نه گوی بزرگ مرغ و زرد  
 می برآیند و اندک می گویند که از بار درخت جمیر پشه تکون می شود  
 لهذا بفارسی آنرا درخت پشه گویند اما آنچه حقیر مصنف دیده  
 آن پشه نیست بلکه آن جانوری صغیر چون پشه است چنانکه مذکور  
 و آن از پشه اندک کوتاه تر و زرد رنگ و موخر آن مدور تر است  
 و خون حیوان نمی خورد بلکه بر اشرب متغیره و رطوبات منتنه و فواکه  
 فاسده و دیگر اشیاء طبعه متغنه می نشیند و می خورد و گرا این را پشه  
 می گفته باشند و اندک علم و آیین نوع کرمها را که از تغیر و فساد و تحاله  
 اشیای دیگر یا از عفونات زمینی و هوای متکون می شوند و الا و لا

گویند اکثر در موسم گرم یا متولد می شوند و در موسم سرد یا می سوزند  
 بعضی مردم را اعتقاد آن است که از طلوع سهیل که آنرا ستاره  
 یعنی هم گویند بتاثر آن می سوزند چنانچه شاعر می گوید

ولد الزنا ست حاسد نه هم از طالع من | ولد الزنا کثر آید چو ستاره یانی

و اصلی ندارد و در اصل ستاره مذکوره در موسم سرد یا ظاهر و طالع می شود  
 که از آن این گمان فاسد کرده اند بآنکه مراد از طلوع ستاره یانی ظهور  
 موسم سرد داشته باشند و الله اعلم هل الآخر ما الهی الله  
 تعالی بصری غیر تعلیم الغیر فی اکثر اموال الخائفة بل فی کلها الا ما  
 الی الغیر و بعض الآخر همچنین در بسیار مواضع این ساله سخنها با الهام فضل  
 الی بی تعلیم نقل از غیری کرده شد سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا  
 انک انت العلیم الحکیم فتبارک الله حسن الخالقین و الحمد  
 لله رب العالمین و الصلوٰة والسلام علی خیر خلقه محمد

و علی آله و اصحابه اجمعین

خاتمه البیاض و الکتابه

واضح باد که بشهر حبش مثلاً یک هزار و دویصد و هفتاد و دویجری  
 تسوی و بشهر شعبان اتفاق تبیض این رساله بار اول شده بود اما  
 به بسیاری از اثبات و احوال به بعضی از حکم و البطلان که به ایراد

والحاق مطالب گیر اتفاق افتاده نظم تسطیر کتابت اختلال پذیرفت  
 تا حاجت تبیض ثانی کشیده اما کاتب پیر سیمی بیشتر که شیخ است  
 آن مرد پیر چون چوبین شمشیر بدست طفلان بازیچه پذیرد و نهاد  
 تیغ در کف جوانان تصویر نگاره و بی تاثیر گردیده است در راه  
 ایام هم میام قیام بار قیام نداشت و در راه عید سعید هم از سن بعید  
 تا به نزدیک ذی القعدة کتابت تبیض قعدة چند مشا بر بوده تا  
 ببا شتر ختم نموده الحمد لله علی ذلک شعر لمولفه فی تاریخ الکتاب

بنجم کار جد حق منش | که این تاریخ شد تاریخ سنگنش

یعنی از عبارت این تاریخ بحساب جبل تاریخ سن ۷۰۰ بر آید

و ایضا از کتب شمشیر تاریخ می شود

ایضا شعر لمولفه فی تاریخ

شاخ امید را قوی بنجست | مرغ مقصود بخته بر سنجست  
 مرغ نامه تمام شد اینجا | زان بیک مرغ نیز تاریخست

مقدمه

سده الحمد لله که کتاب فیض الکتاب سماه عجائب المعاولات فی غرائب الحيوانات  
 و نوازل النباتات و غرائب الانهار و عجائب الانهار فی الاخبار عن جبال الغنقار  
 مطابق اصل نسخه تبیض مصنف مدح و در سطح علمی لکن علیه طبع و تخطی

# غلطنا کتب عجائب المخلوقات فی عرب الحیوانا

بسم الله الرحمن الرحيم

| صفحه | سطر | غلط    | صحیح   | صفحه | سطر | غلط     | صحیح        |
|------|-----|--------|--------|------|-----|---------|-------------|
| ۳    | ۱   | باری   | بازی   | ۲۹   | ۴   | وارکت   | وار شده است |
| ۹    | ۱۴  | آریات  | آریات  | ۳۰   | ۱۱  | بفل     | بفل         |
| ۱۳   | ۱۷  | عجب    | عجب    | ۳۱   | ۱۴  | عطفاً   | عطفاً       |
| ۱۴   | ۱۷  | غام    | غام    | ۳۲   | ۱   | النخل   | النخل       |
| ۲۰   | ۳   | غازی   | غازی   | ۳۳   | ۱۱  | اغتام   | اغنام       |
| ۲۱   | ۹   | رینه   | رینه   | ۳۵   | ۲   | بندوب   | بندوب       |
| ۲۲   | ۱۷  | می شود | می شود | ۳۶   | ۳   | زیر است | زیر است     |
| ۲۳   | ۱۷  | افتاده | افتاده | ۳۷   | ۲   | شبه     | شبه         |
| ۲۵   | ۱۴  | تریک   | تریک   | ۳۸   | ۱۲  | عجب     | عجب         |
| ۲۸   | ۱۲  | که آن  | که آن  | ۳۹   | ۱۲  | ایر ص   | ایر ص       |

| صفحه | سطر | غلط                    | صحیح                   | صفحه | سطر | غلط      | صحیح |
|------|-----|------------------------|------------------------|------|-----|----------|------|
| ۳۴   | ۱۶  | بمیزب با بمیزب با      | کرده بالله<br>تعالی ام | ۵۳   | ۳   | کرده     | صحیح |
| ۳۷   | ۱۲  | ماده ماده              | دو پرده                | //   | ۴   | دو پرده  |      |
| //   | ۱۳  | بیار باهم<br>بیار باهم | بساتین                 | ۵۴   | ۳   | بساتین   |      |
| ۳۸   | ۴   | منور شود               | حلت                    | ۵۷   | ۴   | ملت      |      |
| ۴۱   | ۶   | و خید و چوز            | تخیر                   | //   | ۱۲  | تخیر     |      |
| //   | ۹   | باضراط باضراط          | یدمان                  | ۵۹   | ۵   | یدمان    |      |
| ۴۳   | ۵   | ننزل ننزل              | معانه                  | //   | ۱۱  | معانه    |      |
| ۴۸   | ۷   | بابارت                 | پشتکشت                 | //   | ۱۵  | پشتکشت   |      |
| //   | ۱۶  | تومتولد تومتولد        | الکرمه الکرمه          | ۶۰   | ۶   | الکرمه   |      |
| ۴۹   | ۲   | گرم آزرا گرم آزرا      | خزیر بحر               | ۶۲   | ۲   | خزیر بحر |      |
| //   | ۱۰  | در میان در میان        | دایر لند               | //   | ۵   | دایر لند |      |
| //   | ۱۲  | استای استای            | کردو                   | ۶۴   | ۲   | کردو     |      |
| //   | ۱۳  | ارسته ارسته            | مهادت                  | ۶۷   | ۲   | مهادت    |      |
| //   | ۱۷  | دشت دشت                | سبیا                   | ۶۸   | ۴   | سبیا     |      |
| ۵۱   | ۱۲  | شودر شودر              | حم                     | ۶۹   | ۳   | حم       |      |
| ۵۲   | ۳   | یای یای                | غریب                   | ۷۷   | ۹   | غریب     |      |

| صفحه | سطر | غلط     | صحیح    | صفحه | سطر | غلط       | صحیح      |
|------|-----|---------|---------|------|-----|-----------|-----------|
| ۸۰   | ۱۷  | بور     | بود     | ۱۰۱  | ۱   | انشاء     | انشاء     |
| ۸۳   | ۳   | تواس    | تواس    | ۱۰۲  | ۱۷  | مدید      | مدید      |
| ۸۹   | ۳   | بره     | بره     | ۱۰۹  | ۱۲  | دو باری   | دو باری   |
| ۹۰   | ۱۲  | میدارند | میدارند | ۱۱۲  | ۹   | نیزین     | نیزین     |
| ۹۱   | ۲   | سوتی    | سوتی    | ۱۳۳  | ۱۷  | صنعت      | صنعت      |
| ۹۲   | ۵   | وش      | وش      | ۱۳۴  | ۱۳  | قلین      | قلین      |
| ۹۳   | ۱۲  | مصور    | مصور    | ۱۴۳  | ۱۱  | تو بلند   | تو بلند   |
| ۹۴   | ۲   | عقنا    | عقنا    | ۱۵۲  | ۱۴  | وکیز باشد | وکیز باشد |
| ۹۵   | ۲   | بلار    | بلار    | ۱۵۳  | ۱۰  | مخیط      | مخیط      |
| ۹۸   | ۳   | جنب     | جنب     | ۱۵۵  | ۴   | سواحل     | سواحل     |
| ۹۹   | ۹   | چربین   | چربین   | ۱۵۷  | ۶   | نیر       | نیر       |
| ۱۰۰  | ۱۱  | چربین   | چربین   | ۱۵۹  | ۸   | ار        | ار        |
| ۱۰۱  | ۹   | جشه     | جشه     | ۱۶۵  | ۵   | ادخار     | ادخار     |















